داستان ترور

ابوبکر و عائشه


بسم الله الرحمن الرحیم

داستان ترور ابوبکر و عائشه

نویسنده:

نجاح الطائی

ناشر چاپی:

دار الهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

داستان زندگی ابوبکر و عائشه

مشخصات کتاب

سرشناسه : طایی نجاح - ۱۳۳۴ عنوان و نام پدیدآور : داستان زندگی ابوبکر عائشه تالیف نجاح الطائی مترجم عبدالرحیم عقیقی بخشایشی مشخصات نشر : قم دار الهدی لاحیاآ التراث ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری : ص ۱۳۰ شابک : ۹۶۴-۹۴۹۱۳-۱-۷ وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : ابوبکر، عبدالله بن ابی قحافه ۵۱ قبل از هجرت - ۱۳ق موضوع : عایشه بنت ابی بکر، ۹ قبل از هجرت - ۵۸ق موضوع : عمربن خطاب ۴ قبل از هجرت - ۲۳ق موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۴۱ق موضوع : خلفای راشدین شناسه افزوده : عقیقی بخشایشی عبدالرحیم ۱۳۲۲ - ، مترجم رده بندی کنگره : DS۳۸/۱۸ /الف ۷۲ط ۲ ۲۸۳۱ رده بندی دیویی : ۲۹۰۲۰/۳۵۹ شماره کتابشناسی ملی : م ۲۸-۷۶۷۸

پیش گفتار

خاندان ابو قحافه از خانواده هایی هستند که به طول عمر مشهور بوده اند; ابوقحافه در نود و هفت سالگی مرد . و این نیز بدان سبب بود که در اثر ترور ابوبکر ، وی دچار نگرانی شدیدی شد و از دنیا رفت . ابوبکر نیز درسن شصت و سه سالگی در کمال سلامتی جسمانی به سر می برد که تیر برق آسای شبیخون مرگ ، او را از پای درآورد . و عایشه در حالی که ۶۷ ساله بود ، کشته شد .

بسیار از مسلمانان گمان نمی کردند کسی بتواند ابوبکر را ترور کند;

چه کسی دست به چنین کاری زد ؟ آیا فرد خاصّی بوده یا گروه

سازمان یافته ای ؟

آیا این ترور دارای انگیزه سیاسی بوده یا به دلیل مسائل اجتماعی صورت گرفته است ؟ !

این پرسش ها پس از شنیدن خبر توطئه قتل ابوبکر به ذهن هر شنونده ای می رسد .

ابوبکر ، بزرگ قبیله بنی ابوقحافه و قبیله بنی تیم بود و در سال ۱۱ ه . ق . هشت روز به آخر ماه جمادی الثانی مانده در شب سه شنبه مرد .

در سال ۳۶ هجری نیز طلحه بن عبیدالله تیمی با تیری مسموم از پشت سر هدف قرار گرفت و از پای درآمد; وی را مروان بن حکم به بهانه خون بهای عثمان کشت و او دومین نفر از رؤسای قبیله بنی تیم بود که در اثر توطئه های بنی امیه کشته شد . طلحه ، نامزد نیرومندی برای جانشینی ابوبکر بود که می خواست دومین نفر از بنی تیم باشد که به عنوان اولین مقام سیاسی مطرح شود . عایشه نیز با تمام توان در صدد به قدرت رساندن او بود .

تیرهای مرگ به محمد بن ابوبکر اصابت کرد و در بهار جوانی هنگامی که حاکم آفریقا بود او نیز قربانی توطئه ها شد . او مردی مجاهد ، کارگزاری بزرگ و مخلص بود که در راه خدای تعالی شهید شد . وی شخصیتی نافذ و نیرومند داشت و کارهایش حکیمانه و منظم بود . او از دنیا روی گردانیده ، و به آخرت روی آورده بود ، و در راه راست و درست و والای اسلام گام بر می داشت .

خاندان ابی قحافه پیوسته دستخوش توطئه ها بودند : در سال ۱۱ هجری ابوبکر را کشتند

، پس از مـدت انـدکی در اثر اندوه این حادثه پدرش نیز مرد و سـپس طلحه کشـته شد و بالاخره محمد بن ابو بکر به شـهادت رسـید; بدین نحو که معاویه بن ابی سفیان او را در مصر کشته و بدن مطهرش را در شکم الاغ مرده ای گذاشت و آتش زد . (۱) بعـد از آن معاویه به اداره امور پادشاهی اش مشـغول شـد و در گیرو دار کارهای حکومتی دست از آزار خاندان ابو قحافه برداشت ، در حالی که این طایفه سه تن از رؤسای خود ابوبکر ، پسـر ابوبکر ، طلحه بن عبـدالله را از دست داده بودنـد . مدت زمـان کوتـاهی را در آسـایش به سـر بردنـد ، تا آن که در سال ۵۸ هجری معاویه به مـدینه آمد تا برنامه سیاسـی تازه و بسـیار خطرنـاک و شـومی را بـه مرحلـه اجرا بگـذارد ، و آن جانشـینی پسـرش یزیـد برای پادشـاهی بر مسـلمانان بـود . مسـلمانان که پیشاپیش آنان صحابه قرار داشتند به مخالفت و اعتراض نسبت به این مسأله پرداختند و معاویه نیز دستور کشتار مخالفان خود و در رأس آنها دو فرزند ابابکر یعنی عایشه و عبدالرحمان را صادر کرد .

بـدین ترتیب ضـربه های برق آسا و حیله گرانه بنی امیه بار دیگر خانـدان ابوبکر را نشانه گرفت و دو تن از فرزندانش در یک سال کشته شدند!

بنا بر این ابوبکر و دو فرزنـدش و عموزاده شان طلحه ، تا ابد از صـحنه بیرون رانده شدند در حالیکه خاندان ابوبکر گمان نمی کردند کارها به این شکل سریع پیش برود; البته پیامبر (صلی

الله علیه وآله وسلم) پیش از رحلت فرموده بودند که :

«فتنه ها همانند پاره های شب تار پیش آمده و آخرشان در پی اولشانند ، و فتنه های بعدی از اولی ها بدترند . » (۲)

همچنین فرموده بودند : وجب به وجب سنّت های پیشینیانتان را پیروی می کنید ، به طوری که حتی اگر به لانه سوسماری رفته باشند چنین می کنید!!

سؤال شد : ای یا رسول خدا! منظورتان یهودیان و نصرانیانند ؟ فرمود : پس چه کسی ؟ (۳)

نیز آن پیامبر عزیز (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده اند : «به طور پراکنده از من پیروی می کنید ، و برخی از شما برخی دیگر را هلاک می کنند . » (۴)

ابوبکر در روزهای «سقیفه» اعتقاد داشت که خلافت در قبیله های قریش بدون هیچ مشکل و خونریزی تقسیم خواهد شد; و لیکن این قافله در طوفان حوادث بسیار خطرناک افتاده و چون قایقی گرفتار در دریای متلاطم شد! و بسیاری از سران سقیفه در زمانی که در انتظار خلافت خویش و با قبیله خویش بودند ، کشته شدند ، انتظاری کشیدند طاقت فرسا و تلخ ، تلخ تر از علقم (۵) .

بسیاری از زمام داران و نیز مردم عادی در اثر ترور کشته شده اند . در صدر این افراد هابیل (علیه السلام) قرار دارد که در اثر حسادت و ستم برادرش قابیل ، کشته شد .

قرآن می فرماید :

(و گزارش دو پسر آدم را برایشان بازگو کن که قربانی آوردند و از یکی پذیرفته شد و از

دیگری پـذیرفته نشـد و (دومی) گفت : به طور حتم ترا خواهم کشت . او گفت : خداونـد ، تنها از پرهیزگاران می پـذیرد * اگر دسـتت را به سوی من دراز کنی تـا مرا به قتـل برسـانی ، من دسـتم را نخواهم آورد تـا ترا بکشم . من از خـدا ، پروردگار جهان می ترسم * در واقع ، می خواهم گناه من و خودت را بردوش کشـی و ازجهنمیان گردی ، و آن سزای ستم کاران است * بدین ترتیب ، نفس قابیل ، کشتن برادرش هابیل را در نظرش درست نمود و او را کشت و بدین ترتیب از زیان کاران شد * در این شرایط ، خداوند ، کلاغی را برانگیخت که در زمین می کاوید; تا به او نشان دهد که چگونه پیکر برادرش را به خاک بسـپارد . (قابیـل) گفت : ای وای! یعنی من از این که مثـل این کلاـغ بـاشم نیز ناتوان هسـتم ؟ ! بایـد پیکر برادرم را به خاک بسپارم . بدین سان قابیل از پشیمانان شد .) (۶)

قابیـل گفت : امشب او را می کشم . آهنی برداشت و پیش او رفت در حـالی که دگرگـون بـود; گفت : ای هابیـل! قربـانی تو پذیرفته شد و قربانی من رد شد . به طور حتم ترا می کشم . . . و بالاخره آهن را بالا برد و بر سر هابیل زد .

البته هابیل گفت : ای قابیل! وای بر تو! با خدا چه می کنی ؟ فکر می کنی خدا سزایت را چگونه بدهد ؟

قابیل ، هابیل

را کشت و پیکرش را در گودالی قرار داد و مقداری خاک بر رویش ریخت . (۷)

گفته اند : شهادت هابیل ، در کنار گردنه حراء بوده است; نیز گفته اند که در بصره در محل مسجد اعظم به شهادت رسیده است . (۸)

جریان ترور ، بارها در دنیا اتفاق افتاده است و در این میان ، پیامبران و اوصیایشان نیز از این سوء قصدها در امان نماندند . یهودیان بر ضد عیسی (علیه السلام) توطئه ای خطرناک چیدند و حتی یکی از حواریون آن حضرت نیز با یهودیان هم دست بود! در قرآن کریم آمده است :

(و گفتند که مسیح «عیسی بن مریم» ، رسول خدا را کُشتیم; بلکه او را نه کشتند و نه به صلیب کشیدند ، لیکن جریان برایشان مشتبه شد . واقعیت آن است که کسانی که در مورد عیسی اختلاف دارند (و او را کشته می دانند) نسبت به او شک داشته و آگاهی ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند در حالیکه خود نیز یقین نداشتند کسی را که کشته اند عیسی بوده باشد . بلکه خداوند او را به سوی خودش بالا برد و خداوند ، همواره عزیز و حکیم است .) (۹)

(و کشتارشان انبیا را ، به طور ناحق)

(هنگامی که خداوند فرمود : ای عیسی! در واقع من ترا بازگشت می دادم و به سوی خودم بالا می آوردم) پس از این جریان نیز جریان ترور ناکام ماند ، زیرا شبانه به شخصی حمله بردند که گمان کردند عیسی

بن مریم است و او را شبانه دستگیر کردند و به صلیب کشیدند; بدین ترتیب خداوند می فرماید : (یقیناً او را نکشتند) (۱۰)
.

توطئه های خطرناکی نیز برای کشتن رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) طرح ریزی شد و افراد متعدد و گروه های مختلف در مکه و مدینه به این کار دست زدند ولی با نیروی الهی آن حضرت در امان ماند .

اگر عنایت الهی نبود کافران و منافقان آن حضرت را نیز به هابیل ملحق می کردند و رسالتش ناتمام می ماند .

هیچ گروه از گروه های درگیر با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از توطئه های خود دست برنداشتند لیکن همه این توطئه ها ناکام شد . مطلب مهم آن است که این افراد ، پیش و پس از اعلان نبوت به این کار دست می زدند که خطرناک ترین این سوء قصدها ، طرح ترور آن حضرت در گردنه های وادی عقبه بود که خداوند تعالی آن حضرت را از جریان آن آگاه کرد و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز ایشان را ترسانید و پابه فرار گذاردند و ناکام ماندند; این افراد ۱۵ نفر بودند (۱۱) .

در شرایطی که رسول خدا ، خاتم پیامبران (صلی الله علیه وآله وسلم) هدف این گونه سوء قصدها واقع گردد و کافر و مسلمان به توطئه علیه او اقدام کنند ، افراد دیگر هم از این خطر در امان نیستند!

این اوراقی که در پیش روی خواننده گرامی قرار دارد به کنکاش در مورد ترور

ابوبکر بن ابی قحافه در سال ۱۳ هجری پرداخته و از بین بسیاری عملیات که بر ضد او انجام شده ، به بررسی آخرین سوء قصد که موفقیت آمیز بود و منجر به مرگ او شد همت گماشته است .

بررسی ترور ابوبکر ، پرده از اسرار سیاسی بسیاری که در آن برهه از زمان وجود داشته است برمی دارد و توطئه هایی که در مورد مردم مکه و مدینه اجرا می شده را آشکار می کند .

ابوبکر ، مردی کند ذهن نبود بلکه از سیاست بازان قریش بود; مغیره بن شعبه می گوید : قریش دو سیاست مدار داشت : ابوبکر ، و ابو عبیده بن جرّاح (۱۲) ابوبکر پیش بینی می کرد که بر ضدش دست به توطئه بزنند و او را مسموم کنند و به همین جهت پزشک مشهور عرب یعنی حارث بن کلده را به مدینه آورد و نزد خود نگاه داشت .

حارث ، متخصص شناخت و درمان انواع مسمومیت ها و زهرها بوده .

و در شهرتش همین بس که کسرای ایران را معالجه کرد و رضایت او را جلب نمود و پادشاه ایران نیز او را بزرگ پزشکان مملکت خود نمود . پس از معالجه کسرا ، وکنیزی را به عنوان جایزه دریافت کرد که زیاد بن ابیه از آن کنیز به دنیا آمد . هم چنین پادشاهان و زمام داران عرب ، او را جهت معالجه به نزد خود می خواندند .

ابوبکر بر اثر تجربیات گذشته خود ، دریافته بود که در معرض توطئه مسموم شدن است و بدین ترتیب تصمیم گرفت تا پزشک نامدار عرب را نزد

خود نگه دارد . البته طرّاحان ترور ابوبکر ، بر آن شدند که ابوبکر و طبیبش را با هم بکشند تا پزشک او نتواند وی را درمان کند . ابابکر با غذایی مسموم شد که به مدت یک سال در زهر قرار گرفته بود و هیچ دارویی نیز بر آن اثر نداشت . در این نقشه ، ابوبکر و پزشکش قربانی می شدند ، اثر تدریجی سم باعث شد طبیب بینایی خود را از دست داده و طوری بیمار شود که از معالجه خود و خلیفه ناتوان گردد .

پزشک به ابوبکر گفت :

ای ابوبکر! دستت را بالا بیاور . بخدا سوگند یک سال است که زهر در آن غذا قرار گرفته است و من و تو هر دو در یک روز خواهیم مرد . ابوبکر دستش را بالا آورد . و آن دو هم چنان بیمار ماندند تا در یک روز از دنیا رفتند . (۱۳)

به جهت اهمیت این موضوع و برای پرده برداری از توطئه ها ، باید آن را با دقّت بیشتری بررسی کرد . تا خواننده محترم بتواند یک یک راز و رمزهای سیاسی را که مدت طولانی از مردم پوشیده مانده است دریابد .

البته این اسرار نزد صحابه و نیز خاندان ابوبکر معلوم بوده است کتابهای قدیمی نیز بدان پرداخته اند .

خداوند تعالی به ما توفیق داد تا این کتاب را در این زمینه بنگاریم تا مردم بتوانند بفهمند واقعیت های سیاسی ، دینی و اجتماعی آن زمان چه بوده است .

به همراه یکدیگر درهای علم سّر و کتمان و پوشیدگی را در دنیای کشتار و ترور می گشاییم

و برای این کـار از مـدارک یقینی ، معتبر و بی شـائبه که موجب پـذیرش عقل ، جنبش قلب و برانگیختن احساسات و عواطف باشد ، بهره می گیریم .

البته ، بسـیاری توطئه ها و سوء قصدها وجود دارد که هم چنان در پرده های پوشـیدگی و فراموشـی به سـر می برند و برداشتن این پرده ها و پخش آن گزارشات نیز نیازمند توفیق الهی است .

و السلام علیکم ورحمه الله و برکاته

نجاح الطائی

رابطه عمر و ابوبکر

ابوبکر از نزدیـک ترین افراد به عمر بود و دوستی آنهـا قـدیمی بود و به دوران پیش از هجرت بـاز می گشت . پس از هجرت مسـلمانان به مدینه نیز پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حد امکان بین مسلمانان برادری برقرار کرد و بین ابابکر و عمر نیز برادری برقرار کرد و افرادی که با یکدیگر دوست بودند و اخلاق شان موافق یکدیگر بود را برادر قرار می داد . (۱۴)

عمر کـاری بـه عـاقبت کـار نـداشت ولی ابـوبکر کمـتر خشـمگین می شـد و عمر را نیز نصـیحت می کرد و از برخی کارهـا و گفتارهایش باز می داشت ، گاهی نیز اختلاف پیدا می کردند . برای مثال وقتی اقرع بن حابس نزد پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم) آمد . ابوبکر گفت : ای رسول خدا! او را سرکرده قوم خودش قرار بده; عمر گفت : ای رسول خدا! این کار را مکن . آن دو نفر نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با یکدیگر درگیری لفظی پیدا کردند ، و صدا را بالا بردند و ابوبکر به

عمر گفت : تو ، تنها قصد مخالفت با من را داری .

عمر گفت : چنین نیست .

این آیه نیز در آن هنگام نازل شد :

(ای ایمان آورندگان! صدای خود را از صدای پیامبر ، بلندتر مکنید) (۱۵)

در معرکه «ذات السلاسل» نیز ابوبکر عمر را نصیحت کرد و گفت باید از عمروبن عاص که فرمانده سپاه از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بود اطاعت کند و با او مخالفت نکند .

در سقیفه نیز وقتی عمر خواست که سعد بن عباده (رئیس قبیله خزرج) را بکشد ، ابوبکر به عمر گفت : در این شرایط ، مدارا بهتر است . (۱۶)

وقتی علی بن ابی طالب (علیه السلام) از بیعت با ابابکر سرباز زد نیز عمر دو راه حل به پیش پای علی گذاشت او را بین بیعت کردن یا کشته شدن ، ولی ابابکر گفت : تا هنگامی که فاطمه در کنارش است او را مجبور به کاری نخواهیم کرد . (۱۷)

در مورد خلافت نیز بین ابابکر و عمر درگیری پیش آمد :

عمر می گوید : خود را آماده کرده بودم که پیش روی ابابکر سخنرانی کنم و هنگامی که خواستم سخن بگویم ابوبکر گفت : دست نگه دار . . . (۱۸)

شهرستانی می نویسد که عمر گفت : در راه خود را آماده می کردم که چه سخنی بگویم; هنگامی که به سقیفه رسیدیم خواستم سخن بگویم که ابابکر گفت :

ساکت بمان ای عمر! (۱۹)

از طرفی وقتی عمر از ابابکر درخواست کرد اسامه را از

فرماندهی لشکر عازم به شام برکنار کند ، ابوبکر که نشسته بود از جا پرید و ریش عمر را گرفت و گفت :

مادرت به عزایت بنشیند و مرگت را ببینند ای پسر خطاب! رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) او را به این کار گمارده است و تو می خواهی بر کنارش کنی ؟ ! (۲۰)

در هنگامه های دیگری نیز ابابکر درخواست های عمر را رد کرد و به خشم او اعتنایی نکرد . برای مثال ، عمر از ابابکر درخواست کرد تا خالد بن ولید را به دلیل کشتن مالك بن نویره و زنا با زن او برکنار کند ولی ابابکر چنین نکرد (۲۱) ; زیرا این دو نفر راجع به خالد نظری بسیار متفاوت داشتند .

وقتی عمر سعی کرد تا ابابکر را با خود همراه کند که با صلح حدیبیه مخالفت کنند نیز ابابکر گفت : ای مرد! این شخص رسول و فرستاده خداست و از دستور پروردگارش سرپیچی نخواهد کرد و او نیز یاریش می کند; پس به او تمسک کن . (۲۲)

از اینجا روشن می شود که عقل و تدبیر ابابکر بیش از عمر بوده است .

به خلافت رسیدن ابابکر در سقیفه به تلاش فراوان حزب قریشی باز می گردد ، ولی به خلافت رسیدن عمر به وصیت جعلی ابابکر بر می گردد .

ابابکر از اسامه درخواست کرد تا اجازه دهد عمر نزدش بماند ، در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او و ابابکر و بقیه اصحاب دستور داده بود به سپاه اسامه بپیوندند .

ابابکر به اسامه گفت : اگر صلاح بدانی اجازه بده عمر برای کمک من نزدم بماند . (۲۳)

با آن که این دو نفر در برخی موارد اختلافاتی داشتند ، ولی زمانی طولانی با یکدیگر کار می کردند و این دو تن با عایشه و حفصه گروهی هم فکر و هم اعتقاد را تشکیل داده بودند که در موارد بسیاری این وحدت عمل نمودار می شود .

ابابکر و عمر گروهی بالاتر از این داشتند; عبدالرحمان بن عوف ، سعدبن ابی وقاص ، ابی عبیده بن جرّاح ، سالم (غلام ابی حذیفه) ، مغیره بن شعبه ، محمد بن مسلمه ، اسید بن حُضَیر ، بشیر بن سعد ، خالدبن ولید ، عثمان بن عفّان ، معاویه بن ابی سفیان ، ابو موسی اشعری ، عمروبن عاص ، عکرمه بن ابی جهل از جمله این گروه هستند .

ابوبکر و عمر در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز همکاری داشتند و کارها و نظراتشان در بیشتر زمان ها نزدیک به هم بود . زمانی که نرمی و ملایمت بر ابوبکر چیره می شد حالت خشونت و عصبانیت نیز بر عمر چیره می گشت .

البته این دو تن در بسیاری صفات و حالات با یکدیگر نزدیک بودند; برای مثال ، در مورد قبیله های قریش و لازم بودن خلافت همیشگی ، ایشان اتفاق نظر داشتند و فرق بین قریشیان مهاجر و طلیق (آزاد شده) قایل نبودند ، و بالاخره قریش را بر تمام قبیله های عرب و عجم ترجیح می دادند .

ترجیح و برتری دادن قریش بر دیگر

قبیله های عرب باعث شد بسیاری از قبایل عرب از اسلام رو گردان شوند و راه ارتداد را پیش بگیرند .

این مطلب در سخنان پیامبر دروغین یعنی «سجاح» که زنی دروغگو بود و می گفت از آسمان بر او وحی نازل می شود آشکار است :]ای ایمان آورندگان پرهیزگار! نیمی از زمین برای ما و نیمی از آن برای قریش است; لیکن قریشیان گروهی ستم پیشه اند[. (۲۴)

عمر و ابابکر در مورد ضرورت دور کردن انصار از خلافت نیز هم عقیده بودند ، چنان که لازم می دانستند بنی هاشم از خلافت نیز از حکومت دور بمانند و به طور عملی بنی هاشم را از زمام داری مسلمانان دور کردند و عثمان و معاویه و جانشینان شان نیز همین شیوه را پیش گرفتند و این کارها را بر اساس تئوری ناموزون : (جمع نشدن نبوت و خلافت در یک خاندان) انجام می دادند!

در طول بیست و چهار سال پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، هیچ یک از بنی هاشم به هیچ منصب حکومتی دست نیافت; نه در زمان صلح و نه در زمان جنگ . این شیوه در پادشاهی امویان و عباسیان ادامه یافت .

ابابکر و عمر در مورد «امکان عمل نکردن به نص شرعی» نیز هم رأی بودند و در موقع نیاز این کار را روا می دانستند و این کارشان بر اساس نظریه «مصلحت اندیشی» انجام شد .

موضوع بسیار خطرناک دیگری نیز مورد نظر ابابکر و عمر بود یعنی «اکتفا به قرآن تنها»; چنان که عمر در کودتای خود در

روز پنج شنبه در منزل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید : «کتاب خدا ما را بس است . » (۲۵)

ابوبکر ، عمر را توصیف می کند

ابابکر گاهی از اوقات سخنان صریحی به کار می برده است از جمله آن که گفته است :

«واقعیت آن است که من شیطانی دارم که گمراهم می کند . » (۲۶)

عقل نمی پذیرد که منظور ابابکر ، شیطان جنّی بوده باشد بلکه انسانی را در نظر داشته است; حالا آن انسان کیست ؟ منظور ابابکر ، عمر بن الخطاب بوده است;

خطیب بغدادی از عبدالله بن ابی الحجاج روایت کرده است : عبدالوارث برای ما حدیث کرد و گفت : من در مکه بودم و ابو حنیفه نیز در آن جا حضور داشت و چند نفر نزدش بودند که مردی چیزی پرسید و وی جوابش را گفت; آن مرد گفت : از عمر بن الخطاب چه روایتی است ؟

ابو حنیفه گفت : آن ، گفتار شیطان است (۲۷) .

ابوبکر ، در سال اول پادشاهی خود عمر را امیر حج کرد (۲۸) ولی این باعث جلوگیری از درگیری در آینده ای نزدیک بین ابابکر و عمر نبود ، چون ابابکر وی را از ریاست حج برکنار کرد و عتاب بن اسید را در سال دوم خلافت خود به جای عمر گمارد . این برکناری یکی از مهم ترین سبب های ترور ابابکر به شمار می رود; زیرا عمر دریافت که این برکناری به معنای برکناری عمر از خلافت آینده است و این گمانی درست و صحیح بود .

عثمان روایت کرده است که ابابکر به

وی گفت : «عمر ، حکمران خوبی است لیکن برایش بهتر است که حکومت امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را به دست نگیرد . . . نمی دانم ، شاید هم آن را رها کند; بالاخره اختیار با خودش است که اگر خواست حکومت شما را به دست نگیرد . » (۲۹)

بدین سان ، نصیحت ابابکر برای عمر این بود که حکومت بر مسلمانان را به دست نگیرد و در مورد جایگزینی عمر به جای خود نیز دچار تردید و دودلی شده بود .

عبدالرحمان بن ابی بکر از حکومت عمر ناخشنود بود و به همین جهت گفت :

«در واقع ، قریش نسبت به خلیفه شدن عمر کینه توز و خشمگین است . » (۳۰)

از طرفی می دانیم که عبدالرحمان مانند آینه ای برای احساسات و تمایلات قلبی پدرش بود .

به نظر این جانب عمر دانست که عبدالرحمان با خلافت او مخالف است و عایشه از او طرفداری می کند ، بنا بر این عایشه را در اعطاء از بیت المال بر تمام مردان و زنان برتری بخشید ، ولی شفاعت عبدالرحمان بن ابی بکر در مورد حُطَیئه شاعر را نپذیرفت! (۳۱)

ابوبکر پیش از وفات خود به صراحت نظر خود را در مورد عمر بیان کرده است : «به صلاح عمر نیست که خلیفه امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) شود . » (۳۲) عثمان نظر ابابکر را به درستی در مورد مخالفت او با خلیفه شدن عمر بازگو کرده است ولی نظر واقعی ابابکر در مورد خودش (عثمان)

را بازگو نکرده است; پس واضح است که ابابکر ، عثمان را از افرادی چون عتاب بن اسید اموی ، ابن جرّاح و خالد بن ولید برتر نمی دانسته ، است و این مطلب با توجه به این پیدا است که عتاب را امیر و رییس حاجیان کرد و خالد را به فرماندهی جنگ های مرتدّان برگزید و سرلشگر عراق نمود ، و نیز ابن جرّاح را به فرماندهی سپاه عازم به شام برگزید ولی نه در زمان صلح و نه در زمان جنگ ، عثمان را هیچ گونه پست و منصبی نبخشید . این مطلب ، خود باعث شد تا عثمان و عمر برسر توطئه ترور ابابکر با یکدیگر هم دست شوند تا خلافت را نیز دست به دست کنند .

بخاری از عبدالله بن زبیر روایت می کند که گزارش داد هنگامی که سوارانی از قبیله بنی تمیم نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند ابوبکر به . عمر گفت : تو ، تنها قصد مخالفت با من را داری ، عمر گفت : چنین نیست . بالاخره با یکدیگر به درگیری لفظی پرداختند تا آن که صدای فریادشان بالا گرفت (۳۳) و آیه «لاترفعوا» نازل شد . ابابکر پس از این ماجرا گفت : این شخص (عمر) مرا گرفتار مشکلات کرد . (۳۴)

عمر ، ابابکر را توصیف می کند

قسمت اول

عمر ، خلافت ابابکر را به طور علنی و در برابر مردم باطل شمرد :

سعید بن جبیر می گوید : از ابابکر و عمر سخن به میان آمد ، مردی گفت : به خدا سوگند ، این دو نفر دو خورشید

و دو نور این امت بودند .

ابن عمر گفت : تو از کجا می دانی ؟

مرد گفت : با یکدیگر هم داستان نبودند ؟ !

عبـدالله بن عمر گفت : نه ، بلکه اختلاف داشـتند ، اگر می فهمیدیـد . گواهی می دهم که روزی نزد پدرم (عمر) بودم که به من دستور داد تا از ورود مردم جلوگیری کنم ، ولی عبدالرحمان بن ابی بکر اجازه ورود خواست .

عمر گفت : جانور بدی است ، ولی به طور حتم از پدرش بهتر است .

من از این سخن وحشت زده شدم و گفتم : پدرجان! عبدالرحمان از پدرش بهتر است ؟

عمر گفت : چه کسی بهتر از پدرش نیست ، ای بی مادر! به عبدالرحمان اجازه ورود بده .

عبدالرحمان آمد و شفاعت حطیئه شاعر را کرد که به خاطر سـرودن شـعری ، توسط عمر به زندان افکنده شده بود ، ولی عمر گفت : او دارای کمی انحرافی است; مرا واگـذار تا او را با زندان طولانی اصـلاح کنم; عبدالرحمان هر چه اصـرار کرد ، عمر نپذیرفت و بالاخره پسر ابابکر بیرون رفت .

پدرم نزد من آمد و گفت : آیا تا امروز نسبت به آن چه گفتم غافل و بی خبر بوده ای که شخص احمق و پَست بنی تیم بر من پیشی جُست و ستم روا داشت! ؟

گفتم : اطلاعی از ماجرا ندارم .

عمر گفت : ای پسرم! پس چه میدانی ؟

گفتم : به خدا سوگند یاد می کنم که ابابکر از نور چشمان مردم نزدشان محبوب تر است .

گفت : به رغم خواسته پدرت و با وجود خشم شدیدش ، این

که می گویی درست است .

گفتم : آیا در بین مردم پرده از کارهای ابابکر برنمی داری ؟

گفت : با وجود مطلبی که در موردش گفتی چه گونه این کار را بکنم ؟ ! چون با وجود آن محبوبیت ، سر پدرت را با سنگ می شکنند .

پدرم جسارت به خرج داد و در خطبه نماز جمعه گفت : ای مردم! بیعت ابابکر کاری شتابزده و بی تدبیر بود که خداوند شرش را از شما دور کرد; لذا ، اگر از این پس کسی چنین چیزی را از شما درخواست کرد بکشیدش . (۳۵)

خود ابوبکر نیز در زمان خلافتش گفت : واقعیت آن است که بیعت با من ، شتابزده و بی تدبیرانه بود . (۳۶)

عمربن خطاب اولین مخالفی بود که خلافت ابابکر را به طور علنی و رسمی رد کرد . آن روزی که در مورد ابابکر گفت : ستم کارانه بر من پیشی جست . (۳۷)

روایت سوّمی نیز در این مورد هست که حالت دشمنی و نفرت شدید بین ابابکر و عمر را ثابت می کند .

عالم نسب هیثم بن عدی از مجالد بن سعید روایت می کند که گفت :

صبح گاهی نزد شعبی رفتم تا در مورد روایتی که از ابن مسعود به من رسیده بود از شعبی بپرسم . نزد او که در مسجد محله اش بود رفتم . گروهی نیز آنجا منتظرش بودند . شعبی بیرون شد و من خود را معرفی کردم و گفتم : خدا امورت را اصلاح کند; ابن مسعود می گفت : هیچ گاه برای گروهی حدیثی را نگفتم که

عقل شان به دریافت آن نرسد ، جز آن که برای برخی از ایشان موجب فتنه شد .

شعبی گفت : آری ، چنین می گفت . ابن عباس نیز با آن که گنجینه های علم را داشت آن ها را به اهلش می سپرد و از نا اهلان می پوشانید .

در همین حال بود که مردی از «ازد» آمد و نزد ما نشست و ما شروع به صحبت در مورد ابابکر و عمر کردیم ، شعبی خندید و گفت : کینه عجیبی نسبت به ابابکر در سینه عمر بود .

مرد ازدی گفت : به خدا سوگند نه دیده ایم و نه شنیده ایم که شخصی بهتر از آن چه عمر در مورد ابابکر گفته است ، در مورد کسی گفته باشد .

شعبی به من رو کرد و گفت : پاسخ سؤالت این است؛ آن گاه رو به آن مرد گفت : ای برادر ازدی! با این حدیث «بیعتی شتابزده بود که خداوند شرش را بازداشت» چه می کنی ؟ آیا به نظر تو اگر دشمنی بخواهد آن چه در بین مردم ساخته است را ویران کند ، بیش از این سخن در مورد ابابکر می تواند دست به ویرانگری بزند ؟ !

مرد گفت : سبحان الله! ای اباعمر و این تویی که چنین می گویی .

شعبی گفت : این را من می گویم ؟ عمربن الخطاب این مطلب را در برابر دیده همگان گفت؛ می خواهی بپذیر ، یا آن که واگذار . آن مرد با عصبانیت برخاست در حالی که سخنی زیر لب می گفت که من نفهمیدم .

مجالد می افزاید :

به شعبی گفتم

: به نظر من این مرد سخنانت را نزد مردم می گوید و منتشر می کند .

شعبی گفت : من این را نمی پوشانم ، آخر چیزی را که عمر مخفی نکرد و نزد همگان گفت ، من بپوشانم و از آن بترسم . خود شماها نیز این را به همه بگویید و هر چه توان دارید آن را پخش کنید . (۳۸)

روایت دیگری نیز در این مورد از اشعری هست که وجود زائد درگیری هایی بین ابابکر و عمر را بیان می دارد :

شُریک بن عبدالله نخعی از محمد بن عمرو بن مرّه از پدرش از عبدالله بن سلمه از ابوموسی اشعری نقل می کند که گفت : با عمر به حج رفتم و هنگامی که فرود آمدیم و مردم زیاد شدند ، من از کاروان خود بیرون آمدم که نزد عمر بروم .

مغیره بن شعبه در راه مرا دید و همراه من شد و گفت : به کجا می روی ؟

گفتم : نزد عمر می روم; تو نیز می خواهی بیایی ؟

گفت : آری

هر دو نفر رفتیم تا به کاروان عمر برسیم . در بین راه بودیم که سخن از خلافت عمر و کارهایش شد که چه قدر به اسلام عمل می کند . سپس به بحث در مورد ابوبکر پرداختیم و من به مغیره گفتم : خدا خیرت بدهد! ابوبکر در مورد عمر نظر محکمی داشت ، و گویا آشکارا می دید که مغیره گفت :

همین طور است گرچه برخی با خلافت عمر مخالف بودند و خواستند آن را از او دور کنند ولی نتوانستند .

گفتم : ای بی پدر!

این افراد کیستند ؟

مغیره گفت : به نظر می رسد که تو این جماعت از قریش را نمی شناسی واینکه چه کینه ای نسبت به او دارند ، به خدا سوگند ، اگر این کینه و حسد به عدد و شماره درآید نُه دهم آن مخصوص قریش و یک دهم آن برای سایر مردم است .

گفتم : ساکت باش ای مغیره! قریش ، برتری و فضیلت خویش را بر مردم ثابت و آشکار کرده است . . .

پیوسته در این سخنان بودیم تا به منزلگاه عمر رسیدیم ، ولی او را نیافتیم ، در موردش پرسیدیم گفتند : به تازگی از منزل بیرون رفته است . ما نیز رفتیم و در پی او به مسجد الحرام رسیدیم ، و عمر را دیدیم که طواف می کرد ، و مانیز با او به طواف پرداختیم . آن گاه که طوافش تمام شد بین من و مغیره ایستاد و خویش را بر مغیره تکیه داد .

گفت : از کجا آمدید ؟

گفتم : به قصد دیدار به خانه ات رفتیم که گفتند به مسجد رفته است و ما نیز به مسجد آمدیم .

گفت : خیر باشد .

آن گاه مغیره به من نگریست و تبسّم کرد .

عمر به مغیره گفت : ای غلام! از چه جهت تبسّم کردی ؟ !

مغیره گفت : به خاطر سخنانی که تازه بین من و ابوموسی در راه رد و بدل می شد .

عمر گفت : آن سخنان چیست ؟ لذا جریان را بیان کردیم تا آن که به نکته حسادت قریش رسیدیم و در مورد کسانی که می خواستند ابابکر را از جانشین

کردن عمر برای خود بازدارند گزارش داریم .

عمر درنـگ کرد و گفت : ای مغیره! مـادرت به عزایت بنشـیند; نه دهم از حسـد چیست; از آن یک دهم باقی مانـده نیز یک دهم را دارند ، و همه مردم تنها یک دهم از یک دهم را دارند ، و در این یک دهم از یک دهم نیز قریش با مردم شـریک اند . آن گاه عمر ساکت شد . سپس افزود; نمی خواهید بگویم حسودترین قریشیان چه کسی بود ؟

گفتیم : چرا .

گفت : لباس های تان را مراقبت کنید .

گفتیم : باشد .

گفت : چه گونه لباس های خود را مراقبت می کنید با این که آن ها را بر تن دارید ؟

گفتیم مگر لباس ها را چه شده ؟

گفت : ترس از انتشار آنها .

به او گفتیم : تو از لباسها می ترسی در حالی که تو آنها را پوشیده ای ؟

منظورت چه لباسی است ؟

گفت : همان که گفتم .

با عمر به راه افتادیم تا به درب خانه اش رسیدیم .

گفت : همین جا بمانید .

به مغیره گفتم : ای بی پدر! به خاطر سخنانی که گفتیم ، می خواهد با ما صحبت کند .

مغیره گفت : همین طور است .

ناگاه عمر ما را صدا زد و گفت داخل خانه بیایید! وقتی وارد شدیم دیدیم بر پشت روی پالانی خوابیده بود .

وقتی نگاه عمربه ما افتاد گفت :

لا تُفْشِ سِرَّکَ إلاّ عِنْدَ ذی ثِقَه *** أوَلی وأَفْضل ما استودعتَ أَسْراراً

صدراً رحیباً وَقلباً واسعاً قَمِناً *** أَلّا تخافَ متی أودعْت إظهاراً (۳۹)

یعنی راز خود را جز برای شخص مورد اطمینانت فاش

مکن ، زیرا سزاوارترین و برترین جایی که می توانی رازها را به امانت بسپاری : سینه ای فراخ و قلبی گشاده و نیک است; به این دلی که وقتی به او امانت سپردی از افشای آن بیم نداشته باشی (۴۰)

با این شعر ، دانستیم که می خواهد ضمانت بدهیم تا سخنش را پنهان بداریم; لذا من به او گفتم : ما را از خود بدان و مخصوص گردان و هدیه ای عطا کن .

عمر گفت : ای برادر اشعری من! چه چیزی را ؟

گفتم : در مورد فاش کردن رازت می گویم; و این که ما را در اندوهت شریک گردانی; زیرا ما دو تن ، مشاوران خوبی برای تو خواهیم بود (۴۱) .

عمر گفت : همین طور است; پس هر چه می خواهید بپرسید .

آن گاه برخاست تا در را ببندد ، که همان کسی که در را برای ما باز کرده بود آمد; عمر گفت : ای بی مادر! ما را تنها بگذار . او نیز رفت و پشت سرش در را نیز بست .

آنگاه عمر آمد و نزد ما نشست و گفت : بپرسید تا با خبر شوید .

گفتیم : دوست داریم حسودترین قریشیان را به ما معرفی کنی که حتی لباس های ما در این مورد برای مان امانت دار نیستند .

گفت : در مورد یکی از مسایل بسیار مشکل پرسیدید; به زودی شما را با خبر می کنم . باید این نزد شما پنهان بماند و تا زنده ام مگویید; و آن گاه که مُردم هرکاری خواستید بکنید .

گفتیم : با تو پیمان می بندیم

.

ابوموسی می افزاید : من نزد خود گفتم : جز کسانی را که با اعلام جانشینی عمر توسط ابابکر مخالف بودند همانند طلحه و . . . کسی را اراده نکرده است; زیرا این افراد به ابابکر گفتند : آیا کسی را که بسیار بد اخلاق و عصبانی مزاج است خلیفه ما قرار می دهی ؟ ! ولی عمر چیز دیگری گفت .

عمر سکوت کرد و گفت : به نظر شما کیست ؟

گفتیم : جز گمان چیزی نمی دانیم .

گفت : به چه کسی مظنون هستید ؟

گفتیم : شاید کسانی را در نظر داری که از ابابکر خواستند تو را خلیفه پس از خود نگرداند ؟ !

عمر گفت : نه به خداسوگند ، هرگز . ابابکر خودش بسیار ناراضی تر بود; کسی که شما در موردش پرسیدید ، خود ابابکر است . به خدا سوگند او از تمام قریشیان حسودتر بود . سپس عمر برای مدت درازی سکوت کرد .

مغیره به من نگریست و من به او نگاه کردم ، و مانیز همانند عمر ساکت شدیم و این سکوت ما و او به درازا کشید ، به گونه ای که گمان کردیم عمر از تصمیمی که گرفته بود و سخنی که بر زبان رانده بود پشیمان شده است . بالاخره عمر گفت : ای وای بر نادان ترین فرد قبیله بنی تیم بن مرّه! او به ستم بر من پیشی گرفت و گناه کار به سوی من آمد .

مغیره گفت : این که با ستم کاری بر تو پیشی گرفت را می دانم ، اما چگونه گناه کارانه به سوی تو آمد ؟

عمر

گفت : به این دلیل است که تنها هنگامی به سوی من آمد که دیگر نا امید شده بودم ، و امیدی به خلافت نداشـتم . آگاه باش که به خدا سوگند اگر من از زید بن خطّاب (۴۲) و یارانش پیروی می کردم ابوبکر هرگز چیزی از شیرینی پادشاهی را نمی چشید; لیکن من امور را پس و پیش کردم ، و به سبک و سنگین کردن و سنجش پرداختم ، و به این نتیجه

قسمت دوم

دست یافتم که جز چشم پوشـی نسـبت به کار ابابکر ، و سـخت گیری بر خویشـتن چاره ای ندارم ، و منتظر ماندم تا خودش به سوی من باز آید .

مغیره گفت : ای امیر مؤمنین! با این که در روز سـقیفه خلافت را به تو تعارف کرد پس چرا نگرفتی و امروز تأسف می خوری ؟

عمر گفت : ای مغیره! مادرت به عزایت بنشـیند; من تو را از زیرک ترین عرب ها می پنداشـتم; گویا آن جا حضور نداشتی و شاهد ماجرا نبودی!

این مرد (ابابکر) با من نیرنگ کرد و من نیز به او نیرنگ زدم .

واقعیـت آن اسـت که وقـتی دیـد مردم مشـتاق اوینـد و به او روی آورده انـد یقین کرد که کسـی را به جـای او نمی پذیرنـد و هنگامی که علاقه مردم را چنان دید خواست میل باطنی مرا نیز بفهمد و متوجه شد که آیا من با او درگیری پیدا خواهم کرد و طمع در خلافت دارم یا خیر . البته هم خودش خوب می دانست و من هم به خوبی درک می کردم که اگر از او می

پذیرفتم که خلافت را به من بسپارد مردم نمی پذیرفتند .

و در چنین شرایطی اگر گفتارش را می پذیرفتم کینه ای از من در دل می گرفت و هیچ گاه از توطئه و کینه توزی اش در امان نمی بودم ، و از سویی دیگر می دیدم که مردم مرا دوست ندارند و نمی خواهند .

مگر آن وقت نشنیدی که از هر طرف صدا بلند شد و می گفتند : ای ابابکر! جز ترا نمی خواهیم; تنها تو برای خلافت مناسب هستی .

من نیز بدو واگذاردم ، و رویش را دیدم که از شدت خوشحالی می درخشید .

وی یک بار هم به خاطر سخنی که از قولم برایش نقل شد مرا سرزنش کرد;

وقتی اشعث را اسیر کرده و نزد او آوردند به او احترام گذاشت و آزادش کرد و خواهر خود «امّ فروه» را نیز به عقدش درآورد . من به اشعث که پیش روی ابابکر نشسته بود گفتم : ای دشمن خدا! آیا پس از مسلمان شدن ، دوباره کافر شدی و به گذشته خویش بازگشتی ؟

او به گونه ای مرا نگریست که دانستم می خواهد سخنی با من بگوید . وی مرا در کوچه های مدینه دید و به من گفت :

آیا تو این سخن را گفته ای ای پسر خطّاب ؟ !

گفتم : آری ، ای دشمن خدا! و از این بدتر هم به تو می گویم .

گفت : این پاداش خوبی برای من نیست .

گفتم : به خاطر چه کاری از من پاداش نیک می خواهی ؟

گفت : چون من از پیروی این مرد (ابابکر) سرباز زدم و این

را برای تو ننگ می دانستم; به خدا سوگند تنها دلیل جرأت من بر او این بود که او از تو در مقام حکومتی جلوتر است و اگر تو حاکم بودی از من خلافی نمی دیدی .

گفتم : همین طور است; حالا چه دستوری می دهی ؟

گفت : الآن وقت دستور دادن نیست ، بلکه وقت صبر است; اشعث با گفتن این سخن رفت و من نیز رفتم .

اشعث ، زبرقان بن بدر را دید و جریان بین من و خودش را بازگو کرد و این قصه به گوش ابابکر رسید ، و ابابکر نیز مرا بگونه ای دردناک سرزنش کرد . (۴۳)

من نیز برایش پیغام دادم : به خدا سوگند یا باید دست از من برداری و یا آن که سخنی را می گویم که در بین مردم پخش شود و همه کاروان ها آن را به هر جایی ببرند; و اگر نیز بخواهی شیوه گذشته را هم چنان که تا به حال بوده پی می گیریم .

ابوبکر نیز گفت : همان شیوه را ادامه می دهیم ، و خلافت پس از چند روز به تو می رسد .

من گمان کردم که در اولین نماز جمعه حکم جانشینی و خلافت مرا خواهد گفت ، ولی او خود را به فراموشی زد . به خدا سوگند پس از آن جریان تا زمان هلاکتش هیچ سخنی درباره خلافت من نگفت (۴۴) .

وی هم چنان بود تا مرگ او را دریافت و از کرده خود پشیمان شد و دیدید که چه کاری کرد .

آن چه را گفتم از همه مردم پنهان بدارید و

به خصوص از بنی هاشم مخفی کنید ، و باید همین گونه که دستور دادم رفتار کنید . حالا هر وقت خواستید می توانید بر خیزید و بروید .

ما برخاستیم و از گفتار عمر در شگفت بودیم ، و به خدا سوگند تا زمان مرگش رازش را فاش نکردیم . (۴۵)

و گفته اند که عمر به عبدالله بن عباس گفت :

واقعیت آن است که قبیله شما (قریش) رضایت ندارند که نبوّت و جانشینی ، هر دو در نزد شما جمع شوند .

ابن عباس گفت : بر اساس حسادت ، بغی و ستم ، خلافت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) را از ما گرفتند . (۴۶)

عمر در گفتار خود قریش را متهم به حسادت می کند و حسادت آنها را نود و نه در صد تمام حسادت ها بیان می کند و یک درصد از کل حسادت ها را مربوط به دیگر مردم می داند ، و از طرفی ابوبکر را حسودترین افراد قریش می داند . این نقطه اوج صراحت و افشاگری عمر در مورد ابابکر است .

بر اساس این نظریه عمر ، ابوبکر به عنوان سردسته مخالفان اجتماع خلافت و نبوت در بنی هاشم است .

و عمر ابابکر را از زیاده روی در دشمنی با خود بر حذر می دارد و تهدید می کند : یا دست از من بردار ، و یا سخنی را می گویم که بین مردم پخش شود و سواران به هر جا گزارش ببرند; اگر هم خواستی روش پیشین یعنی گذشت را ادامه دهیم .

با وجود این که عمر

با این دو رفیقش (ابوموسی و مغیره) سخن را فاش گفت ولی آن کلمه ای را که «کاروان ها به هر جا می برند» بیان نکرد;

همان سخنی که ابوبکر از آن ترسیده و راه مسالمت را پیش گرفت و دست از دشمنی برداشت و گفت : «چند روز دیگر خلافت به تو خواهد رسید» . این جمله را ابوبکر تنها بدان جهت گفت که آن سخن عمر که وی را بدان تهدید کرد برایش خیلی مهم بود; یعنی این جمله پاسخی برای تهدید ابابکر بود . البته ناگفته نماند که ابابکر به وعده خویش وفا نکرد و عمر را از ریاست حج و ریاست قوه قضائیه برکنار کرد .

پس از سخنی که عمر در مورد خلافت ابوبکر گفت : «این مسأله ، امری ناگهانی و شتابزده بود . »

محمد بن هانی مغربی شاعر گفت :

ولکنّ امراً کان اُبرم بینهم *** و ان قال قوم فلتهٌ غیر مبرم

واقعیت آن است که جریان خلافت بینشان به تصویب رسیده و محکم شده بود; گرچه برخی گفته اند امری ناگهانی و شتابزده بود .

شاعر دیگری می گوید :

ریاست ابوبکر را کاری شتابزده انگاشتند; نه به خدای کعبه و رکن ، چنین نبوده است .

در واقع اسباب این کارها همانند پارچه های برد یمانی به طور محکم و ناگسستنی به هم آمیخته و بافته شده بود (۴۷) .

و عمر اعتراف می کند که مغیره از هوشمندان عرب است ، و نیز اعتراف می کند که در سقیفه در هنگام بیعت ابابکر حضور داشته است :

«گویا تو شاهد ماجرای سقیفه نبوده ای! ؟ »

سؤالی که در این

جا مطرح است این است که چرا مغیره و ابوموسی در مورد آن سخن مهم ، از عمر نپرسیدند . با آن که از دوستان صمیمی و مورد علاقه عمر بودند!

پاسخ آن است که مغیره از کسانی است که در راه اندازی سقیفه نقش مهم و اساسی داشته است; همان سقیفه ای که در زمان اشتغال بنی هاشم و مردم به مراسم خاکسپاری پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر پا شد . هم چنین . او نقش کلیدی در ماجراهای پیش از سقیفه و توطئه و پیمان شوم برای دستیابی به خلافت و نیز در کارهای پس از سقیفه ایفا کرد ، و بدین جهت به بالاترین پُست ها در سلطنت دست یافت ، و ابوموسی اشعری نیز همین گونه بود .

مغیره و ابوموسی به طور حتم از آن سخن با اطلاع بودند ، و از طرفی عمر تصریح کرده است که با چه سخنی ابابکر را تهدید کرده است که ابوبکر گفت : پس از چند روز این خلافت به تو خواهد رسید . از طرفی عمر به آن دو تن گفت : آن چه را گفتم از تمام مردم به خصوص از بنی هاشم پنهان بدارید .

ابن ابی الحدید معتزلی بر این حدیث توضیحی دارد و می گوید :

«بدان که این سخن به دور از واقعیت نیست که گفته شود : رضایت و خشم ، دوستی و دشمنی ، و از این قبیل اخلاق نفسانی گرچه اموری باطنی هستند ولی حاضران از قرینه های حالیّه حالات اشخاص پی می برند چنان که ترس شخص ترسان ، و خوشحالی شخص مسرور

دریافت می شود . عمر در سخن خود با مغیره و اشعری به جریان مخفی دیگری نیز تصریح کرده است که از برادرش زید بن خطّاب نقل کرده است :

به خدا سوگند اگر از زید بن خطّاب و یارانش پیروی می کردم ، ابوبکر ذرّه ای از شیرینی خلافت را نمی چشید . این سخن عمر یکی از رازهای فراوانی را که گم گشته تاریخ است بیان می کند .

بنظر می رسد ، زید بن خطاب و یارانش با خلافت ابابکر مخالف بودند; لیکن عمر بیش از این بیان نکرده است که آیا زید به خلافت برادرش عمر فرا خوانده است یا از طرف داران امام علی (علیه السلام) بوده است ؟

البته سیره و روش نیکوی زید بن خطّاب ، حاکی از موافقت او با دستورات شرعی است . از طرفی هیچ نصّی در دست نداریم که زید را از شریکان عمر و ابابکر در برپایی سقیفه معرفی کرده باشد .

این سخن عمر نیز یکی دیگر از جریانات پنهان و گم گشته را بیان می کند; با آن که زید بن خطّاب از جنگجویان بدر بوده و از عمر نیز بزرگ تر بوده است ولی ابابکر او را در هیچ پست و مقامی در سلطنت خود راه ندارد ، بلکه او را به جنگ مسیلمه کذّاب فرستاد و در آنجا به قتل رسید! (۴۸)

واگر به روزهای بیماری رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) باز گردیم می بینیم که بین حفصه و عایشه در مورد امامت نماز به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درگیری بوده

است; زیرا عـایشه به آن حضـرت عرض کرد : کاش ابوبکر را برای نمازگزاردن می فرسـتادی! و حفصه نیز گفت : کاش عمر را می فرستادی

از این جا ، درگیری بین عمر و ابابکر بر سر زعامت در رفتار حفصه و عایشه نیز هویدا می شود .

پس از بالا گرفتن اختلاف و درگیری بین عایشه و حفصه ، عایشه بلال را فرسـتاد تا از زبان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، ابابکر را برای امامت نماز معرفی کند ، که در این هنگام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خشمگین شد و فرمود :

شما ، هم داستانان یوسف (علیه السلام) هستید . (۴۹)

این ، بزرگ ترین توهین نسبت به عایشه و طرفدارانش بود .

و از گفتارهـای عمر که حـاکی از نفرت بین او و ابـابکر است آن است که نسـائی از اسـلم روایت کرده است از زبـان عمر که ابابکر گفته است : این زبانم بود که مرا گرفتار و بیچاره کرد . (۵۰)

و از ابابکر نیز روایت شده است : این (عمر) مرا گرفتار و بیچاره کرد . (۵۱)

وقتی عمر چنین می گوید حاکی از کینه و نارضایتی اش از ابابکر است .

چیزی که نفرت بین ابابکر و عمر را بیش تر آشـکار می کند گفتار ابوبکر پیش از وفاتش است ، که حاکی از پشیمانی اوست که چرا عمر را از پایتخت اسلامی به جای دیگری نفرستاد; وی گفته است :

من تنها بر سه چیز تأسف می خورم که ای کاش انجام می دادم : . . .

ای کاش وقتی خالد را به شام گسیل داشتم ، عمر را نیز به عراق می فرستادم و دستم را از هر جهت در راه خدا باز می کردم . (۵۲)

اگر این آرزوی ابابکر به بار نشسته بود و عمر را به عراق فرستاده بود ، هیچ گاه عمر به ریاست دست نمی یافت ، و همان گونه که عمر ابن جرّاح را به شام روانه کرد و از مدینه و ریاست دور کرد ، عمر نیز به عراق می رفت و از زعامت بی بهره می ماند .

و عمر ، با عبدالرحمن بن ابی بکر برخوردهای منفی داشت و بین عایشه و عثمان نیز درگیری خونبار در گرفت تا عایشه فتوا داد : «نعثل (عثمان) را بکشید که کافر شده است»; (۵۳)

عبدالرحمان و محمد بن ابی بکر نیز هر دو در صفیّن (۵۴) در سپاه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و بر ضد معاویه بن ابی سفیان جنگیدند .

پی نوشت ها

[۱] البدایه والنهایه ، بان کثیر ، ج ۸ ، ص ۴۱۶ ، چاپ داراحیاء التراث العربی ، بیروت .

[۲] تاریخ طبری ، ج ۹ ، ص ۷۵۹ ، چاپ بیروت .

[۳] صحیح بخاری ، ج ۹ ، ص ۷۵۹ ، چاپ دارالقلم بیروت .

[۴] طبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .

[۵] علقم یعنی شدّت تلخی .

[۶] سوره مائده ، آیه ۲۷ ۳۱ .

[۷] تفسیر ابن کثیر ، بیروت ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، ج ۲ ، ص ۷۲ .

[۸] تفسیر زمخشری ، ج ۱ ،

ص ۶۲۶ ، تفسیر سوره مائده (۵) ، آیه ۲۷ ۳۱ .

[۹] سوره نساء (۴) ، آیه ۱۵۷ ۱۵۶ .

[۱۰] سوره نساء (۴) ، آیه ۱۵۷

[۱۱] به کتاب نظریات خلیفتین از مؤلف ، ص ۱۲۹ ۱۳۹ مراجعه فرمایید .

[۱۲] تهذیب الکمال ، المزی ، ج ۹ ، ص ۳۶۴ .

[۱۳] طبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ .

[۱۴] سنن الترمذی ، ج ۱۲ ، ص ۲۹۹; سنن ابن ماجه ، ص ۱۲; مستدرک الصحیحین ، ح ۳ ، ص ۱۱۱; تاریخ الطبری ، ح ۲ ، ص ۵۶; خصائص النسائی ، ج ۳ ، ص ۱۸; کنزالعمال ، ح ۶ ، ص ۳۹۴ ۳۹۶; طبقات ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۲۲; الدرالمتشور ، ج ۴ ، ص ۱۱۴ .

[۱۵] سوره هجرات (۴۹) آیه ۲; تفسیر القرطبی ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، ج۶ ، ص۳۰۳ ، بخاری این روایه را در تفسیر این آیه; الخلفاء الراشدون ، الذهبی ، ص ۴۵ .

[۱۶] الامامه والسیاسه ، ابن قتیبه ، ح ۱ ، ص ۱۰ .

[۱۷] الامـامه والسـیاسه ، ابن قتیبه ، ح ۱ ، ص ۱۳ هر دو در کشـتن حضـرت علی (علیه السـلام) متفق بودنـد اما ابوبکر واهمه وجود فاطمه در کنار علی (علیه السلام) داشت .

[۱۸] الکامل فی التاریخ ، این الأثیر ، بیروت ، چاپ دار صادر ، ح ۲ ، ص ۳۲۷ .

[۱۹] الملل و النحل ، الشهرستانی ، ج ۱ ، ص ۲۴ .

[۲۰] تاریخ طبری ، ج

۲ ، ص ۴۶۲ .

[۲۱] الاصابه ، ابن حجر ، ج ۲ ، بخش ۱ ، ص ۹۹ ، ترجمه خالد بن ولید .

[۲۲] صحیح البخاری ، کتاب الشروط ، ج ۲ ، ص ۸۱ .

[۲۳] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۶۲ .

[۲۴] الکشکول ، بحرانی ، ص ۳۲ .

[۲۵] صحیح بخاری ، باب قول المریض قوموا عنّی ، ج ۷ ، ص ۹; صحیح مسلم آخر کتاب وصیت ، ج ۵ ، ص ۷۵ ، مسند الامام أحمد بن حنبل ، ج ۴ ، ص ۳۵۶ ، ج ۲۹۹۲; طبقات ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ .

[۲۶] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۶۰; الامامه و السیاسه ، چاپ مصر ، ج ۱ ، ص ۱۶; تاریخ السیوطی ، ص ۷۱ .

[۲۷] تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی ، ج ۱۳ ، ص ۳۸۸ .

[۲۸] طبقات ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۷۷ .

[۲۹] کتاب الثقات ، ابن حبان ، ج ۳ ، ص ۱۹۲ .

[۳۰] کتاب الثقات ، حافظ محمد بن حبان ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ .

[۳۱] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، چاپ دار احیاء الکتب العربیه ، ج ۲ ، ص ۲۹ .

[۳۲] کتاب الثقات ، حافظ محمد بن حبان ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ .

[۳۳] صحیح بخاری ، تفسیر سوره هجرات ، ج ۳ ، ص ۱۹۰ .

[۳۴] النهایه ، ابن اثیر ، در ماده نصنص ، ص ۱۵۹ .

[۳۵] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، چاپ دار احیاء الکتاب العربی ، ج ۲ ، ص ۲۹; الصواعق

المحرقه ، ابن حجر ، چاپ قاهره ، ص ۸; الکامل فی التاریخ بیروت ، چاپ دار صادر ، ج ۲ ، ص ۳۲۶ .

[۳۶] العثمانیه ، جاحظ ، چاپ مصر ، ص ۲۳۱ .

[۳۷] شرح نهج البلاغه ، معتزی ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۴ .

[۳۸] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، حلبی و شرکاه ، چاپ دار احیاءالکتب العربی ، ج ۲ ، ص ۳۰ .

[۳۹] ملحق دیوان ۲۵۷ ، غرر الخصائص ۱۸۱ .

[۴۰] ملحق دیوان او ، ص ۲۵۷ ، غرر الخصائص ، ص ۱۸۱ .

[۴۱] این حدیث نشان میدهد که زمانش در اوایل حکم عمر بود .

[۴۲] برادر عمر است که قبل از عمر اسلام آورد و در سقیفه شرکت نکرد .

[۴۳] اشعث با این کلام سخت آتش فتنه را در میان ابوبکر و عمر برافروخت ، و دشمنی بین خودشان زیاد شد .

[۴۴] پس وصیت در کار نبود!

[۴۵] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۴; المسترشد ، محمد بن جریر طبری ، کتاب الشافی ، المرتضی ، ج ۲ ، ص ۲۸۹ .

[۴۶] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۳۴ ، شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۳ ، ص ۱۰۷ ، تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۲۸۹ .

[۴۷] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۳۷ .

[۴۸] اسد الغابه ، ابن اثیر ، شرح حال زید بن خطاب .

[۴۹] تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ .

[۵۰] تاریخ الخلفاء ، سیوطی

، ص ۱۰۰ .

[۵۱] النهایه ، ابن اثیر ، در ماده نصنص .

[۵۲] کنزالعمال ، ج ۳ ، ص ۱۳۵ ، و این کلام را طبرانی و ابن عساکر ذکر کردند .

[۵۳] الکامل فی تاریخ ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ .

[۵۴] الامامه والسیاسه ، ابن قتیبه ، ج ۱ ، ص ۷۵ .

آیا عمر با ابابکر مخالفت کرد ؟ !

ابن ابی حاتم از عبیده سلمانی نقل می کند که گفت :

عیینه بن حصین و اقرع بن حابس نزد ابابکر آمدند و گفتند : ای خلیفه! زمینی شوره زار نزد ماست و محصول نمی دهد; اگر صلاح می دانی آن را به ما ببخش تا در آن کشت کنیم ، شاید خدا در آن برکت قرار دهد!

ابوبکر نیز آن زمین را به آن دو نفر داد و قباله ای نوشت و گواه بر آن گرفت و به آن ها داد .

آن دو تن نزد عمر رفتند تا گواهی بدهد ، و هنگامی که قباله را برایش خواندند از دست شان گرفت و با بی احترامی آن را از بین برد . آن دو تن نیز به بدگویی عمر پرداختند . (۵۵)

متقی هندی می افزاید : آن دو نزد ابابکر رفتند و گفتند : آیا تو خلیفه ای یا عمر ؟ !

ابابکر گفت : ایشان است; و اگر می خواست می توانست خلیفه بشود! (۵۶)

عمر ، در جریان فرمانداران نیز با ابابکر مخالفت کرد; وی پس از مرگ ابابکر ، فرمانداران انتخابی او را برکنار کرد; برای مثال خالد بن ولید ، مثنی بن حارثه شیبانی ، شرحبیل بن حسنه ، انس بن مالک ،

عکرمه بن ابی جهل و ابو عبیده بن جرّاح را برکنار کرد . (۵۷)

وی ، پس از آن که ابوبکر مرد و خود خلیفه شـد نیز به مخالفت با ابابکر پرداخت; زیرا به مجلس زنانه ای که برای ابابکر برپا شـده بود رفت و بـدون آن که اجـازه ورود بگیرد مردی را بین آنـان فرسـتاد و ام فروه دختر ابوقحافه را بیرون کشـید و عمر با چوب دستی اش به شـدّت ام فروه را زد و زنـان را بیرون کرد (۵۸) ; در اثر این حمله ، ام فروه تا آخر عمرش یک چشـمش کور شد .

اقرع بن حـابس نزد پیـامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) رفت ، و ابوبکر گفت : ای رسول خـدا! او را به عنوان رئیس قبیله اش بگمار .

عمر گفت : این کار را مکن .

آن دو آنقدر به مشاجره لفظی پرداختند که صدای شان بالا گرفت و ابوبکر به عمر گفت : تنها ، قصد مخالفت با من را داشتی .

عمر گفت : چنین نیست .

در این هنگام آیه آمد که صدای تان را بالاتر از صدای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بلند مکنید . (۵۹)

عمر ، در زمینه امور اقتصـادی نیز بـا ابـابکر مخـالفت کرد; زیرا ابوبکر بیت المال را به گونه هم سان تقسـیم می کرد ولی عمر این روش را به کار نبرد .

ابوبکر ، در جنگ هایی که با عرب های مرتـد داشت زنان و بچگانشان را نیز ، اسـیر کرد ولی عمر زنان و بچگان را آزاد کرد (۶۰) .

و این

نشانگر نظر عمر است که آنان را همانند مرتد شدگان نمی دانسته است .

عمر ، در سقیفه به ابن جرّاح گفت : دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم . او گفت : ای عمر ، از اول اسلامت ندیدم که کار خلافی انجام بدهی؛ آیا با وجود صدّیق (ابابکر) می خواهی با من بیعت کنی ؟ ! (۶۱)

چه کسی ابابکر و پسرش را مسموم کرد و کشت ؟

بر اساس مدارک فراوان ، مرگ ابابکر با یک کودتای سیاسی بوده است؛ ابو یقظان از سلام بن ابی مطیع روایت می کند که ابابکر مسموم شد و بالاخره در روز دوشنبه مرد . (۶۲)

کارآگاهان برای شناسایی قاتل ، ابتدا به سراغ اولین کسی می روند که از مرگ مقتول بهره مند می شود؛ در مرحله دوم نیز به سراغ کسانی می روند که با مقتول دارای دشمنی و درگیری بوده اند؛ در ظاهر ، اولین کسی که از مرگ ابابکر بهره مند شده است ، عمر بن الخطاب بوده است؛ زیرا به عنوان خلیفه مسلمانان ، به جای ابابکر نشست!

در مورد ارتباط ابابکر و عمر نیز عبدالله پسر عمر می گوید : واقعیت آن است که ابابکر و عمر اختلاف داشتند . (۶۳) مدارک نیز اختلاف بین عمر و ابابکر را تأیید می کنند؛ عمر می گوید : «حسودترین قریشیان ، ابابکر است . » (۶۴)

عمر به پسرش عبدالله می گوید که آیا تا به حال از این خبردار نشده بودی و غافل بودی که پست ترین و احمق ترین شخص قبیله بنی تیم بر من پیش افتاد و بر من ستم روا داشت

؟ !

ما نمی گوییم قاتل ابوبکر عمر بوده است بلکه مدارک تاریخ را مطرح می کنیم تا خواننده کتاب ، خود به قضاوت و داوری بنشیند و نتیجه گیری کند .

عمر می گوید : وای بر شخص پست و بی ارزش بنی تیم! در حالی بر من پیشی گرفت که بر من ستم کرد ، و در حالی که گناهکار بود به سوی من آمد . (۶۵)

نیز گفت : (خلافت) جز پس از ناامیدی بنده ، به سوی من نیامد . (۶۶)

هم چنین عمر می گوید : به خدا سوگند اگر از زید بن خطاب و پیروانش پیروی می کردم ، ابوبکر به هیچ عنوانی از شیرینی ریاست را نمی چشید (۶۷) .

و می گوید : در واقع ، بیعت با ابابکر ناگهانی و شتابزده بود . (۶۸)

ظاهر آن است که درگیری بین عمر و ابابکر به بالاترین حدّ خود رسیده بود; زیرا عمر ابابکر را تهدید کرده و می گوید :

به خدا سوگند ، یا باید دست از من برداری یا آن که سخنی را می گویم که سواران به هر سو ببرند و پخش کنند . (۶۹)

ناگفته نماند که دومین بهره مند از مرگ ابابکر نیز عثمان بن عفّان اموی است که پس از عمر به خلافت رسید .

این در حالی است که براساس توافقی که در سقیفه شد بنا بود ابوعبیده بن جرّاح به عنوان سوّمین خلیفه باشد .

بدین ترتیب ظاهر جریانات نشان می دهد که بین عمر و امویان توافقی ایجاد شده است ، که ابابکر را کشته و

ابن جرّاح را برکنار کنند تا خلافت را بین خود (عمر و امویان) تقسیم کنند .

عمر امتیازات دیگر نیز به امویان داد از جمله انتخاب عده ای دیگر از امویان به فرمانداری نظیر سعید بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط . (۷۰)

وی هم چنین در امتیازات ام حبیبه دختر ابوسفیان افزود و سهم او را از بیت المال تا دوازده هزار درهم افزایش داد . (۷۱)

وی جایگاه ابوسفیان و معاویه را به قدری بالا برد که همانند مهاجرانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به آن دو نفر می بخشید و این دو را بر تمام انصار برتری داد . (۷۲)

بطور یقین افراد بنی امیّه در رهبری عملیات کشتن ابی بکر شرکت داشتند؛ و اولین خلیفه که با زهر بنی امیه مسموم شد ابوبکر بود و در پی او نیز عبدالرحمان بن عوف ، عبدالرحمان بن ابی بکر ، حضرت امام حسن بن علی (علیه السلام) ، عبدالرحمان بن خالد بن ولید ، سعدبن ابی وقاص ، مالک اشتر ، معاویه ثانی ، عبدالله بن عمر ، عمربن عبدالعزیز و ده ها تن دیگر (۷۳) از سرشناسان مملکت اسلامی مسموم شدند ، و این کارها با توجه به سیاست معاویه انجام می شد که می گفت :

خداوند ، سپاهیانی از عسل دارد (زیرا بنی امیه زهر را در عسل می ریختند) .

طبری در تاریخ خود بازگو می کند که جریان به قتل رسیدن ابابکر این چنین بوده است!

ابو زید از علی بن محمد باسناد خودش که

پیش تر بیان کردم برایم باز گو کرد : ابوبکر در سنّ شصت و سه سالگی در روز دو شنبه هشت روز به آخر ماه جمادی الثانی باقی مانده از دنیا رفت . گفته اند : سبب مرگش این بود که یهودیان او را مسموم کردند ، و حارث بن کلده (طبیب) نیز به همراه ابابکر از آن سم خورد ، ولی زودتر متوجه شد و دست کشید و به ابابکر گفت : غذایی را که در مدت یک سال مسموم شده ، خوردی .

در روایت صحیح ابن سعد ابو بکر در همان روز که او را مسموم کردند کشته شد (۷۴) .

و در روایت نا درست ابابکر پانزده روز آخر عمرش را در بستر به سر برد و به او گفتند : ای کاش پزشکی را برای معالجه می آوردی!

گفت : پزشک مرا معاینه کرد .

گفتند : چه گفت ؟

گفت : که هر کاری می خواهم بکنم (چون مرگم حتمی است) .

ابوجعفر می گوید : در همان روزی که ابوبکر مرد ، عتاب بن اسید نیز در مکه مرد . (۷۵)

و لیث بن سعد از زهری باز گو می کند ، غذایی برای ابابکر فرستاده شد و حارث بن کلده نیز نزدش بود ، و هر دو از آن غذا خوردند . حارث گفت : غذایی خوردیم که یکسال مسموم شده .

و در پایان سال هر دو مردند . (۷۶)

دوست دارم که بگویم : ابوسفیان که دارای تخصص در زمینه ترور بود (مردی را نیز برای کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم

) به مدینه (۷۷) فرستاد) ، در آن زمان همراه عمر و عثمان در مدینه می زیست!

معاویه نیز که سیاست مشهور «خداوند ، سپاهیانی از عسل دارد» (۷۸) از اوست ، در مدینه بوده است!

به خاطر مصلحت های سیاسی ، عمر و حزب قریش دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را تا روز سه شنبه به تأخیر افکندند و برخی نیز گفته اند تا سه روز از دفن آن حضرت جلوگیری شد! (۷۹)

ولی در مورد ابابکر مصلحت سیاسی ، اقتضای آن را داشت که عمر او را به سرعت دفن کند ، و همان شبی که از دنیا رفت (شب سه شنبه) پیش از آن که مردم بیدار شوند و در مراسم دفن شرکت کنند ، او را به خاک سپرد! (۸۰)

بدین ترتیب ، حزب قریش در مورد دفن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رفتار ناشایستی داشت ، و در مورد ابابکر رفتار بدی داشت . ابوبکر ، نه اولین و نه آخرین کسی بود که به دست عمر و عثمان کشته می شد; بلکه این دو تن دارای پرونده ای پر از ترور و توطئه می باشند .

این دو نفر از کسانی هستند که در عقبه اقدام به ترور (نافرجام) حضرت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کردند (۸۱) ;

عمر و عثمان همان کسانی هستند که در روز وفات پیامبر آن هنگام که پیامبر ورق و دوات خواست گفتند که پیامبر هذیان می گوید .

این دو نفر از کسانی هستند

که مردم را از دفن آن حضرت بازداشتند تا ابابکر از سنح بیاید;

و در مراسم دفن آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز شرکت نکردند; (۸۲)

ترور سعد بن عباده به دستور مستقیم عمر بن الخطاب صورت گرفت (۸۳) ;

ترور فاطمه دختر محمّد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم) با دست شخص عمر انجام شد (۸۴) ;

ابوذر ، عبدالله بن مسعود و عبدالرحمان بن عوف همگی به دستور عثمان و در زمان و در خلافت او ترور شدند . . . (۸۵)

اخباری که در مورد ترور ابوبکر رسیده است

مؤلّف کتاب العقد الفرید می نویسد : ابابکر مسموم شد و در آخر روز دوشنبه مرد; (۸۶)

ابن قتیبه می گوید : عتّاب بن اسید و ابوبکر در یک زمان مردند; (۸۷)

و در روایت : ابوبکر مریض شد و به او گفتند آیا اجازه می دهی پزشک بیاوریم ؟ گفت : پزشک مرا معاینه کرده و گفته است هر کاری می خواهم بکنم (۸۸) .

ابن سعد از شهاب زهری بازگو می کند : ابابکر و حارث بن کلده مشغول خوردن خزیره (خورشتی) (۸۹) بودند که برای ابابکر هدیه آورده شده بود :

حارث به ابابکر گفت : ای خلیفه دستت را از طعام باز بدار; به خدا سوگند سمّی یک ساله در آن است و من و تو در یک روز خواهیم مرد .

ابوبکر از غذا خوردن دست کشید و هر دو بیمار ماندند تا آن که پس از تمام شدن سال ، هر دو در یک روز مردند . (۹۰)

ابن اثیر

می گوید : یهودیان ابابکر را به وسیله طعامی مسموم کردند و ابوبکر و حارث بن کلده از آن خوردند; حارث دست کشید و به ابابکر گفت : غذایی خوردیم که یک سال در آن سم قرار داده شده بود . (۹۱)

و نیز گفته اند : در روز بسیار سردی خود را شستشو داد و تب کرد و پس از پانزده روز که برای نماز جماعت نیز حاضر نشد ، مرد; وی در این پانزده روز عمر بن الخطاب را به جای خود برای نماز می فرستاد .

وقتی ابوبکر بیمار شد برخی گفتند : پزشک بیاوریم ؟ گفت : پزشک نزد من آمده است و به من گفته است که هر کاری دلم میخواهد انجام بدهم . آنان نیز منظور ابابکر را دریافتند و سکوت اختیار کردند . پس از مدتی نیز ابابکر مرد . (۹۲)

ابوالفداء می گوید : در مورد سبب مرگ ابابکر اختلاف است; گفته اند یهودیان او و حارث بن کلده را با غذایی مسموم کردند . حارث گفت : غذایی مسموم خوردیم که یکسال در سم مانده بود . یک سال بعد هر دو مردند .

نیز گفته اند : ابابکر در روز بسیار سردی خود را شستشو داد و تب کرد و تا پانزده روز دیگر که مرد ، به نماز نیز حاضر نشد (۹۳) .

و نیز گفته اند : برای ابابکر حریره ای هدیه آوردند و حارث به او گفت : ای خلیفه! دست از طعام باز دار که زهر در آن است و من و تو دریک روز خواهیم مرد . ابابکر دست

کشید ولی هر دو بیمار بودند تا آن که در یک روز مردند . (۹۴)

از چیزهایی که موجب مشکوک تر شدن این مرگ است ، آن است که افراد بسیاری همراه ابابکر مردند .

ابوکبشه (غلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ، و از جنگجویان بدر و احد) در صبح روز مرگ ابابکر ، از دنیا رفت (۹۵) .

ابن سعد می گوید : ابوکبشه در اولین روزی که عمر به خلافت رسید ، یعنی سه شنبه هشت روز به آخر جمادی الثانی باقی مانده ، در سال ۱۳ هجری مرد . (۹۶)

روز سه شنبه روزی است که ابابکر و چند تن دیگر از سرشناسان عرب از جمله عتّاب ، ابوکبشه و حارث بن کلده (طبیب مشهور) مردند و عمر نیز رئیس شد .

نکته قابل توجه آن است که افراد متهم به قتل ابابکر ، برای دور کردن شبهه از خودشان دو نوع شایعه پراکنی کردند :

۱ برخی سعی نمودند سبب مرگش را به سرماخوردگی شدید نسبت دهند;

۲ سعی نمودند بفهمانند که او در اثر سم یهودیان کشته شد .

لیکن اینان نتوانستند دلیلی برای مسموم شدن ابابکر توسط یهودیان بیاورند و بدین سان ادعای شان بدون دلیل باقی ماند; علاوه بر این ، بزرگان سلطنت و در رأس شان عمر و عثمان بر اساس شواهد و قرائن در ترور ابابکر نقش اساسی داشته اند .

آیا ابوبکر نسبت به جانشینی عمر وصیت کرد ؟ !

اگر به پرونده ترور ابابکر مراجعه کنیم ، و حالت دشمنی و درگیری بین ابابکر و عمر را بررسی نماییم و مسأله اشتیاق ابابکر به عدم

جانشینی عمر را یادآور شویم ، این جریان بیشتر روشن می شود .

ابوبکر گفته است : برای عمر بهتر است که به هیچ وجه در امر حکومت شما دخالت نکند . (۹۷)

بدین سان ، ادامه زندگانی و پادشاهی ابابکر ، خطری بس بزرگ بر سر راه پادشاه شدن عمر به حساب می آمده است .

جریان شک برانگیز دیگر آن است که عثمان بن عفان ، که ادعا کرده است به تنهایی وصیت ابابکر را نوشته است ، خودش به تنهایی نیز این وصیت را بین مردم پخش کرده است .

اگر کسی جز عثمان پس از عمر به خلافت رسیده بود شکّ مردم به قوت خود خواهد ماند ، چه برسد به این که پس از عمر ، عثمان به خلافت رسید و این جانشینی نیز بر حسب دستور شخص عمر صورت گرفت!

چیزی که موجب شک بیشتر می شود آن است که عثمان در هنگام خواندن وصیت ابابکر برای مردم گفت :

«این وصیت نامه ابابکر است; اگر آن را می پذیرید بخوانیم ، و اگر نمی پذیرید برگردانیم . » (۹۸)

این گفتار عثمان ، شاهدی برای عدم پذیرش مردم است ، و وصیتی که به خط عثمان ، و بدون حضور هیچ کس دیگر و در مورد جانشینی و خلافت عمر نوشته شده باشد مورد قبولشان نبوده است .

نکته قابل توجه آن است که وصیت ابابکر به جانشینی عمر ، با خط عثمان بوده است نه ابابکر!

و از سویی عثمان خودش را تنها کسی می داند که هنگام وصیت ابابکر حاضر بوده است! (۹۹)

این ، چیزی است که با شیوه

اسلامی ، قبیله ای و سیاسی مخالف است; زیرا هنگام وصیت انسان رو به مرگ ، به خصوص اگر آن شخص رئیس مسلمانان باشد که در این صورت خانواده ، دوستان ، وزیران و نزدیکان رئیس به طور حتم حضور خواهند داشت!

در این وصیّت دروغین ابابکر که در مورد عمر ، تنها پس از مرگ او و به دست عثمان شده بود ، آمده است :

بسم الله الرحمن الرحیم

این وصیت ابابکر بن ابی قحافه در پایان زندگانی دنیا و در حال بیرون رفتن او از دنیا ، و در زمان آغاز زندگانی آخرت و ورود به آن جهان است; آن زمانی که کافر ایمان می آورد و بد کار به یقین می رسد و دروغگو نیز راستگو می شود . من برای پس از خودم ، عمر بن الخطّاب را خلیفه کردم; پس به او گوش فرا دهید و اطاعتش کنید . اگر به عدالت رفتار کند (که گمان و یقین من نیز همین است) ; و اگر به عدالت رفتار نکرد هر کس آن چه انجام می دهد پاسخ گوست; قصد من خیر است ولی از غیب اطلاعی ندارم . «و به زودی ستمگران در می یابند که چگونه بازگشتی خواهند داشت» . (۱۰۰)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته (۱۰۱)

به روشنی پیداست که این نامه با نَفسی جز نَفس ابابکر نوشته شده است; ابوبکر در اولین سخنرانی اش برای مسلمانان گفت :

اگر من در راه اسلام پایدار بودم از من پیروی کنید ، و اگر منحرف شدم مرا به راه بیاورید . (۱۰۲)

این در حالی

است که در این وصیت به اطاعت بی شرط از عمر فرا خوانده شده است!

ابوبکر سخنرانی هایش را همراه موعظه و ارشاد می گفت در حالی که این وصیت نامه حیله گرانه دارای پند و اندرز نیست با این که وصیت مرگ بوده است ، ابوبکر در اولین سخنرانی اش گفت :

آن پادشاهانی که به آبادانی زمین پرداختند کجایند که دور شدند و از یاد رفته اند! ؟ (۱۰۳)

آیه ای که عثمان از قرآن برداشته و در وصیت آورده است نیز با وصیتی که شخص در آستانه مرگ بنویسد سازگار نیست ، بلکه تهدیدی از جانب شخصی است که در حال رئیس شدن است!

وهمچنین وصیت نامه از درخواست رضای الهی واستغفار خالی است همان چیزی که ابابکر در آخر عمرش بیان می نمود .

و ابوبکر قبلا گفت : خوشا به حال کسی که در آغاز مسلمان شدن ، و پیش از جنبش فتنه ها (۱۰۴) از دنیا رفت .

و نیز گفت : کاش علفی بودم که چارپایان مرا خورده بودند . (۱۰۵)

عایشه می گوید : پدرم گفت : اموالم را بررسی کنید و هر چه پس از رئیس شدن من افزون شده است به جانشین بسپارید; چون من همانند یک تاجر به بهرهوری از مقامم پرداختم . (۱۰۶)

عمر تصریح می کند که ابوبکر با او پیمان بسته است تا او را جانشین خود کند; او از زبان ابوبکر می گوید :

بلکه آن کار را ادامه می دهیم و تو تا چند روز دیگر رئیس می شوی .

من گمان کردم که در اولین نماز جمعه مرا به عنوان

خلیفه معرفی خواهد کرد . اما خود را به غفلت زد و تا آخر عمرش درباره خلافتم چیزی نگفت (۱۰۷) .

و مهمترین دلیل در مورد دروغین بودن وصیت ابابکر این است که به خط عثمان بوده است و گواه یا امضایی نیز نداشته است!

اگر ابوبکر که خواندن و نوشتن می دانسته است ساعتی بیمار بوده است چرا پس از بهبودی خودش به نوشتن وصیت اقدام نکرده است ؟

واگر نمی توانسته است شاهد بگیرد و در زمان شدت یافتن بیماری وصیت را نوشته است پس چرا وقتی مردم به دیدارش می آمدند آنان را بر وصیت خود گواه نگرفت ؟ !

عثمان ، شهرت به دروغ پردازی و حیله بازی دارد ، از دیگر نامه های جعلی او نامه ای است که در زمان خلافتاش به فرماندار خود در آفریقا یعنی عبدالله بن ابی سرح نوشت تا محمد بن ابی بکر و یارانش را بکشد و وقتی نامه اش را همراه مهر او و از دست نوکرش گرفتند که بر شتر او سوار بود به آن دیار می رفت ، عثمان نامه خود را انکار نمود! (۱۰۸)

اگر بپذیریم که ابابکر عمر را جانشین خود قرار داد و قرینه هایی بر این مطلب بیاوریم ، موضوع مهم تر در جای خود باقی می ماند و آن این است که ابوبکر ، و پزشک مخصوصش و عتّاب بن اسید هم زمان مردند و پیروان ابابکر برکنار شده و یا به قتل رسیدند!

وضعیت در نظر گروه ترور به دو گونه است :

۱ ابوبکر در ابتدای خلافتاش عمر را جانشین خود معرفی کرد; و این از قرینه

هـایی چـون ریـاست حـج در سـال اول و وزارت عمر در امور اداری بر می آیـد; ولی در سـال دوم ریـاست هیـچ گـاه عمر را جانشین خود معرفی نکرد . بدین سان ، جانشین موضوعیِ ابابکر ، عمر خواهد بود .

۲ ابـابکر در پایـان عمرش عمر را جانشـین خود معرفی کرد ، به دلیـل وصـیتی که به خـط عثمـان از او بـاقی است . لیکن حالا ابابکر عمر را جانشین خود کرد ، پس چرا او را کشتند ؟ !

پاسخ : مشـکل اصلی آن بود که عمر و عثمان نمی توانستند تا زمان مرگ ابابکر به انتظار بنشینند; معروف بود که خاندان ابی قحافه دارای عمرهای طولانی بودند (البته ابوقحافه از این قاعده مسـتثنا شد; زیرا در اثر اندوه مصـیبت مرگ پسـرش ابابکر در سن ۹۷ سالگی مرد) (۱۰۹)

و دو حزب قریش و اموی برای شان مشکل بود که منتظر بمانند تا ابوبکر پس از سی یا چهل سال بمیرد .

معلوم نبود که یک سال دیگر ابابکر بمیرد یا بیست سال و جانشـینان آینـده او نمی توانسـتند اوضاع سیاسـی را آن قـدر کنترل کننـد تا مرگ به سـراغ ابابکر بیایـد . زیرا ممکن بود نظر ابابکر تغییر کنـد ، و ممکن بود یکی از خاندان خودش یا شـخص از انصار را خلیفه پس از خود قرار بدهد .

هم چنین احتمال داشت جانشین ابوبکر ، پیش از ابابکر بمیرد .

عمر و عثمان همچنین می ترسـیدند که فرمانـدهان فتـح عراق و شام یعنی خالد بن ولید و ابو عبیده بن جرّاح (که از قبیله های مشهور قریش بودند) قدرت یابند;

و این دو تن از پر جرأت ترین مخالفان عمر بودند .

بنی امیه می ترسیدند پیش از مرگ ابابکر عثمان بمیرد و به ریاست نرسد; و عثمان ، پیرتر از عمر بود .

و امویانی که یاور ابوسفیان بودند ، کسی جز عثمان نداشتند; زیرا آنان همگی از طلقا و آزاد شدگان بودند و اوضاع سیاسی آن روز جهان اسلام ، پذیرای این نبود که یکی از طلقا به خلافت برسد .

مشکل دیگر امویان نیز اعتماد ابابکر بر عتّاب بن اسید اموی بود که باعث کنار زدن دیگر امویان می شد;

و در قرار داد تیره های مختلف قریش مبنی بر تداوم خلافت در قریش پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مدت خلافت هر شخص تعیین نشده بود ، بدین جهت ، عمر پس از یک سال حکمرانی از ابابکر درخواست کرد تا از ریاست کناره بگیرد ، و پاسخ ابابکر نیز حاکی از پذیرش این درخواست بود و این مطلب دلالت بر عدم تعیین مدت ریاست از سوی قریشیان دارد .

البته ابابکر از ریاست دست نکشید تا آن که صبر عمر تمام شد . عمر گفت : ابوبکر به من گفت همان شیوه را پی می گیریم و تا چند روز دیگر تو خلیفه خواهی شد .

به طوری که من گمان کردم در اولین نماز جمعه خلافت را به من می سپارد ولی خود را به فراموشی زد . به خدا سوگند پس از این ماجرا سخنی با من نگفت تا هلاک شد . (۱۱۰)

از گفتار عمر برمی آید که در انتظار ریاست نشسته و هفته شماری می کرده

است .

مهم تر آن که ابوبکر از سخن عمر دریافت که باید به سرعت دست از ریاست بکشد; زیرا به عمر گفت : تا چند روز دیگر تو خلیفه می شوی . از این روایت در می یابیم که درگیری شدید بین این دو نفر بالاخره منجر به کشته شدن ابابکر و پزشک مخصوصش و فرماندارش در شهر مکه گردید .

شواهد دلالت دارند که وصیت ابابکر در مورد عمر ، وصیتی جعلی و ساختگی به دست عثمان بن عفان بوده است ، و ابابکر آن را امضا نکرده است . البته وعده ابابکر به خلیفه شدن عمر ، و نیز توافق قریشیان در مورد دست به دست شدن ریاست بین خودشان ، به عمر این اجازه را می داد که خود را جانشین ابابکر گرداند .

ظاهر حال حکومت ابوبکر در سال اول دلالت بر جانشینی عمر می کرد زیرا او را وزیر خود و رئیس امور حج وقاضی مملکت قرار داد . هم چنین مخالفت اصحاب با جانشینی عمر اشاره به این معنا دارد که زمزمه جانشینی عمر دربین بوده است; البته این مخالفت ها از همان سال اول حکومت ابوبکر بود .

برکناری و ترور یاران ابابکر

مجموعه ای که به ابوبکر و عمر در ایجاد سقیفه و بعد از آن کمک کردند عده زیادی بودند و طبیعی است این مجموعه از نظر توافق و هم خوانیشان به دو گروه تقسیم شدند .

مجموعه افرادی چون ، خالد بن ولید ، ابوعبیده بن جراح و عتاب بن اسید اموی و مثنی بن حارثه شیبانی و معاذ بن جبل و انس بن مالك ، و شرحبیل بن حسنه ، که نماینگر

گروه ابوبکر بودند .

عمر و هواداران برای رهایی از دست ابوبکر و پیروانش به راههای گوناگونی متوسل شدند ، هم چنین روابط ناخوشایند بین پیروان این دو گروه به خوبی آشکار است .

ترور عتاب بن اسید اموی

او عتاب بن اسید بن ابی العیص بن امیه بن عبد شمس اموی ، ابو عبدالرحمن و گفته می شود ابو محمد ، روز فتح مکه مسلمان شد ، و پیامبر او را به مقام والی مکه مشغول کرد . و ابوبکر اورا بر آن کار ابقاء کرد و سن او بیش از بیست سال بود . (۱۱۱) و جمعی از اهالی مکه بعد از وفات پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) راه ارتداد پیش گرفتند و عتاب ترسیده و گریخت ، تا اینکه سهیل بن عمرو با آنان صحبت کرد وآنان را به اسلام بازگردانید . (۱۱۲)

و طبری امارت حجاج را توسط عتاب بن اسید در سال ۱۱ هجری نقل کرده در عین اینکه او فرماندار (حاکم) مکه هم بود .

عتاب از بزرگان مکه بوده و وقتیکه پیامبر او را به فرمانداری (۱۱۳) مکه منصوب کرد و ابوبکر هم او را در جایش تثبیت کرد و او را امیر حجاج کرد! و به همین خاطر است که عتاب یکی از رازهای بنی امیه و قریش است و سئوال درباره او این است که چرا او با ابوبکر در یک روز کشته شد بطوریکه هیچکدام از مرگ دیگری با خبر نشد ؟

جواب : نظریه حزب قریش بر تئوری ترور مخالفان تکیه داشت به همین سبب وقتی عمر و یارانش ، برای آتش

زدن خانه فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند (در خانه علی (علیه السلام) و حسن و حسین و فاطمه (علیهم السلام) حضور داشتند) زیرا علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیده بود . به عمر گفتند : در خانه فاطمه (علیها السلام) است .

و عمر گفت : حتی اگر او باشد (۱۱۴) . و زمانیکه جناح عمر و عثمان ترور ابوبکر را طرح ریزی کرد همزمان با آن بر کناری و ترور هم پیمانان او را نیز برنامه ریزی نمودند و عتاب بن اسید یکی ازیاری دهندگان او بود به اندازه ای که ابوبکر او را بر عمر در سمت امیر حجاج برتری داد . و اگر ابو بکر ترور نمیشد چه بسا بعد از ابو بکر عتاب به خلافت می رسید و احادیث که در مدح او به دست ما می رسید بیشتر از احادیثی بود که در مدح عثمان از سوی امویان جعل شده و به دست ما رسیده است . خصوصاً اینکه مقام و درجه عتاب بالاتر از عثمان بود . او در زمان پیامبر فرماندار مکه بود و در زمان ابوبکر باز هم حاکم مکه و امیر حجاج بود .

در حالیکه عثمان در زمان رسول الله و ابوبکر به مقامی نرسیده و جدایی بین ابو بکر و عثمان افتاد زیرا که آندو از دو جناح مختلف قریش بودند . با بررسی روایات ترور ابوبکر و عتاب و پزشک عرب حارث بن کلده کسی که مسموم کردن

ابوبکر را کشف کرد و اینکه ابوبکر و عتاب در یک روز مردند بدون آنکه یکی از آنکه کشته شدن دیگری را بشنود متوجه این مطالب می شویم که : آن دو مسموم شدند و سریعاً مردند بدون آنکه یکی از مرگ دیگر باخبر شود .

و این مطالب نقلهای دروغین درباره مرگ ابوبکر را که او بعد از دو هفته پس از مسموم شدنش مرد را باطل می کند . فراموش نشود که مسافت بین مکه و مدینه فقط ۶ روز راه بود و خبر رسانی سریعتر از این با پرنده ها امکان پذیر می باشد . و عتاب بن اسید از مقربین ابوبکر و همپیمانان او بود و این پیمان در خانواده اش استمرار یافت تا آنجا که عبدالرحمن بن عتاب بن اسید در جنگ جمل در کنار عایشه شرکت داشت و فرماندهی سمت راست سپاه را در جنگ به عهده داشت . و مروان بن حکم فرمانده سواره نظام جناح راست بود (۱۱۵) .

و عتاب بن اسید هنگام مرگ عمرش به ۳۰ سال نمی رسید .

واقدی می گوید : در روزی که ابوبکر مرد عتاب هم مرد . (۱۱۶)

محمد بن سلام الجمحی و دیگران می گویند : خبر مرگ ابوبکر در روز دفن عتاب به مکه رسید . (۱۱۷)

اولاد عتاب گفته اند : عتاب روزی مرد که ابوبکر مرد . (۱۱۸)

طبری گفته است : عتاب در مکه مرد روزیکه ابوبکر مرد و هر دو مسموم شدند . (۱۱۹) و باز طبری می گوید : عتّاب در مکه مرد . (۱۲۰)

و در

این مسئله دو چیز مهم می باشد :

۱ ترور عتاب با زهر

۲ ترور او در همان روز ترور ابوبکر .

عملیات ترور ابوبکر خلیفه مسلمانان و طبیب عرب حارث بن کلده و عتاب بن اسید حاکم مکه و امیر حجاج با «زهر» و در دو شهر دور از هم و در همان روز بر نیرومندی مؤسسه بزرگی در آن لحظه دلالت می کند .

و این مؤسسه ترور مهمترین مؤسسه در حزب قریش بود . و سه یهودی پیشین عبدالله بن سلام و محمد بن مسلمه و زید بن ثابت از جناح عمر و عثمان بودند . (۱۲۱)

زید بن ثابت چندین بار در زمان عمر و عثمان و در هنگام غیبت آن دو حاکم مدینه شد و این ، اعتماد آن دو را به زید ، ثابت می کند . و ابوبکر نیز به عتاب بن اسید اموی اعتماد زیادی می کرد ، همچون اعتماد عمر بر معاویه بن ابوسفیان . بطوریکه در سال دوم خلافت ابوبکر عتاب اسید اموی را سرپرست حجاج قرار داد .

عروه بن زبیر می گوید : ابوبکر یکسال عمر بن خطاب را امیر حج قرار داد . و در سال دوم عتاب بن اسید قریشی . (۱۲۲)

یعنی ابوبکر عمر را از اماره حج عزل کرد و به جای او عتاب را قرار داد و همین امر اهمیت زیادی در رابطه این دو با یکدیگر با خلیفه داشت ، و سبب بهم خوردن رابطه آن دو با هم شد و کشته شدن عتاب اموی را در پی داشت .

از آنجا که امیر حجاج طبق معمول جانشین خلیفه

بود حضرت علی (علیه السلام) در سال ۹ هجری به امر خداوند امیر حجاج بود روزی که خداوند به پیامبرش فرمود : از تو ادا نمی شود مگر خودت یا مردی از خانواده بود . (۱۲۳) و عمر بن خطاب عبدالرحمن بن عوف را برای امیری حجاج فرستاد به اعتبار او که خلیفه دوم بعد از عثمان بن عفان است . (۱۲۴)

امویان به سه حزب تقسیم می شدند و از میان آنها عده ای یاری دهندگان علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودند مثل خالد و عمر و ابان اولاد سعید بن عاص ، و عده ای یاران ابوبکر مثل عتاب بن اسید اموی (حاکم مکه) . و عده دیگر همپیمانان عمر بن خطاب که بیشتر از همه بودند ، از آن جمله عثمان بن عفان ، ابوسفیان و پسرانش ، یزید ، عتبه ، معاویه ، ولید بن عقبه ، سعید بن عاص .

افراد گروه اول با ترور و شهادت در جبهه های جنگ به قتل رسیدند بدین صورت که حکومت آنها را در جنگهای مختلف به منظور رهایی حکومت از آنها شرکت می داد . و گروه دوم و سوم از میادین جنگ دور بودند .

عمر و اعوانش از عتاب بن اسید اموی بوسیله زهر خلاص شدند و افراد گروه سوم که با عمر در وزارت و حکومت شهرها همکاری داشتند باقی ماندند تا زمانیکه عمر کشته شد وخلافت و وزارت و فرماندهی ولایتها بدست آنان افتاد . و ثابت شد که ابوبکر و دوستش عتاب بن اسید اموی طعامی مسموم خوردند و

مردند . (۱۲۵)

واقـدی درباره مرگ ابوبکر و عتاب گفته ، همانطور که پسـر عتاب می گویـد آن دو در یک روز مردنـد . محمـد بن سـلام و دیگران می گویند خبر مرگ ابوبکر روزیکه عتاب بن اسید را دفن کردند به مکه رسید . (۱۲۶)

صفدی از عتاب بن اسید نقل کرده : از طرف ابوبکر امیر مکه بود و با ابوبکر در یک روز مرد و آن روز ، هشت شب مانده به جمادی الآخر سال ۱۳ هجری . (۱۲۷)

و امویان برای تغییر بعضـی حقایق این حادثه شوم تلاش کردنـد . و گفتند : عتاب تا سال ۲۲ هجری زندگی کرد ، یعنی آنکه در سال ۱۳ هجری نمرده است . ولیکن ابن حجر این را نپـذیرفت و گفت : محمد بن اسـماعیل از راویان این سـخن است و او پسر حذافه سهمی است و برای همین روایتش را ضعیف می دانند . (۱۲۸)

به نظر می رسـد که طراحان قتل ابو بکر ، نقشه قتل او را در مـدینه و عتاب را در مکه همزمان طراحی کردنـد . واین دلالت بر قدرت تشکیلات تروریستی آنها دارد .

پی نوشت ها

[۵۵] کنزالعمال ، متقی هندی ، ج ۲ ، ص ۱۸۹ .

[۵۶] ابن أبی شـیبه و بخاری در نارخش و یعقوب سفیان و ابن عساکر این سخن را نقل نکردند و عقلانی هم در اصابتش ، ج ۵ ، بخش ۱ ، ص ۵۶ ایـن سـخن را ذکر کرده اسـت ، و بخـاری آن را در التاریـخ العقـبر آورد . و محـامعی در آمـالیش ، کنزالعمال ، ج ۱۰ ،

ص ۲۹۰ .

[۵۷] مختصر تاریخ دمشق ، ج ۸ ، ص ۲۶ ، ج ۱۰ ، ص ۲۹۰; تاریخ طبری ، ۳/۱۶۵ چاپ اعلمی ، بیروت; انساب الاشراف ، بلاذری ، العقد الفرید ، ابن عبدیه ، ج ۴ ، ص ۲۷۴ ، السقیفه و الخلافه ، عبدالفتاح ، ص ۱۳ .

[۵۸] کنزالعمال ، ج ۸ ، ص ۱۱۸ ، کتاب موت ، تاریخ طبری ، حوادث سال ۱۳ ، الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۲۰۴ .

[۵۹] تاریخ المدینه المنوره ، ج ۲ ، ص ۱۴۷ .

[۶۰] الامامه والسیاسه ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ .

[۶۱] الطبقات ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ ، انساب الاشراف ، ج ۱ ، ص ۵۷۹ .

[۶۲] العقد الفرید ، ابن عبد ربه ، ج ۴ ، ص ۲۵۰ .

[۶۳] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۲۹ .

[۶۴] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، چاپ دار احیاء الکتاب العربی ، ج ۲ ، ص ۲۹ .

[۶۵] همان ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۲ .

[۶۶] همان .

[۶۷] همان; المسترشد ، محمد بن جریر طبری .

[۶۸] مسند احمد بن حنبل ، ج ۱ ، ص ۵۵ ، تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۶ .

[۶۹] همان .

[۷۰] تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۳۲۷; الکامل ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۸۲ .

[۷۱] تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۵۳ ، در حالی که سهم امام علی (علیه السلام) شش هزار درهم بوده است!

[۷۲] الاستیعاب ، ج ۲ ، ص ۴۷۱;

المعارف ، ابن قتيبه ، ص ۳۴۵; تاریخ طبری ، ج ۳ ، ص۳۱۱; سیره ابن هشام ، ج ۱ ، ص ۳۸۵ .

[۷۳] به مروج الذهب ، ج ۲ ، ص۱۳۹; تاریخ یعقوبی ، ج ۴ ، ص ۱۳۹; انساب الاشراف ، ج ۱ ، ص ۴۰۴; مستدرک الحاکم ، ج ۳ ، ص ۴۷۶; الاصابه ، ابن حجر ، ج ۳ ، ص ۳۸۴; اسدالغابه ، ج ۳ ، ص ۴۴۰ مراجعه فرمایید .

[۷۴] طبقات ابن سعد .

[۷۵] العقد الفرید ، ابن عبد ربه اندلسی ، ج ۶ ، ص ۲۹۲; تاریخ طبری ، بیروت چاپ مؤسسه اعلمی ، ج ۲ ، ص ۶۱۱; المعارف ، ابن قتیبه ، ص ۲۸۳; والحارث بن کلده بن عمرو الثقفی ، طبیب عرب ، اسدالغابه ، ج ۲ ، ص ۴۱۳; البدایه والنهایه ، ج ۱۰ ، ص ۱۳۷; العقد الفرید ، ج ۵ ، ص ۵; ج ۶ ، ص ۳۱۸ ، و او مناظره جالب با شاه ایران انوشیروان دارد ، ج ۶ ، ص ۳۸۷ .

[۷۶] العقد الفرید ، ابن عبد ربه اندلسی ، ج ۴ ، ص ۲۵۰ ، طبقات ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ ، مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ .

[۷۷] دلائل النبوه ، بیهقی ، ج ۳ ، ص ۳۳۴ .

[۷۸] مختصر تاریخ ابن عساکر ، ج ۲۴ ، ص ۲۴ .

[۷۹] تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ ۴۴۳; تاریخ ابن وردی ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .

[۸۰] تاریخ طبری ، ج ۳ ، ص۶۲۲; تاریخ أبی زراعه

دمشقی ، ص۳۴; تاریخ ابی الفداء ، ج۱ ، ص۲۲۲ .

[۸۱] صحیح بخاری ، ج۴ ، ص۴۹۰; باب جوائز الوافد ، ج۱۲ و ۲۹; صحیح مسلم ، ج۱۱ ، ص۸۹ .

[۸۲] سیره ابن هشام ، ج۴ ، ص۳۰۵; تاریخ طبری ، ج۲ ، ص۴۴۲; طبقات ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۲۶۲ .

[۸۳] العقد الفرید ، ج ۴ ، ص ۲۴۷ .

[۸۴] العقدالفرید ، ج ۱ ، ص ۱۵۶ ، السقیفه ، سلیم بن قیس ، ص ۸۵ .

[۸۵] تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۰ .

[۸۶] العقد الفرید ، ابن عبد ربه ، ج ۲ ، ص ۲۵۰ .

[۸۷] المعارف ، ابن قتیبه ، ص ۳۸۳ .

[۸۸] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ .

[۸۹] خزیره ، طعامی است از گوشت درست می شود ، اول گوشت را قطعه قطعه می کنند سپس با آب می پزند ، وقتیکه آماده شد به آن آرد اضافه می کنند . آنگاه با هر خورشت دیگر خورده می شود .

[۹۰] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸; مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۱۸ .

[۹۱] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، بیروت ، چاپ دار صادر ، ج ۲ ، ص ۴۱۸ ۴۱۹ .

[۹۲] همان .

[۹۳] تاریخ ابی الفداء ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .

[۹۴] الریاض النضره فی مناقب العشره ، ابو جعفر المحب طبری ، بیروت ، چاپ دارالکتب العلمیه ، ج ۱ ، ص ۲۵۹ .

[۹۵] تاریخ الخلفاء الراشدین ، ذهبی ، ص ۱۲۱ .

[۹۶] الطبقات ، ابن سعد

، بیروت ، چاپ دار صادر ، ج ۳ ، ص ۴۹ ، طبقات خلیفه ص ۸ ، تاریخ خلیفه ص ۱۵۶ ، بیروت ، چاپ دارالفکر ، اسد الغابه ، ج ۶ ، ص ۲۶۲ .

[۹۷] تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۶۱۸ .

[۹۸] العقد الفرید ، ابن عبد ربّه ، ج ۴ ، ص ۲۵۳ .

[۹۹] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۴۲۵ .

[۱۰۰] سوره شعراء ، (۲۶) ، آیه ۲۲۷ .

[۱۰۱] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۲۰ .

[۱۰۲] تاریخ طبری ، حوادث سال ۱۱ هجری ، ج ۲ ، ص ۴۶۰ .

[۱۰۳] همان .

[۱۰۴] تاریخ الخلفاء ، سیوطی ، ص ۹۸ .

[۱۰۵] همان ، ص ۱۰۴ .

[۱۰۶] مختصر التاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۲۴ ، الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۲ .

[۱۰۷] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۲؛ الشافی ، مرتضی ، ص ۲۴۱ ۲۴۴ .

[۱۰۸] الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۱۶۸ ۱۶۹ .

[۱۰۹] اسدالغابه ، ابن اثیر چاپ دار احیاء التراث العربی ، ج ۳ ، ص ۵۸۱؛ الاستعاب ، ترجمه ، ۱۳۷۷ ، ج۳ ، ص۱۰۳۶؛ الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، بیروت ، چاپ اعلمی ، ج۲ ، ص۶۱۷ .

[۱۱۰] شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۴؛ الشافی ، مرتضی ، ص ۲۴۱ ۲۴۴ .

[۱۱۱] الاصابه ، ابن حجر ، ج ۲ ، ص ۴۵۱؛ الطبقات ، ابن

سعد ، ج ۵ ، ص ۴۴۶; المعارف ، ابن قتيبه ، ص ۲۸۳; اسد الغابه ، ابن اثير . ۳/۳۵۹ ، سيره ابن هشام ۴/۹۳۶ .

[۱۱۲] سيره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۱۰۷۹ .

[۱۱۳] تاريخ الطبرى ، ج ۳ ، ص ۵۵۰ .

[۱۱۴] اعلام النساء ، ج ۴ ، ص ۱۱۴; الامامه والسياسه ، ابن قتيبه ، ج ۱ ، ص ۱۲ ، السقيفه والخلافه ، عبدالفتاح عبدالمقهود ، ص ۱۴ .

[۱۱۵] المعارف ، ابن قتيبه ، ص ۲۸۳ .

[۱۱۶] تهذيب التهذيب ، ابن حجر ، ج ۷ ، ص ۸۳; تهذيب الكمال ، مزى ، ج ۱۶ ، ص ۲۸۳ .

[۱۱۷] همان .

[۱۱۸] اسد الغابه ، ابن اثير ، ج ۳ ، ص ۳۵۹ ، تهذيب الكمال ، مزى ، ج ۱۹ ، ص ۲۸۳ .

[۱۱۹] تاريخ طبرى ، ج ۲ ، ص ۶۱۲ .

[۱۲۰] همان .

[۱۲۱] الاستيجاب ، ابن عبدالله درهامش الاصابه ، ج ۱ ، ص ۵۵۳ ۵۵۴ .

[۱۲۲] مختصر التاريخ دمشق ، ابن عساكر ، ج ۱۳ ، ص ۷۷ .

[۱۲۳] تاريخ ابى زرعه ، ص ۲۹۸; مسند احمد ، ج ۲ ، ص ۱; كنز العمال ، ج ۱ ، ص ۲۴۶ .

[۱۲۴] مختصر تاريخ عساكر ، ج ۱۴ ، ص ۳۵۷ ، البدايه والنهايه ، ابن كثير ، ج ۷ ، ص ۱۸۴ ، الاصابه ، ج ۲ ، ص ۴۱۷ .

[۱۲۵] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ ، مختصر تاريخ دمشق ، ابن عساكر ، ج ۱۳ ، ص ۱۱۸ .

[۱۲۶] تهذيب ، الكمال ، مزى ، ج ۱۲ ،

ص۳۴۸ .

[۱۲۷] الوافی بالوفیات ، ج ۱۹ ، ص ۴۳۹ .

[۱۲۸] الاصابه ، ابن حجر ، ج ۲ ، ص ۴۵۱ .

برکناری و ترور خالد بن ولید

عمر در پی کشته شدن مالك بن نُوَیره و یارانش توسط خالد و زنا کردن خالد با همسر مالك ، درخواست قتل خالد بن ولید را کرد ولی با آنکه رفتار خالد بسیار ناشایست و زشت بود ابوبکر مخالفت نمود .

عمر نیز پس از رسیدن به ریاست اولین کاری که کرد بر کناری خالد بود . وی سپس در سال ۲۱ هجری خالد را در حمص کشت (۱۲۹) .

خالد بن ولید از خطرناك ترین دشمنان عمر بود و فرماندهی بزرگ ترین لشکر عراق را نیز در دست داشت .

برکناری و ترور شرحبیل بن حسنه

دومین فرمانده نظامی در عراق نیز شرحبیل بن حسنه بود که جزو مهاجران حبشه هم به شمار می رفت . وی از اولین مسلمانان و از سرداران فتح عراق بود و ابوبکر وی را به فرماندهی یکی از لشکرهای عراق گمارده و به او اعتماد ورزید; لیکن عمر اقدام به برکناری شرحبیل کرد و سپاهش را بین سه فرمانده تقسیم کرد .

شرحبیل گفت : ای خلیفه مسلمانان! آیا من ناتوان هستم یا خیانت کرده ام ؟

عمر گفت : هیچکدام .

شرحبیل گفت : پس چرا مرا برکنار کردی ؟

عمر گفت : در شرایطی که بهتر از تو سراغ دارم برایم سخت است که تو را فرمانده سپاه قرار دهم .

شرحبیل گفت : ای امیر مؤمنین! پس در بین مردم برایم عذری موجه بیان کن .

عمر گفت : به زودی چنین خواهم کرد; البته اگر غیر از این برخورد را

داشتی چنین نمی کردم (۱۳۰) .

سپس عمر برخاست و برایش اعاده حیثیت نمود .

لازم به ذکر است که شرحبیل آن طور که عمر گفت نبود : شرحبیل تمام اردن به جز منطقه طبریّه را به طور «عنوه» ولیکن بدون جنگ و خون ریزی فتح کرد و ساکنان طبریه نیز با او مصالحه کردند (۱۳۱) .

بدین ترتیب ، شرحبیل از اولین مسلمانها و از مجاهدان اسلامی و نیز فرماندهان با تدبیر به شمار می رفت ، ولی با این وجود ، عمر وی را از مسؤولیت و فرماندهی برکنار کرد!

عمر ، عمروبن عاص را به جای شرحبیل گمارد و عمروبن عاص نیز شایعاتی بر ضد شرحبیل پخش کرد تا کاری را که عمر بر ضد شرحبیل آغاز کرده بود تکمیل گرداند .

شرحبیل گفت : عمروبن عاص دروغ می گوید; زمانی که من از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بودم عمرو ، از شتر خاندانش نیز گمراه تر بود . (۱۳۲)

پس از آن که شرحبیل از فرماندهی سپاه دوم عراق برکنار شد و شایعات فراوانی بر ضدش پخش شد ، بالاخره در شام به همراه بلال و یارانش کشته شد . (۱۳۳)

برکناری و ترور مثنی بن حارثه شیبانی

عمر ، سومین فرمانده نظامی عراق را نیز برکنار کرد; یعنی مثّنی بن حارث شیبانی که با دست خط ابابکر به این سمت گمارده شده بود . (۱۳۴)

عمر او را برکنار کرد ، و ابوعبیده ثقفی را به جایش منصوب نمود . و سعد بن ابی وقاص فرمانده کل شد .

این فرماندهان شهیر ، درزمان ریاست عمر به

قتل رسیدند; زیرا مثّنی در جنگ جسر با ایرانیان شرکت کرد پس از مدتی به گونه ای مشکوک مرد .

خالـد بن ولید و شـرحبیل بن حسـنه به ابوعبیده بن جرّاح فرماندار شام پناه بردند و مُعاذبن جبل و بلال نیز بدان ها پیوسـتند ، و گروهی منسجم را بر ضد عمر تشکیل دادند و همه کشته شدند .

برکناری و ترور ابوعبیده بن جرّاح

عمر ، فرمان دار شام ابوعبیده را که با دست خط ابابکر به این سـمت گمارده شده بود برکنار کرد و معاویه بن ابی سفیان را به جایش منصوب نمود . (۱۳۵)

ایـن برکنـاری ، مقـدمه ترور ابوعبیـده شـد . هر برکنـاری در زمـان عمر ، تروری را در پی داشت و این یکی از سـیاست هـای مشهور عمر بود .

وی خالد بن ولید و مثنی بن حارثه شـیبانی و عتبه بن غزوان و شـرحبیل بن حسنه و ابو عبیده و معاذبن جبل را برکنار و همگی این افراد پس از برکنـاری در زمـان عمر به قتـل رسـیدند . از دیگر افرادی که عمر برکنار کرد ولی کشـته نشـد انس بن مالک است که از این قاعده مستثنا ماند .

ابن جراح و معاذ و شـرحبیل و بلال همگی در یک زمان به قتل رسیدند ، و دولت عمر اعلام کرد بلال و یارانش در اثر نفرین عمر به قتل رسیدند!

بلال از هم فکران ابـابکر نبـود بلکه مخـالف او نیز بـود; جاحـظ می گویـد : بلال و عمـار ، ابوبکر و عمر را به رسـمیت نمی شناختند و رد می کردند (۱۳۶) بلکه بلال از مخالفان سرسخت عمر بود و کسانی را که

با عمر درگیری داشتند پناه می داد .

گویند که عمر گفت : خدایا! مرا از شر بلال و یارانش رها کن .

یک سال نشد که بلال و یارانش مردند! (۱۳۷)

دولت عمر شک داشت که مردم پذیرفته باشند که این تعداد فراوان از صحابه بزرگ ، هم زمان و با مرگ طبیعی از دنیا رفته باشند .

مرگ مخالفان به طور هم زمان و دسته جمعی چند بار اتفاق افتاد; از جمله آن که ابابکر و پزشک مشهورش و عتاب والی او در مکه ، همگی در یک روز مردند ;

بلال و یارانش در شام ، به طور هم زمان کشته شدند;

معاویه بن ابی سفیان (والی شام از جانب عمر) دستور عمر در ترور دشمنانش را اجرا می کرد!! و دعای عمر مستجاب می شد!! و کسی را یارای مقابله با ترورهای ابو سفیان نبود .

عمر و هوادارانش به دو سبب توانستند بر ابی بکر و طرفدارانش پیروز شوند :

۱ هواداران عمر از هواداران ابی بکر زرنگتر و سیاست مدارتر بودند; افرادی چون معاویه و مغیره و عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه جزو یاران عمر بودند; (۱۳۸)

۲ ابوبکر و طرفدارانش در فکر پیروزی های خارجی و فرماندهی ارتش بودند در حالی که عمریان به مسایل امنیتی و اداری و سیاسی می اندیشیدند .

برای کاستن از قدرت سیاسی گروه ابوبکر ، عمر در اولین روز ریاست خود خالد بن ولید را برکنار کرد و خالد تنها پس از آن که برکنار شد از مرگ ابابکر مطّلع گشت (۱۳۹) . و وی در سال ۲۱ هجری

به طرز مشکوکی مرد .

عمر انس بن مالک را که از طرف ابوبکر والی بحرین بود نیز برکنار کرد و ابوهریره را به جای او گمارد و انس همچنان از هواداران و دوست داران ابابکر باقی ماند . (۱۴۰)

پرونده «مرگ سریع» تنها در مورد ابابکر و والیان و فرماندهان او اجرا نشد بلکه ابوقحافه را نیز دریافت . وی بیش از شش ماه و چند روز پس از پسرش زنده نماند و بالاخره در محرم سال چهاردهم در مکه مرد . (۱۴۱)

خاندان ابابکر از خانواده هایی بودند که به عمر طولانی معروف گشته اند و اگر ترور نمی شد بیشتر از این زنده می ماند ، لیکن او و فرزندانش ترور شدند!

این گزارشات در مجموع چنین می نمایاند که عزل ها و قتل های این افراد در یک راستا و با یک دستور و از جانب کسی که از این کارها بهره می برده است انجام می شده است .

و این افراد عمر و عثمان و ابوسفیان و معاویه و ابوهریره و ابن عاص و ابن عوف و زید بن ثابت و محمد بن مسلمه بودهاند و پس از طرد یاران ابابکر ، عمر خلیفه شد و عثمان نیز جانشین او گشت و ابن عوف نیز به نیابت عثمان دست یافت ، و معاویه چهارمین نفر این گروه برای خلافت بود!

چرا ابوبکر را شب هنگام به خاک سپردند ؟

مردم از دفن شبانه خودداری می کرده اند ، لیکن پس از مرگ ابوبکر و دو دوستش به وسیله سم ، ابوبکر را شبانه به خاک سپردند (۱۴۲) .

وی در شب سه شنبه مرد و براساس اخبار ،

پیش از آن که مردم صبح کنند به خاک سپرده شد (۱۴۳) و عمر بن خطاب بر وی نماز گزارد . (۱۴۴)

عایشه می گوید : ابوبکر شب هنگام مرد و پیش از آن که صبح کنیم دفن شد . (۱۴۵)

ابن جوزی همچنین می گوید : . . . آن گاه شبانه دفن شد . (۱۴۶)

عملیات دفن سریع ابابکر در شب وفاتش سبب شد تا مسلمانان نتوانند در مراسم دفن حضور یابند و آخرین نگاه را بر جنازه و چهره او اندازند .

سرعت برق آسا در دفن او و بهره گیری از پوشش شب و خواب بودن مردم ، این را ثابت می کند که عملیات قتل ابابکر و دو دوستش یک جریان سیاسی و از جانب بزرگانی بوده است که مسؤولیت سیاسی داشته اند .

اگر یهودیان او را می کشتند دولت ترسی از این جریان نداشت ، و او را شتابان به خاک نمی سپرد و نام قاتل او را اعلام می کرد و با قصاص قاتل او خانواده ابابکر را دلداری می داد؛ لیکن این امور انجام نشد و بدون هیچ دلیلی ، یهودیان را متّهم به این قتل کردند و به همین اتهام نیز بسنده نمودند!

و در باره چگونگی مرگ ابو بکر به عائشه دروغ گفتند (۱۴۷) .

چرا از برگزاری مجلس عزا برای او جلوگیری شد ؟

پس از مسمومیت و مرگ ابابکر ، عایشه و ام فروه دختر ابی قحافه مجلس عزایی در روز دفن ابابکر برایش برپا کردند ، عمر به آن مجلس هجوم برد و بدون اجازه مردانی را وارد مجلس زنانه کرد ، و ام فروه را با

چوب دستی اش زد و بالاخره آن مجلس را بر هم زد . (۱۴۸)

حوادث این گونه تنظیم شده بود :

کشتن ابابکر به وسیله زهر .

به خاک سپاری شبانه .

جلوگیری از عزاداری برای او .

برکناری و کشتن یاران و پزشک مخصوص ابابکر .

کودتای برق آسا و ترور ابابکر اثر سهمگین بر خانواده اش گذاشت به طوری که ابوقحافه نیز پس از چند ماه مرد . (۱۴۹)

ارتباط بین خانواده ابابکر با عمر و عثمان

پس از کشته شدن ابابکر رابطه خانواده ابابکر با عمر و عثمان بسیار به وخامت گرایید; به طوری که رابطه عبدالرحمان بن ابی بکر با عمر و عثمان به جایی رسید که عمر او را مورچه بد خطاب کرد (۱۵۰) .

و در دستگاه حکومتی عمر و عثمان راه نیافت ، و درخواست او از جانب عمر و عثمان پذیرفته نشد; برای مثال :

وقتی که عبدالرحمان برای حطیئه شاعر شفاعت کرد تا از زندان آزاد شود عمر نپذیرفت ولی پس از درخواست عمروبن عاص ، او را آزاد کرد! (۱۵۱)

و عمر ، با همسر سابق عبدالله بن ابی بکر بدون اجازه آن زن ازدواج کرد (۱۵۲) ;

و ام فروه را به خاطر سوگواری برای ابابکر به شدت با چوبدستی خود زد و یک چشمش کور کرد . (۱۵۳)

خانواده ابابکر از راههای مختلفی به مقابله با حق کشی های عمر نسبت به ایشان پرداختند .

کینه عبدالرحمان نسبت به عمر افزون شد;

ام کلثوم دختر ابابکر از ازدواج با عمر که رئیس شده بود سرباز زد و با طلحه بن عبیدالله (دشمن عمر) ازدواج نمود (۱۵۴) ;

عبدالرحمان و

عایشه و محمد (فرزندان ابابکر) و طلحه (پسر عمویش) اقدام به قیام بر ضد عثمان و کشتن او کردند;

پس از مرگ عمر ، رابطه عایشه و حفصه بسیار بـد شـد تا جایی که از یکدیگر جدا شدند و تا زمان مرگ حفصه نیز کارشان به صلح نگرایید (۱۵۵) ;

پس از مرگ ابـابکر ، ارتبـاط عـایشه و امویـان بسـیار به وخـامت گراییـد و با ترور محمـد بن ابی ابکر توسط عمروبن عاص و معاویه شدت یافت به طوری که عایشه در پی هر نمازش این دو تن را نفرین می کرد (۱۵۶) .

معاویه همانند عمر اقدام به جلب رضایت عایشه کرد (۱۵۷) ; عمر آن قدر عایشه را ارج نهاد که در زمان پدرش نیز به چنین منزلتی دست نیافته بود; زیرا سهمیه اش از بیت المال را بر تمام مردان و زنان مسلمان افزون کرد و مقام صدور فتوا را به او داد . معـاویه نیز عطایـای فراوانی به عـایشه داد ولی پس از آن بـا ترور عبـدالرحمان بن ابی بکر ، دوبـاره عایشه را به خشم آورد (۱۵۸) .

وبالاخره پس از قیام عایشه بر ضد امویان ، معاویه او را در همان سال که برادرش را کشته بود به قتل رسانید (۱۵۹) .

پزشک ابابکر را چه کسی به قتل رسانید ؟

حکومت ها برای دست یابی به اهداف خود و پنهان داشتن کارهای خود وسیله های مختلفی را به کار می گیرند . پزشکان از بالاـترین کسانی هسـتند که برای ترورها از ایشان اسـتفاده می شود و به بیان دیگر می توان گفت بالاترین شاهـد برای کشـف جرایم

نیز همین پزشکان می باشند .

به همین سبب دوستان قربانیان و حکومت های پیشین ، اقدام به قتل این طبیبان می کنند ، برای مثال ، در تاریخ پزشکان می خوانیم که پزشک پس از آن که امام حسن (علیه السلام) را معاینه کرد گفت : «جگر این مرد از زهر پاره پاره شده است» . (۱۶۰)

دوستان عبدالرحمان بن خالد بن ولید اقدام به قتل ابن اثال نصرانی (پزشک) کردند که به دستور معاویه عبدالرحمان را کشته بود (۱۶۱) ; پزشک نصرانی در زمان هارون الرشید نیز پس از مشاهده جنازه مطهر امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به مردم گزارش داد و خبر از کشته شدن آن حضرت به وسیله زهر داد . . . .

هم چنین جمال الدین افغانی بوسیله پزشکی که سلطان عثمانی فرستاده بود کشته شد .

پس از آن که ابابکر مسموم و بیمار شد (۱۶۲) ، حارث بن کلده ، پزشک مشهور عرب علت را دریافت; زیرا مردم از ابابکر پرسیدند که آیا پزشک (حارث) را حاضر کنیم ؟

گفت : او مرا معاینه کرده است .

گفتند : چه گفته است ؟

گفت : گفته است هر کاری می خواهم انجام بدهم .

زیرا این مسمومیت علاجی نداشته است; ابن کلده به ابوبکر گفت : «غذای مسمومی را خورده ای که یک سال تمام در سم ماند و ترا خواهد کشت . »

ابن کلده پزشک نیز از آن زهر خورد و مرد; دولت عمری ابابکر را شبانه به خاک سپرد و وصیت نامه ای به دست عثمان برایش ترتیب

داد .

عمر ، گروه مخالف حکومت ابابکر از حزب قریش را معرفی کرد .

عمر گفته است : به خدا سوگند اگر از زیدبن خطاب و یارانش پیروی می کردم ، ابابکر به هیچ وجه شیرینی ریاست را نمی چشید . (۱۶۳)

ظاهر این سخن آن است که برادرش و یاران او بر ضد ریاست ابابکر تلاش می کرده اند; لیکن او به نظرات این گروه اشاره ای نکرده است که آیا خواستار خلافت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده اند یا خواهان حکم عمر ؟ !

عمر بن خطاب ، خودش نیز از مخالفان حکومت ابابکر بود وی تصریح می کند; وای بر شخص بی ارزش بنی تیم که با ستمکاری بر من پیشی گرفت و مرا از آن دور کرد . (۱۶۴)

به همین جهت ، عمر جزء اولین گروهی که با ابابکر بیعت کردند نبود بلکه بشیربن سعد و مغیره بن شعبه و اُسیدبن حضیر و ابوعبیده بن جرّاح ، اولین بیعت کنندگان بودند! (۱۶۵)

از این بالاتر آن که عمر در سقیفه دعوت به بیعت با ابن جرّاح کرد ولی ابن جراح این کار را زشت شمرد و نپذیرفت . عمر در سقیفه به ابن جرّاح گفت : دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم . اوگفت : ای عمر! از ابتدای اسلامت ندیده بودم خلاف کنی ؟ آیا با وجود صدیق (ابابکر) می خواهی با من بیعت کنی ؟ ! (۱۶۶)

عمر گمان می کرد اگر ریاست را به ابن جرّاح پیشنهاد کند و از ابابکر کناره جوید ، ابن جرّاح از او سپاسگزاری می کند و آنرا به خود عمر می دهد لیکن این

تلاش ناکام مانـد وبالاـخره کینه خود را نسبت به ابن جرّاح آشکار کرد و او را از حکومت شام بر کنار کرد و معاویه را به جایش گماشت (۱۶۷) .

اشعث بن قیس نیز بـا ریاست ابابکر مخالف بود; وی به عمر گفت : به خـدا سوگنـد تنها بـدان سبب با تو مخالفت کردم که ابابکر بر تو پیشی گرفت و تو از او در مقام دولت عقبتر هستی . (۱۶۸)

دو توطئه چینی از جانب اشعث

اشعث بن قیس بن معدی کرب ، رئیس قبیله کِنده أهل یمن ، و از سرکشان عرب ، مردی حیله گر و از سرکشان بود . محمد بن شهاب زهری جریان اسلام آوردن او را بازگو کرده می نویسد :

اشعث با بیش از ده تن از سواران قبیله کنده در مسجد نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مشرّف شد . آنان خود را به زیبایی آراسته بودند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ایشان فرمودند : آیا مسلمان نشده اید ؟ !

عرض کردند : چرا .

فرمود : پس این چه وضعیتی است که دارید ؟

آنان زیور آلات را افکندند ، و هنگامی که قصد بازگشت داشتند ده اوقیه به ایشان عطا فرمود و به اشعث دوازده اوقیه بخشید (۱۶۹) .

در مورد ارتداد این ها از اسلام ، دو روایت است :

۱ فرماندار حضرموت ، زیادبن لبید ، بچه شتر ماده ای را که بزرگ کوهان و از بهترین شترها به حساب می آمد فراز آن یک جوان کنده بود نگرفت و وقتی که آن را وارد شتران زکات کرد و

بر آن علامت نهاد ، آن نوجوان ناراحت شده و نزد حارثه بن سرقه بن معدی کرب رفت و دادخواهی کرد و گفت فلان شترم را به عنوان زکات برداشته اند ترا به خدا سوگند می دهم به خاطر خویشاوندی که با هم داریم آن را باز پس گیری; زیرا آن شتر را از همه شترانم بیشتر دوست می دارم . حارثه با آن نو جوان نزد زیاد رفت و از وی درخواست کرد آن شتر را باز گرداند و شتری جای آن بگیرد ولی زیاد نپذیرفت . این کار زیاد باعث شد که قبیله بنی معدی کرب مرتد شوند حارثه بن سراقه کندی گفت :

تا هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در بین ما بود از او اطاعت کردیم ، حالا ای بندگان خدا! ابوبکر چه حقی دارد ؟ (۱۷۰)

مسلمانان به محاصره قلعه آنان شتافته و مردان را کشتند و زنان را اسیر کرده و اموالشان را به غنیمت بردند ، در این حال ، اشعث بن قیس پایین آمد و درخواست امان برای خود و مال خود را کرد و مسلمانان نیز به او امان دادند و وی را نزد ابابکر بردند .

اشعث از ابی بکر درخواست کرد تا بر او منّت نهد و خواهرش ام فروه را به عقد او درآورد و ابوبکر نیز چنین کرد . مسلم بن صبیح سکونی در این مورد سرود :

اشعث ، با نیرنگ به اربابش پاداش داد; او برادرانی دارد که همانند اویند . چنین کسی دیگر امین نیست ، چون به شما نیرنگ زده است . (۱۷۱

)

ابن سعد می گوید : اشعث بن قیس کسی است که رهبری قبیله کنده را به عهده داشت و آنان را مرتد کرد .

امرؤالقیس به او گفت : گمان می کند کارگزار رسول خدا ترا رها کرد که به کفر برگردی ؟ !

اشعث پاسخ داد : کدام کارگزار ؟

امرؤالقیس گفت : زیادبن ولید .

اشعث خنده تمسخر آمیزی کرد و گفت : آیا زیاد می خواهد او را اجیر خود کنم ؟ !

امرؤالقیس گفت : به زودی خواهی دید . (۱۷۲)

در زمانی که اشعث مرتد شده بود ، برای پیامبر دروغین سجاح دختر حارث تمیمی که با پیامبر دروغین دیگر مسیلمه کذاب ازدواج کرد) (۱۷۳) تبلیغ می کرد ، و به همین جهت وقتی اشعث از زیاد تقاضای امان کرد ، زیاد پاسخ داد : به هیچ وجه ترا امان نمی دهم; سر کرده ارتداد قبیله کنده تو هستی که باعث شورش آن ها شدی . بالاخره زیاد و اشعث توافق کردند که اشعث قلعه را بگشاید به شرط آن که او را نزد ابابکر ببرند تا درباره اش تصمیم بگیرد . (۱۷۴)

پس از آن که ابوبکر اشعث را بخشید و خواهرش را به عقد او درآورد ، با ابوبکر نیز نیرنگ کرد; زیرا عمر می گوید :

به اشعث گفتم : ای دشمن خدا! پس از مسلمان شدن کافر شدی و مرتدّ گشتی ؟

اشعث به گونه ای در من نگریست که فهمیدم می خواهد سخنی را پنهانی با من مطرح کند . پس از این ماجرا مرا در کوچه های مدینه دید و گفت : این حرف را تو

زده ای ؟ !

گفتم : آری ای دشمن خدا; بدتر از این را هم می گویم .

گفت : پاداش خوبی به من نداده ای .

گفتم : چرا پاداش خوب از من می خواهی ؟

گفت : من از این مرد (ابابکر) پیروی نکردم; به خدا سوگند تنها دلیلم برای مخالفت با او پیش افتادنش بر تو بود و این که تو با او مخالفت کردی; اگر هم تو با او دوست و همراه می بودی من با تو مخالفت نمی کردم .

گفتم : همین طور است; حالا چه دستور می دهی ؟

گفت : حالا وقت دستور دادن نیست ، بلکه وقت صبر و بردباری است .

اشعث رفت و من نیز رفتم .

اشعث ، زبرقان بن بدر را دید و ماجرای من و خودش را بازگو کرد و این ماجرا بگوش ابابکر رسید ، و ابوبکر کسی را فرستاد و مرا به شدت سرزنش کرد . (۱۷۵)

این ماجرا ثابت می کند که درگیری بر سر ریاست بین ابابکر و عمر با شروع ریاست ابابکر آغاز شد; چرا که ارتداد اشعث و قبیله کنده در ابتدای سلطنت ابو بکر رخ داد .

در ماجرای اخیر ابابکر فهمید که برای بار دوّم از اشعث فریب خورده است .

به همین جهت پیش از وفاتش گفت : ای کاش وقتی اشعث را اسیر کرده و نزد من آورده بودند او را می کشتم و خجالت نمی کشیدم; زیرا من از او شنیدم و دیدم که به انجام هر ستم و بدی کمک می کند . (۱۷۶)

نیرنگ اشعث بن قیس نسبت به ابابکر برای بار دوم موجب

شد تا جزو حزب عمر و عثمان شود و به مقصود خود نیز دست یابد ، زیرا از طرف عثمان به عنوان فرمان دار آذربایجان (۱۷۷) انتخاب شد با آن که ابابکر به او هیچ پستی نداده بود .

از کارهایی که اشعث بر ضد امیرمؤمنان حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) انجام داد می توان موارد زیر را برشمرد :

۱ وادار کردن آن حضرت به پذیرش حکمیّت در جنگ صفّین; (۱۷۸)

۲ شرکت در کودتا بر ضد آن حضرت که منجر به شهادت آن امام عزیز شد; (۱۷۹)

۳ دخترش جعده ، حضرت امام حسن بن علی (علیه السلام) را مسموم کرد و موجب شهادت آن امام عزیز شد . . . (۱۸۰)

از لابلای اعترافات عمر در می یابیم که اشعث بن قیس اولین کسی بوده است که عمر را دعوت به کودتا بر ضد ابابکر کرد ، و این فراخوانی در همان ابتدای سلطنت ابابکر رخ داد .

اشعث اسلام آورد و سپس مرتد شد و نیز فتنه ای برانگیخت تا ابابکر برکنار و کشته شود . هم چنین در جریان حکمیّت در جنگ صفین شرکت فعال داشت و در کودتای ناجوانمردانه بر ضد امام علی (علیه السلام) نیز سهم به سزایی ایفا کرد و کارهایش همانند شیوه خیانت و حیله گری های حزب قرشی بود .

درمورد جریان ترور امام علی (علیه السلام) می خوانیم :

آن حضرت هنگام طلوع فجر روز جمعه ۱۹ رمضان به دست عبدالرحمان بن ملجم مرادی ترور شد و به شهادت رسید; وردان بن

مجالد (از قبیله تیم الرباب) ، شبیب بن بجره ، اشعث بن قیس و نیز قطام دختر اَخضر ، عبدالرحمان را یاری دادند . آن ملعون ، با شمشیری زهرآگین بر سر مبارك آن سرور کاینات فرود آورد و یک روز و اندی بیش نگذشت که به شهادت رسید . (۱۸۱)

افراد حزب قریش دو دسته شدند

پس از رئیس شدن ابابکر ، افراد حزب قرشی دو دسته شدند; برخی به یاری ابابکر پرداختند ، همانند : عُتّاب بن اسید اموی ، خالد بن ولید مخزومی ، عکرمه بن ابی جهل ، ابو عبیده بن جرّاح ، مثّنی بن حارثه شیبانی ، مُعاذ بن جبل ، انس بن مالك ، طلحه بن عبدالله و شرحبیل بن حسنه و برخی نیز عمر را تأیید می کردند ، همانند : عثمان بن عفّان ، ابوسفیان و فرزندانش معاویه ، یزید و عتبه ، ولید بن عقبه بن ابی معیط ، سعید بن عاص ، ابوهریره ، عبدالرحمان بن عوف ، مغیره بن شعبه ، ابوموسی اشعری ، عمروبن عاص و عبدالرحمان بن ابی ربیعه (والی یمن از طرف عمر) .

روایت که حکایت از وصیت ابابکر در مورد جانشینی عمر می کند از سوی عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف است که هر دو با عمر هم پیمان شده بودند تا خلافت را بین خود دست به دست کنند به این شکل که ابتدا عمر ، سپس عثمان و پس از او ابن عوف رئیس بشود .

به همین خاطر ابوهریره آن چه را در سرزنش و بدگویی ابابکر شنیده بود نقل می کرد ولی در مورد عمر

پنهان کاری می کرد; برای مثال جریانی را نقل کرده است که حاکی از رضایت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به لعن و دشنام به ابابکر است; ابوهریره راویت می کند :

مردی ابابکر را دشنام می داد در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نشسته بود و از این کار شگفت زده شد و تبسم فرمود . (۱۸۲)

ابوبکر ، ابوهریره را رها کرده و هیچ پستی در دستگاه حکومتی اش به وی نداد . ولی انس بن مالک را والی بحرین کرد . ابوهریره از او جدا شد ، و جریاناتی را که به زودی بیان می شود فاش کرد . (۱۸۳)

وقتی عمر به ریاست رسید انس را از حکومت بحرین برکنار کرد و ابوهریره را به جای او گمارده . (۱۸۴)

انس بن مالک جریانی را بازگو می کند که عثمان به عفان را رسوا می سازد; در کتاب صراط المستقیم آمده است :

احمد در مسندش از انس نقل کرده است که وقتی رقیه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در اثر ضرب و شتم شوهرش عثمان ، از دنیا رفت ، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عثمان را پنج مرتبه لعنت فرمود و بیان داشت :

کسی که دیروز با کنیز همسرش نزدیکی کرده است با ما همراه نشود . پس جماعتی برگشتند و عثمان به بهانه درد شکم برگشت . (۱۸۵)

انس بن مالک نقل کرده است ، که ایشان دیده است که عمر به زور ابابکر را بر روی منبر نشاند .

ارتباط خالد بن ولید با عمر و عبدالرحمان نیز بسیار بد بود و تا هنگام ترور خالد در شام ادامه یافت (۱۸۷) .

این حادث در واقع انقلابی دوم در پی انقلاب سقیفه به شمار می رود; در سقیفه مقرر شده بود که ابتدا ابوبکر ، سپس عمر و پس از او ابن جرّاح رئیس باشند .

عبدالرحمان نقل کرده است که ابوبکر به او گفته است : در مورد عمر برایم بگو .

گفتم : هر چه بخواهم بگویم خودت بهتر می دانی .

گفت : با این حال ، خودت بگو .

گفتم : به خدا سوگند بهتر از آن است که تو در باره او می اندیشی .

عثمان به عفان نیز می گوید : در مورد عمر به ابابکر گفتم : بارالها! آن چه من درباره او می دانم این است که نهانش از آشکارش بهتر است و کسی بهتر از او در بین ما نیست .

ابوبکر نیز گفت : خدایت بیامرزد; به خدا سوگند اگر عمر را ترک کردم به جز تو به کسی دیگر نمی دهم . (۱۸۸)

از این روایت در می یابیم که ابابکر در مورد عمر به بدی می اندیشیده است و همانند گذشته نسبت به او خوش گمان نبوده است; به همین دلیل است که ابن عوف می گوید : عمر بهتر از آن است که تو می اندیشی .

و از روایت عثمان در می یابیم که عثمان با یک تیر دو نشان زده است; زیرا ابتدا جانشینی عمر برای ابابکر را ثابت کرده است و سپس خلافت را برای خود از زبان ابابکر نقل کرده

است . بـدین سان ، بدون آنکه نامی از ابا عبیده بیاورد و او را از ریاست برکنار نمود . این در حالی است که ابابکر ، عتّاب بن اسید و ابوعبیده را بر عمر و عثمان برتری می داده است . (۱۸۹)

عبـدالرحمان بن عوف نقل می کنـد که ابوبکر در بیماری نهایی اش گفت : من بهترین کسـی را که از شـما می شـناختم برای خلافتتان معرفی کردم ولی هر یک از شما به دماغش باد کرده و می خواهد خودش خلیفه شود .

روایتی دروغین نیز از زبـان انس بن مالـک که بـا حکم ابـابکر والی بحرین بود در مورد وصـیت ابـابکر نسـبت به خلافت عمر آورده اند :

. . . ابوبکر گفت : بدانیـد که من بسـیار علاقمند بودم تا غنیمت های مسـلمانان را به ایشان باز گردانم; پس هر چه نزد ماسـت برگیرید و به عمر برسانید . . . بدین ترتیب دانستند که عمر را جانشین خود کرده است . . . (۱۹۰)

این روایت دروغ است ، در حقیقت ، انس هنگـام مرگ ابابکر در مـدینه نبود ، بلکه فرمانـدار بحرین بود و از جانب ابابکر در آن جا به سر می برد .

پس از مرگ ابابکر و رئیس شدن عمر ، عمر کسـی را فرسـتاد تا اموال و دارایی هایی را که انس برای خود گرد آورده بود از وی بستاند و او را بدین سان از حکومت بحرین برکنار کرد (۱۹۱) و اباهریره را به جایش گماشت .

یکی دیگر از دلیل های تقسیم شدن حزب قریش به دو جناح مخالف نیز

درگیری شرحبیل بن حسنه با عمرو بن عاص است . (۱۹۲)

پی نوشت ها

[۱۲۹] به کتاب نظریات الخلیفتین ، نویسنده ، ج ۲ ، ص ۲۷۳ ۲۸۰ در شروط (الولاه وادارتهم) ، ترجمه خالد مراجعه کنید .

[۱۳۰] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۰ ، ص ۲۹۰ ، و این مطلب را ابن شهاب زهری یادآوری کرده .

[۱۳۱] همان .

[۱۳۲] مختصر تاریخ دمشق ، این عساکر ، ج ۱۰ ، ص ۲۹۰ ، اسد الغابه ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۵۱۳ ،

[۱۳۳] همان; تهذیب الکمال ، ج ۲ ، ص ۱۸۸ .

[۱۳۴] اسد الغابه ، ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۶۰; ص ۲۰۵; الاصابه ، ج ۳ ، ص ۳۶۱ .

[۱۳۵] تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۱۶۵ .

[۱۳۶] العثمانیه ، ص ۲۱ .

[۱۳۷] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۰ ، ص ۲۹۰ ، اسد الغابه ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۵۱۳ .

[۱۳۸] سفیر دوم قریش به پادشاه حبشه بود ، جهت برگرداندن مسلمین به مکه تا آنها را به قتل برسانند ، و عمر ایشان را به ولایت یمن منصوب کرد .

[۱۳۹] طبقات ابن سعد ، ج ۷ ، ص ۳۹۷; تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۹۵ .

[۱۴۰] مختصر التاریخ ، ابن عساکر ، ۵/۷۳ ، تاریخ الاسلام ، الذهبی ۱۲۱ ، تاریخ خلیفه ۱۲۳ .

[۱۴۱] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۲۱۷; مرآه الیافعی ، ج ۱ ، ص ۱۴۰ .

[۱۴۲] طبقات ، ۳/۲۰۷; ابوبکر دومین کسی است که بعد از فاطمه دختر

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شبانه دفن شد .

[۱۴۳] تاریخ ابی زرعه دمشقی ، ص ۳۴; تاریخ ابی الفداء ، ج ۱ ، ص ۲۲۲; تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۶۲۲; الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، /۴۱۸ ، ۴۱۹ ، الطبقات ۳/۲۰۷ ، ۲۰۸ .

[۱۴۴] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۲۰۷ .

[۱۴۵] همان .

[۱۴۶] المنتظم ، ج ۴ ، ص ۱۳۰ .

[۱۴۷] الطبقات الکبری ، ابن سعد ۳/۲۰۷ ط : صادر ، بیروت .

[۱۴۸] تاریخ طبری ، حوادث سال ۱۳ هجری ، ج ۴; الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۲۰۴; کنزالعمال ، ج ۱۸ ، ص ۱۱۸ ، کتاب الموت .

[۱۴۹] البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، ج ۷ ، ص ۵۹ .

[۱۵۰] شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ ، ص ۲۹ .

[۱۵۱] البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، ج ۷ ، ص ۱۰۵ .

[۱۵۲] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۲۶۵ .

[۱۵۳] تاریخ طبری ، حوداث سال ۱۳ ، ج ۴; الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۲۰۴; کنزالعمال ، ج ۱۸ ، ص ۱۱۸ ، کتاب الموت .

[۱۵۴] تاریخ طبری ، ج ۵ ، ص ۱۷; الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۵۴; المعارف ، بن قتیبه ، ص ۱۷۵ ، طبقات ابن سعد ، ج ۸ ، ص ۴۶۲ .

[۱۵۵] المعارف ، ابن قتیبه ، ص ۵۵۰ .

[۱۵۶] تاریخ طبری ، ج ۵ ، ص ۱۰۵ ، حوادث سال ۳۸ هجری

، الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج۲ ، ص۴۱۳ ، حوادث سال ۳۸ هجری; البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، ج ۷ ، ص ۳۴۹; شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۸۸ ، خطبه ۶۶ .

[۱۵۷] سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۱۸۷; المستدرک ، حاکم ، ج ۲ ، ص ۱۳; الطبقات الکبری ، ابن سعد ، بیروت چاپ صادر ، ج ۸ ، ص ۶۷ .

[۱۵۸] تاریخ الیعقوبی ۳/۱۵۳ .

[۱۵۹] حلیه ابی نعیم ۲/۴۷ ، المستدرک ۴/۱۳ .

[۱۶۰] تاریخ دمشق ، ج ۱۲ ، ص ۵۹ در ترجمه امام حسن (علیه السلام) .

[۱۶۱] اسدالغابه ، ج ۳ ، ص ۴۴۰; الاستیعاب ، ص ۸۳۰ ، نسب قریش ، ص ۳۲۷ .

[۱۶۲] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸; مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۱۸ .

[۱۶۳] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۴; الشافی ، مرتضی ، ص ۲۴۱ ۳۴۴ .

[۱۶۴] همان .

[۱۶۵] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ .

[۱۶۶] الطبقات ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۸۱ ، انساب الاشراف ، ج ۱ ، ص ۵۷۹ .

[۱۶۷] تاریخ طبری ، ج ۳ ، بیروت چاپ اعلمی ، ج ۳ ، ص ۱۶۵ .

[۱۶۸] همان .

[۱۶۹] مختصر تاریخ ، ابن عساکر ، ج ۴ ، ص ۴۰۸ .

[۱۷۰] مختصر تاریخ ، ابن عساکر ، ج ۴ ، ص ۴۱۱ .

[۱۷۱] معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۲۷۲; مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج

۴ ، ص ۴۱۲ .

[۱۷۲] همان .

[۱۷۳] تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۲۹ .

[۱۷۴] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۴ ، ص ۴۱۳; واقدی گفت : این مطلب بیشتر نزد اصحاب ما ثابت شده تر است .

[۱۷۵] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۴; المسترشد ، محمد بن جریر طبری ، الشافی ، مرتضی ، ص ۲۴۱ ۲۴۴ .

[۱۷۶] الامامه والسیاسه ، ابن قتیبه ، ص ۱۸; مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۲۲; تاریخ المسعودی ، ج ۲ ، ص ۳۰۲ .

[۱۷۷] اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ .

[۱۷۸] همان .

[۱۷۹] با عبدالله بن ملجم .

[۱۸۰] اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ .

[۱۸۱] المناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۳ ، ص ۹۲ .

[۱۸۲] مسند احمد بن حنبل ، ج ۲ ، ص ۴۳۶ .

[۱۸۳] مختصر التاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۵ ، ص ۶۶ ۷۳ .

[۱۸۴] همان .

[۱۸۵] الصراط المستقیم ، ج ۳ ، باب ۱۲ ، ص ۳۴ .

[۱۸۶] المغازی النبویه ، ابن شهاب زهری ، چاپ دارالفکر سال ۱۴۰۱ هجری ، ۱۹۸۱ میلادی ، ص ۱۳۳ .

[۱۸۷] اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۲ ، ص ۱۱۰; تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۹۵; طبقات ابن سعد ، ج ۷ ، ص ۳۹۷ .

[۱۸۸] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۱۹ .

[۱۸۹] همان ، ج ۱۳ ، ص ۱۲۲ .

[۱۹۰] همان ، ص ۱۲۴ .

[۱۹۱] همان

، ج ۵ ، ص ۷۳ .

[۱۹۲] همان ، ج ۱۰ ، ص ۲۹۰; تهذیب الکمال ، المزی ، ج ۲ ، ص ۱۸۸ .

سبب ترور ابابکر چه بود ؟

عمر و امویان دریافته بودند که ابابکر به زودی جانشینی خود را از عمر می ستاند و به یکی دیگر از اعضای حزب قریش می سپارد و در رأس نامزدان جانشینی ابابکر ، ابوعبیده قرار داشت .

مغیره بن شعبه می گوید :

برخی از جانشینی عمر ناخرسند بودند و می خواستند آن را از او بستانند ، ولی ناکام ماندند (۱۹۳) . عبدالرحمان بن ابی ابکر یکی از مخالفان سرسخت جانشینی عمر بود . (۱۹۴)

طلحه بن عبدالله تیمی (عموزاده ابابکر) نیز با ریاست عمر مخالف بود; زیرا به ابابکر گفت : آیا کسی را به عنوان رئیس پس از خود بر ما می گماری که بسیار عصبانی و بداخلاق است ؟ ! (۱۹۵)

شگفت انگیزتر آن که خود عمر نیز از رسیدن به ریاست نامید شده بود (۱۹۶) ; وی می گوید :

. . . زیرا ابابکر ، خلافت را به من واگذاشت مگر پس از مأیوس شدن من از خلافت و این نشان می دهد که عمر بعد از مأیوس شدن از ریاست اقدام به ترور ابی بکر کرد .

بدین سان ، عمر از جانشینی ابابکر نامید شده بود .

اگر نیرنگ عمر و عثمان برای برکناری ابابکر از خلافت به کار بسته نشده بود ، ابابکر و دوستانش یعنی ابوعبیده بن جرّاح فهری ، عتّاب اموی ، خالد بن ولید مخزومی و عکرمه بن ابی جهل مخزومی خلافت را دست به

دست می گرداندند .

حیله عمر یعنی ترور ابابکر در پاسخ حیله ابابکر در سقیفه انجام شد; عمر در مورد نقش ابابکر در سقیفه می گوید :

واقعیت آن است که آن مرد (ابابکر) با من نیرنگ به کار برد و به همین سبب من نیز او را فریب دادم (۱۹۷) .

عمر اعتراف می کند که ابابکر ، نه به صورت گفتاری و نه به صورت نوشتاری او را به عنوان جانشین خود معرفی نکرده است; وی می گوید :

(ابوبکر) گفت : بلکه آن شیوه (گذشته) را ادامه خواهیم داد و تا چند روز دیگر تو رئیس می شوی; با این کلام ابابکر ، من گمان کردم که در اولین نماز جمعه ، ریاست را به من می دهد ، ولی او خود را به حالت فراموشی زد . به خدا سوگند پس از این جریان تا زمان هلاکتش در مورد من سخنی نگفت . (۱۹۸)

ابابکر عمر را متهم به مسموم کردن خویش می کند و پشیمان است که چرا او را در مدینه نگاه داشته و در کنار خود باقی نهاده است . ابوبکر در آخرین روزهای خود گفت :

سه کاری ترک کردم و آرزویم این است که آنها را انجام می دادم :

آرزو دارم که ای کاش وقتی خالد بن ولید را به شام گسیل داشتم عمر بن الخطّاب را نیز به عراق روانه می کردم . . . (۱۹۹)

ظاهر جریان آن است که امویان در مورد کشتن ابابکر اصرار داشتند; زیرا بر اساس توافقی که در سقیفه شده بود . قرار بود

خلافت بین ابابکر ، عمر و ابن جرّاح دست به دست شود و در این صورت دست یابی عثمان به خلافت محال بود ، به خصوص این که عثمان از عمر پیر تر بود و احتمال داشت زودتر بمیرد .

توافق بر سر دست به دست شدن خلافت بین ابابکر و عمر و ابن جرّاح ، در بین افراد حزب قریش معروف بود; به همین جهت عایشه رنگی مذهبی به این قرار داد زد و حدیثی از زبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) جعل نمود وقتی از او پرسیدند که اگر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می خواست کسی را جانشین کند ، چه کسی را جانشین می کرد ؟ گفت :

ابابکر را گفتند : پس از او چه کسی را ؟

گفت : عمر را .

گفتند : پس از عمر چه کسی را ؟

گفت : ابوعبیده بن جرّاح را . (۲۰۰)

امویان به واسطه کودتا بر ضد ابابکر توانستند عثمان را در مرتبه پس از عمر قرار دهند .

ابوبکر در روزهای اخیر عمرش آرزو کرد ای کاش عمر را از مدینه به عراق می فرستاد; ولی آرزوهایش با رسیدن غذای زهرآگین به شکمش بر باد رفت .

درگیری و رقابت بر سر دست یابی به ریاست ویژگی مشهور در حکومت ها و دولت های مختلف است که ده ها هزار پادشاه و وزیر و کارگزار را قربانی خود کرده است و هر روز قربانی های تازه ای را نیز می گیرد .

عایشه پدر خود را در حال احتضارش می ستاید .

هنگام مرگ ابابکر ، عایشه اشعاری را برای پدرش می خواند که در مورد رسول خدا

(صلی الله علیه وآله وسلم) سروده شده بود :

صورتی نورانی دارد که ابرهای بارانی از آن بهره می گیرند; و یتیمانی و محتاجان را سرپرستی و حمایت می کند .

با شنیدین این اشعار ، ابوبکر به عایشه گفت : این توصیفات مخصوص رسول خدا است . (۲۰۱)

عایشه شعری را در مورد ابابکر گفت که حکایت از ثروتمندی او می کرد در حالی که چنین نبوده ، و ابابکر از خانواده ای فقیر و بی چیز به شمار می رفته است :

چه قدر ناگوار است که ثروت نتواند انسان را در روزی که سینه اش تنگ شود یا روزگار برگردد نجات بدهد;

با شنیدن این شعر نیز ابابکر گفت : این درست نیست باید اینگونه بگویی :

(مرگ به حقیقت در رسید همان چیزی که از آن روی می گرداندی آمد .) (۲۰۲)

تفاوت بین نگرش عایشه و پدرش در این بود که عایشه از دریچه دنیایی می نگریست ولی پدرش از دریچه آخرتی می نگریست; زیرا در حال مرگ بود .

ترور عتبه بن غزوان ، داماد پزشک ابابکر

ترور حارث بن کلده سبب بروز کینه فرزندانش نسبت به افراد حزب قریشی شد و در پی انتقام برآمدند . افرادی که فرزندان حارث به شمار می رفتند و فرزندان سمیّه بودند :

۱ ابوبکره : وی کسی است که در محاصره طائف ، وقتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود : «هر غلامی که نزد من آید آزادش می کنم» ، ابوبکره (که نامش نُفَیع بود و غلام حارث به شمار می رفت) نزد آن حضرت آمد .

۲ وقتی نافع نیز

خواست نزد پیغمبر برود حارث گفت : تو پسر من هستی ، بدین ترتیب اینها به حارث منسوب شدند; مادرشان نیز سمیّه مادر زیاد بن ابیه بود .

ازده نیز دختر حارث به شمار می آمد; وی همسر عتبه بن غزوان بود و پس از آن که عتبه فرمان دار بصره شد ازده را نیز با خود برد و برادرش نافع ، نُفَیع و زیاد نیز به همراهش گسیل شدند . (۲۰۳)

نافع ، نُفیع و زیاد از قبیله ثقیف بودند و مغیره بن شعبه از غلامان این قبیله بود .

مغیره با اشتیاق مسلمان نشد بلکه منظورش نیرنگ به اربابانش بود که آنان را کشت و اموالشان را به غارت برد . (۲۰۴)

ازدواج عتبه بن غزوان با ازده دختر حارث بن کلده و فتح جنوب عراق و بصره به دست او نقش مهمی در ترورش داشته است .

زیرا عمر و مغیره بن شعبه قرار گذاشتند او را به مدینه دعوت کنند و مغیره را به جای او فرماندار بصره گردانند . عمر او را به مدینه فرا خواند ، و پس از رسیدنش به مدینه مغیره بن شعبه را به جای او منصوب کرد ، و در مدینه بین ایشان و عمر دعوا شد . و بعد ازاینکه ایشان از ولایت طرد شد عمر ایشان را به زور به بصره فرستاد .

عتبه نفهمید که چه نقشه ای برایش کشیده اند و پس از روانه شدن به طرف بصره ، در میانه راه او را ترور کردند و نتوانست به بصره باز گردد .

وی نیز به دست حزب قریشی کشته شد ، چنان که پدر

زنش حارث بن کلده نیز همین سرانجام را داشت .

عتبه بن غزوان از هـواداران عمر نبود و سـعد بن ابی وقـاص از طرف داران عمر به حسـاب می رفت عتبه فرمانـدار بصـره بود و سعد بن ابی وقاص از کارگزاران او بود . (۲۰۵)

به خاطر کارهایی که سردمداران سلطنت و هواداران ابابکر می کردند ، درگیری های شدیدی بین دو گروه به وجود آمد عمر ، به دلیل آن که اصل و نسب سـعد از قریش بود جانب او را گرفت ، و عتبه بن غزوان بر عمر اشـکال کرد و بیان داشت که او نیز از قریش است . (۲۰۶)

در حقیقت سـعد بن ابی وقاص و عتبه بن غزوان غیر قریشی بودند (۲۰۷) ; زیرا سـعد از بنی عذره و عتبه از بنی قیس عیلان ، هم پیمان قریش بودند ، (۲۰۸) لیکن سیاست اقتضا می کرد که عمر آن سخن را بگوید .

بهانه حقیقی عمر این نبود که عتبه قریشـی نیست . زیرا مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری نیز غیر قریشی بوده اند; بلکه سیاست ایجاب می کرد که سرکردگان سیاست «مصلحت» اندیشی سببهای کارهای خود را پنهان دارند .

پس از آن که عتبه بر کنار شد ، مغیره بن شـعبه به جای او نشـست و فرماندار بصره گشت . فرزند خواندگان حارث بن کلده ، یعنی نافع و نُفیع و زیاد تصـمیم گرفتنـد از مغیره بن شـعبه که به نیرنگ بازی شـهرت داشت و دوبار آنان را هـدف توطئه های خویش قرار داده بود ، انتقام بگیرند .

مغیره کسی بود که گروهی از

مردان قبیله ثقیف را در سفر قتل و غارت کرد ، و از دست آنان فرار کرده به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پناه آورده بود; پس از آن نیز به توطئه بر ضد عتبه بن غزوان دست زد و در قتل او شرکت جست .

پس از توطئه ای که مغیره کرد و اربابان خود را کشت و غارت نمود ، ثقفیان و دیگر اعراب او را به مکّاری و توطئه چینی می شناختند . ظاهر آن است که وی نقش بسیار مهم در کشتن مخالفان عمر و مخالفان بنی امیه داشته است . پس از تلاش فرزند خواندگان حارث برای انتقام از مغیره ، مدرکی به دست آوردند که پرده از یکی از اعمال شنیع و بسیار زشت مغیره بر می داشت و با افشای این مطلب می خواستند بالاخره او را در ازای کشتن عتبه یا حارث و یا افرادی که از بنی ثقیف کشته بود ، به قتل برسانند .

فرزند خواندگان حارث توانستند مدرکی را که می خواستند به دست آورند; نافع ، نفیع و زیاد و شبل بن معبد با چشم خود دیدند که مغیره با ام جمیل در بصره زنا کرد و این خبر را بین مردم پخش کردند و از امامت مغیره برای نماز جلوگیری کردند و در اثر این کارها وجهه مغیره در بصره بسیار بد شد .

آن چهار نفر شاهد به مدینه رفتند تا در مورد زنای مغیره شهادت بدهند ، و مرگ مغیره نزدیک شد ولی قاضی آن جلسه عمر بود .

به خاطر علاقه شدیدی که بین عمر و مغیره بود ، در

آن محاکمه عمر در کنار مغیره بود و از او طرفداری کرد . این جریان ، یک مسأله سیاسی شد که ریشه در ترور ابابکر و حارث داشت و شاخ و برگش نیز کشتن عتبه بن غزوان (فرماندار بصره) بود .

عمر پیش از شروع جلسه دادگاه ، شاهدان را متهم کرد؛ زیرا به نافع (ابوبکره) نگریست و گفت : بارالها! از شرّ خبری که آورده است به تو پناه می برم . (۲۰۹)

عمر به مغیره که متّهم ردیف اول در آن جلسه بود اجازه داد تا شمشیری به همراه خود به جلسه دادگاه بیاورد و آن را بالای سر شاهدان گرفت . (۲۱۰)

هر شخصی که برای شهادت می آمد ترس از دست دادن جان خود را احساس می کرد ولی با این حال سه تن از آن چهار تن شهادت به زنای مغیره دادند .

وقتی چهارمین شاهد یعنی زیاد بن ابیه برای شهادت دادن آمد قاضی یعنی عمر به او گفت : نمی توان یکی از اصحاب رسول خدا را با شهادت این مرد ، رجم کرد . (۲۱۱)

زیاد در بصره بارها بر شهادت خود تأکید کرده بود و برای ادای شهادت به مدینه آمده بود . وقتی عمر آن سخن را به او گفت زیاد نیز گفت : نفس تند و باصدایی را شنیدم و مغیره را بین دو ران ام جمیل مشاهده کردم و دیدم بر بستر ام جمیل است اما نمی دانم با او زنا هم کرد یا نه! (۲۱۲)

به خاطر این موضع گیری

زیاد ، عمر او را به عنوان دستیار فرماندار بصره گمارد! (۲۱۳)

قتل عتبه بن غزوان و حارث در ارتباط با قتل ابوبکر بود و یکی از توطئه ها و ترورهای خطرناک حزب قریشی به شمار می رود .

حوادث عجیب و وحشتناک در جریان توطئه ها و ترورها

شگفت انگیز و وحشت انگیز در قضیه ترور ابابکر این بود که همه کارها در تاریکی و پرده ای از ابهام و به شکلی مرموز انجام شد . از نظر دولت عمری ، قاتل ابوبکر در مدینه شناسایی نشد;

قاتل پزشک مخصوص ابابکر نیز شناسایی نشد;

قاتل عتّاب بن اسید در مکه نیز نامعلوم باقی ماند;

ترور هر سه تن ، در یک روز اتفاق افتاد;

نویسنده وصیت ابابکر در باره عمر ، عثمان بود;

وصیت ابابکر هیچ گواه و شاهدی نداشت;

عثمان که از متّهمان به کشتن ابابکر و نویسنده وصیّت جعلی و ساختگی بود ، با فتوای دختر مقتول یعنی عایشه به قتل رسید ، و این فتوا را فرزندان مقتول محمد و عبدالرحمان و عموزاده اش اجرا کردند;

ابوبکر بدون حضور مردم ، شبانه دفن شد;

دولت عمری از برگزاری مجلس سوگواری برای ابابکر جلوگیری کرد;

عثمان که خودش متهم به دست داشتن در قتل ابوبکر بود و وصیتی ساختگی برای ابابکر درست کرد پس از عمر به خلافت رسید .

عثمان دست از نیرنگ هایش برنداشت و دوباره خاندان ابابکر را آماج توطئه ها و حیله های خود قرار داد; وی در برابر مردم محمد بن ابی بکر را به عنوان والی مصر اعلام کرد و عبدالله بن ابی سرح را برکنار نمود ، ولی خادم خود را پنهانی به سوی عبدالله بن ابی سرح

فرستاد و نوشت که او را همچنان فرماندار مصر قرار می دهد ، و دستور داد تا محمد بن ابی بکر و یارانش را به قتل برساند! (۲۱۴)

عواقب ترور ابابکر

۱ این ترور ، زمینه ساز ترور عمر شد ؟

۲ همکاری های یهودیان و حزب قریش را افزون کرد ؟

۳ خاندان ابابکر از عثمان که متهم به ترور ابابکر بود ، انتقام گرفته و او را کشتند;

۴ گسترش فتنه .

۵ ترور ناجوان مردانه حضرت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) ;

۶ امویان به دلیل آن که خاندان ابوبکر عثمان را کشتند ، از آنان انتقام گرفته و جناب محمد و نیز عبدالرحمان و عایشه فرزندان ابابکر و عمو زاده او طلحه بن عبدالله را به قتل رساندند;

۷ ابهّت و احترام خلفا از بین رفت ، و خلافت به امری سبک تبدیل شد ، به طوری که معاویه به آسانی خود را خلیفه مسلمانان خواند و پادشاه شد .

کدام یک از آن دو تن زمام دیگری را می کشید ؟

برخی از روایات ، عمر را رهبر ابابکر می داند :

۱ ابوبکر در مورد عمر گفت ، این (عمر) مرا به چه گرفتاری ها دچار کرد; (۲۱۵)

۲ نیز گفت : من شیطانی دارم که گمراهم می سازد (۲۱۶) ; (این مطلب نشانگر آن است که ابابکر عمر را متهم می کند که او را در مشکلات و تنگناهای بی شماری انداخته است .)

۳ در جریان عزل خالد بن سعید بن عاص از فرماندهی سپاه شام ، ابوبکر به نظر عمر رفتار کرد;

۴ انس گفته است عمر را دیده است که ابابکر را به زور بالای منبر فرستاده است; (۲۱۷)

۵ وقتی ابابکر زمینی را به عیینه بن حصین و اقرع بن حابس داد نزد

عمر رفتند تا قباله را گواهی کند ، ولی او پس از خواندن قباله آن را گرفت و با توهین آن را از بین بود و آن دو تن در مورد عمر بدگویی کردند ، و بر اساس نقل متقی هندی نزد ابابکر رفته و شکایت کردند و گفتند : نمی دانیم تو خلیفه ای یا عمر ؟ !

و ابابکر در پاسخ آنها گفت : البته اگر او می خواست خلیفه می شد . (۲۱۸)

و بعضی از روایت نیز رهبری ابابکر را ثابت می کند :

۱ عمر در مورد روز شوم سقیفه می گوید : این مرد (ابابکر) با من نیرنگ کرد و من نیز او را فریب دادم; (۲۱۹)

۲ ابوبکر در سقیفه به عمر گفت : ساکت باش ای عمر! (۲۲۰)

۳ ابوبکر با درخواست عمر مبنی بر کشتن خالدبن ولید به خاطر کشتن مالك بن نویره و زنا کردن با همسر او ، موافقت نکرد; (۲۲۱)

۴ ابوبکر با درخواست عمر مبنی بر قتل سعدبن عباده در سقیفه مخالفت کرد; (۲۲۲)

۵ وی همچنین پس از جریانات سقیفه با درخواست عمر در مورد به قتل رساندن امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) مخالفت کرد . (۲۲۳)

۶ ابوبکر عمر را از ریاست امور حج در سال دوم ریاست اش برکنار کرد و عتّاب بن اسید را به جای او گمارد; که این مطلب به خوبی نشانگر اِعمال ریاست ابوبکر بر عمر است;

۷ دوستان و هم فکران ابابکر در پست های کلیدی آن روز همانند

فرماندهی سپاه ، اداره مناطق تحت سیطره دولت ، گمارده شده بودند که این همه نشانگر تسلّط ابابکر بر امور حکومتش بوده است . از لابلای مطالعه سیره و رفتار ابابکر و عمر با یکدیگر ، به این نتیجه ها دست می یابیم :

۱ عمر از ابابکر عصبانی تر و تندتر بود و در هدایت توطئه ها و کودتاها جرأت بیشتری به خرج می داد; البته از ابابکر هوشمندتر به طوری که مغیره بن شعبه او را هوشمند ترین قریش دانست!

۲ با این که زمام امور در زمان خلافت ابابکر به دست او بود و عمر خلیفه نبود ، لیکن با بسیاری از درخواست های عمر در جریانات سیاسی و غیر سیاسی موافقت می کرد .

پیمان نامه قریش با یهود

با ملاحظه پیمان قریش و یهود ، به این نکات می رسیم که :

۱ برخی از رؤسای آن پیمان دارای ریشه ای یهودی بودند و در حزب قریش رشد کرده بودند;

۲ خط فکری یهودیان به دلیل حضور اباسفیان خواستار تقویت حزب اموی سفیانی شد;

۳ همکاری های یهودیان و حزب قریش در زمان خلافت عمر و عثمان و معاویه افزون شد;

۴ کعب الاحبار به دستگاه سلطنتی راه یافت و تا جایی پیش رفت که در انتخاب خلیفه مسلمانان (عثمان و معاویه بن ابی سفیان) نظر داد و همکاری کرد;

۵ دولت عمری ، یهودیان را متهم به ترور ابابکر کرد و این اتهام حقیقت نداشت; زیرا یهودیان زهر را فراهم کردند و سران کودتا نیز ابوبکر و پزشکش و کارگزار مهم او عتّاب بن اسید را با آن زهر کشتند; تخصص یهودیان

در تولید انواع زهرهای کشنده را هیچ کس انکار نمی کند .

سوابق عثمان بن عفّان

برای اطلاع از تاریخ عثمان بن عفّان باید دانست که وی کارهایی همانند ترور ، نیرنگ و . . . انجام می داده است; درمورد دست داشتن وی در ترور ابابکر نیز توجه به این نکات ، لازم است :

۱ عدم شرکت عثمان و سعیدبن زید و طلحه در جنگ بدر (۲۲۴) ;

۲ گریختن عثمان از جنگ احد (۲۲۵) ; عبدالرحمان بن عوف در زمان ریاست عثمان برای او پیغام داد : به او بگویید من نه از حضور درجنگ بدر سر باز زدم ، و نه از صحنه جنگ احد گریختم (۲۲۶) ;

۳ عثمان در بیعت رضوان به همراه مسلمانان با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیعت نکرد;

۴ عثمان یکی از سپاهیان کافر در جنگ احد به نام معاویه بن مغیره بن ابی العاص اموی را پنهان کرد ، و جبرئیل (علیه السلام) از آسمان فرود آمده و جریان خیانت عثمان را گزارش داد;

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز افرادی را برای بیرون آوردن معاویه از خانه عثمان فرستاد و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قصد کشتن معاویه را کرد ، عثمان برایش شفاعت کرد ولی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سه روز به او مهلت داد تا باز گردد لیکن در مدینه ماند و به جاسوسی پرداخت ، و جبرئیل (علیه السلام) گزارش آورد و بالاخره پیامبر اکرم (صلی الله علیه

وآله وسلم) كسی را فرستاد و معاویه را كشت (۲۲۷) ;

۵ هنگام فتح مكه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمان داد تا چند تن از افرادی كه با خدا و رسولش سرِ جنگ داشتند و محارب بودند كشته شوند كه از جمله این افراد عبدالله بن ابی سرح بود . عثمان نه تنها این شخص را نكشت بلكه او را در خانه خود پنهان ساخت و بعدها نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) رفت و برای او درخواست امان كرد; (۲۲۸)

۶ عثمان ، همسرش رقیه ، دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را به قتل رسانید; احمد بن حنبل در مسندش از انس بن مالك نقل كرده است كه پس از رحلت رقیه دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در اثر كتك ها و ضرباتی كه از شوهرش عثمان بن عفّان بر او وارد شد ، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پنج مرتبه عثمان را لعنت كرد و فرمود : هر كس دیشب با كنیزش همبستر شده است همراه ما نیاید (زیرا عثمان در آن شب با كنیز رقیه جمع شده بود) ; گروهی بازگشتند و عثمان نیز به بهانه دل درد برگشت; (۲۲۹)

۷ در روز شوم پنج شنبه آخر عمر مبارك پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، عثمان از جمله افرادی بود كه گفت : پیامبر ، هذیان می گوید; (نستجیر بالله)

۸ عثمان و عمر مردم را از خاك

سپاری بدن مطهّر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از رحلتش بازداشتند و این بهانه را تراشیدند که آن حضرت رحلت نفرموده است بلکه همانند عیسی به آسمان رفته است ، یا همانند موسی به سوی خدا رفته است و بالاخره آن که رحلت نفرموده است! (۲۳۰)

۹ اولین کسی که از مردم عادی بدن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را دید ولی رحلتش را انکار کرد ، عثمان بود; (۲۳۱)

۱۰ عثمان در ایام ریاستش یکی از سیاست های آشکاری که دنبال می کرد ترور شخصیت هابود :

ابوذر غفاری را به صحرای ربذه تبعید کرد و سبب مرگ او شد (۲۳۲) ;

عبدالله بن مسعود را در مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ترور کرد . برای این کار خادم خود را مأمور ساخت و خادم وی پهلوی عبدالله را شکست و سبب مرگش شد (۲۳۳) ;

اقدام به ترور جانشین خود عبدالرحمان بن عوف کرد (۲۳۴) ;

عبیدالله بن عمر که چند تن از مسلمانان یعنی هرمزان ، جفینه ، زن ابولؤلؤ و دختر ابولؤلؤ را کشته بود عثمان از قصاص صرفنظر کرد (۲۳۵) ;

عثمان بر شکم عمار یاسر زد و شکمش را پاره کرد (۲۳۶) ;

عثمان در حضور مسلمانان با محمد بن ابی بکر و یاران مصری او مصالحه کرد و عبدالله بن ابی سرح را بر کنار نمود ولی پس از بازگشت محمد و یارانش به مصر ، خادمش را فرستاد (

۲۳۷) تا دستور قتل محمد و یارانش را به عبدالله بن ابی سرح ابلاغ کند .

این کارها نشانگر جسارت عثمان در مورد گرفتن جان مسلمانان به خصوص خاندان ابابکر است و اتهام عثمان مبنی بر ترور ابابکر را تقویت می کند تا . همان کاری را که با پدرش ابابکر انجام داد با او نیز انجام دهد و اگر هوشیاری به موقع محمد بن ابی بکر و دوستانش که خادم عثمان و وسائلش را تفتیش کردند نبود به آن نامه نیرنگ بار دست نمی یافتند و محمد بن ابابکر نیز همانند خود ابابکر و دیگران ترور می شد!

چرا عثمان را کشتند ؟ !

شرکت عثمان در ترور ابابکر و اقدام به ترور نافرجام پسرش محمد بن ابی بکر سبب شد تا خشم قبیله بنی تیم به خصوص خانواده ابابکر بر عثمان شدت یابد .

عایشه به تلافی کارهای عثمان فتوای قتل و حلال بودن خون عثمان را صادر کرد ، و بدین وسیله خواستار مرگ او شد .

مغیره بن شعبه به عایشه گفت : تو بودی که عثمان را کشتی . (۲۳۸) محمد و عبدالرحمان فرزندان ابابکر و طلحه بن عبدالله تیمی تصمیم به ترور عثمان گرفتند ، و در روایت آمده است است :

سخت گیرترین خانواده ها بر عثمان ، خانواده ابابکر بودند . (۲۳۹)

طبری می نویسد : عایشه اولین کسی بود که حرفش را برگرداند . (۲۴۰) و اوضاع پر از خشم ، در اثر رفتار ناشایست اقتصادی ، سیاسی ، اداری و قضایی او بفتوای عایشه کمک کرد . (۲۴۱)

بالاخره خانواده ابابکر به وسیله صدور فتوای قتل عثمان و

اجرای آن توانستند انتقام خود را بگیرند .

فتوای عایشه باعث متزلزل شدن موقعیت عثمان شد بطوریکه باعث مرگ او گشت ، ولی عثمان در مقابل سهمیه عایشه را از بیت المال کاهش داد (۲۴۲) .

عایشه ادعا کرد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عثمان را هم نام نعثل یهودی کرد ، متن فتوای عایشه این بود; نعثل را بکشید که کافر شده است . (۲۴۳)

حفصه و عایشه به عثمان گفتند : رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بدان جهت تو را نعثل نامید که شبیه به نعثل یهودی هستی . (۲۴۴)

تمام مسلمانان و در رأس آنها صحابه نیز این روایت عایشه از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را تأیید کردند و همگی نسبت به قتل عثمان همکاری کردند ، و اجماع مسلمانان بر این قایم شد که عثمان را در «حش کوکب» یعنی قبرستان یهودیان مدینه به خاک بسپارند ، و همین کار را نیز کردند و الان قبر عثمان در قبرستان یهودیان است; (۲۴۵)

روایت شده که عثمان پس از فرار از جنگ احد تصمیم گرفت به طور رسمی آیین یهود را اختیار کند; (۲۴۶)

از دیگر سابقه های عثمان این است که یکصد هزار درهم به عباس بن ربیعه بخشید ، و دلیلش این بود که پدر او ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب در زمان جاهلیت شریک عثمان بوده است! (۲۴۷)

عثمان ، صدقات قبیله مزینه را به کعب بن مالک بخشید که در جنگ تبوک از فرمان پیامبر (صلی

الله علیه وآله وسلم) سرپیچی کرده بود (۲۴۸) .

وقتی محمـد بن ابی حذیفه بن عتیبه بن ربیعه بن عبد شـمس اموی به همراه محمد بن ابی بکر در مصـر بر عبدالله بن ابی سـرح شوریدند و دست به قیام زدند .

محمد بن ابی حذیفه به عیبجویی از عبدالله بن ابی سـرح و عثمان پرداخت و گفت : عثمان کسـی را به کار گماشـته که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) خون او را حلال شمرده بود . . .

آنگاه عثمان برای ابن ابی حذیفه سـی هزار درهم همراه با اشتری که پارچه های گران قیمت بر آن بار شده بود ، فرسـتاد . ابن حذیفه آنچه را که عثمان برای او فرستاده بود در مسجد جلوی چشم همگان قرار داد و گفت :

ای مسلمانان! آیا عثمان را نمی بینید که می خواهد با نیرنگ دین مرا بستاند و رشوه بدهد تا دست از اعتقادم بردارم ؟ !

با این کار ، مصریان احترام و بزرگداشت بیشتری برای محمد بن ابی حذیفه قایل شدند و با او بیعت کردند و او را رییس خود قرار دادند . (۲۴۹)

ترور ابابکر به دست عمر و عثمان بود و ترور عمر به دست امویان انجام شـد (۲۵۰) و عثمان را خاندان ابابکر به قتل رساند و این ها هم مصداق فرمایش رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسلم) بود که به طور پراکنده از من تبعیت می کنید ، و برخی از شما برخی دیگر را هلاک می کنید . » (۲۵۱)

ترور عبدالرحمان بن ابی بکر ۵۸ هجری

عبدالرحمان پس

از آن که رشوه معاویه جهت بیعت او با یزید را رد کرد کشته شد; این رشوه ، یکصد هزار درهم بود ولی عبدالرحمان گفت : دین خود را به دنیانمی فروشم; مگر حکومت اسلام هم مانند نظام امپراطوری است که با مرگ یک «هرقل» هرقل دیگر بیاید ؟ !

عبدالرحمان در راه بین مکه و مدینه کشته شد (۲۵۲) و طالب بن ابی طالب (علیه السلام) نیز در همین راه ترور شد و نیز مالک اشتر در راه مصر توسط معاویه کشته شد .

مروان بن حکم در مورد عبدالرحمان گفت :

به خدا سوگند این همان کسی است که آیه شریفه (و کسی که به پدر و مادرش گفت : اف بر شما! . . .) در موردش نازل شد .

عایشه پاسخ داد : به خدا سوگند مروان دروغ می گوید; واقعیت آن است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در حالی پدر مروان را لعنت کرد که مروان هنوز در صلبش بود . (۲۵۳)

عایشه گفت : خداوند در مورد ما قرآن نفرستاده است . سپس کسی را به سوی مروان بن حکم روانه کرد و او را سرزنش نمود و گزارشی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برایش بازگو کرد که او و پدرش را نکوهش کرده بود . (۲۵۴)

ابن کثیر می گوید : وقتی از عبدالرحمان بن ابی بکر درخواست بیعت با یزید شد ، وی خطاب به معاویه گفت : حکومت اسلامی را همانند امپراطوری روم و ایران گردید که هرقل و کسری دارند .

عبدالرحمان ،

در اثر مرگ ناگهانی و پیش از رسیدن به مکه از دنیا رفت در حالی که هنوز با یزید بیعت نکرده بود . (۲۵۵)

معاویه ، حرمت ابابکر را نگه نداشت و نیکی او را به بدی پاسخ گفت : زیرا با آن که ابابکر دو تن از برادران معاویه به نامهای عتبه و یزید را به فرمانداری طائف و شام گمارده بود ، معاویه دوتن از پسران ابابکر به نامهای محمد و عبدالرحمان را در مصر و حجاز به قتل رسانید .

ابو زرعه دمشقی بازگو می کند :

عبدالرحمان پس از آن که معاویه از مدینه به شام برگشت ، از دنیا رفت ، و این در زمانی بود که وی خواسته بود از عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر وعبدالرحمان بن ابی بکر برای پسرش یزید بیعت بگیرد . (۲۵۶)

به هرحال ، نام عبدالرحمان بن ابی بکر نیز در فهرست افرادی قرار داشت که معاویه در جریان سفر به مدینه دستور قتل و ترورشان را صادر کرد .

حاکم نیشابوری در مستدرک خود می نویسد :

معاویه سعد بن ابی وقاص ، و عبدالرحمان بن خالدبن ولید را به قتل رسانید و به نظر می رسد گزارش زنده به گور کردن عبدالرحمان بن ابی بکر توسط امویان نیز صحیح باشد . (۲۵۷)

ترور عایشه در سال ۵۸ هجری

معاویه برای گرفتن بیعت مردم مدینه با پسرش یزید به آن شهر سفر کرده بود ، ولی بسیاری از صحابه با اومخالفت کردند; چرا که یزید را شخصی فاسق و نادان می دانستند .

در این شرایط معاویه تصمیم گرفت از مخالفان این بیعت ، به خصوص کسانی که

عثمان را کشته بودند انتقام بگیرد; لذا دستور قتل عبدالرحمان بن ابی بکر و خواهرش عایشه را صادر کرده و هر دو را ترور نمود .

عبدالرحمان مسموم شد و برخی نیز گفته اند زنده به گور شد ، (۲۵۸) و به نظر می رسد هر دو روایت درست باشد و معاویه او را پس از مسموم کردن زنده به گور کرده باشد .

عایشه به سبب جنایت جدید معاویه ترور عبدالرحمان بن ابی بکر ، بر معاویه شورید و به طور علنی با مروان بن حکم که فرماندار مدینه از جانب معاویه بود در افتاد و بالاخره معاویه او را نیز به دو برادرش محمد و عبدالرحمان ملحق کرد .

معاویه برای ترور عایشه نیز چاهی حفر کرد و آن را از دیده افراد پنهان داشت . (۲۵۹)

این ترور نیز در سال ۸۵ هجری اتفاق افتاد .

دشمنی بین عایشه و بنی امیه در بالاترین حدّ ممکن بود ، لیکن بنی امیه با ترور پدرش ابابکر و برادرانش و عموزاده اش طلحه ، او را تضعیف کردند .

ابن کثیر در «البدایه والنهایه» نوشته است که عایشه و عبدالرحمن در یک سال مردند (۲۶۰) و سنّ عایشه ۶۷ سال بود . (۲۶۱)

در کتاب «الصراط المستقیم» آمده است :

معاویه روی منبر نشسته بود و می خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد ولی عایشه گفت : آیا سه خلیفه بیش از تو برای پسرانشان بیعت گرفتند ؟ (۲۶۲)

گفت : نه .

عایشه گفت : پس تو به کدام یک از آنها اقتدا می کنی ؟ معاویه از این سخن شرمسار شد و چاهی بر سر راه عایشه حفر کرد و عایشه در آن افتاد و مرد . (۲۶۳)

عبدالله

بن زبیر در اعتراض به معاویه گفت :

می دانیم که خر ، ام عمرو را برد ولی نه ام عمرو برگشت و نه خرش! (۲۶۴)

پی نوشت ها

[۱۹۳] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۴; المسترشد ، محمد بن جریر طبری ، الشافی ، مرتضی ، ص ۲۴۱ ۲۴۴ .

[۱۹۴] کتاب الثقاه ، حافظ محمد بن حبان ، ج ۲ ، ص ۱۹۲ .

[۱۹۵] همان .

[۱۹۶] همان .

[۱۹۷] همان .

[۱۹۸] همان .

[۱۹۹] مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۲۳ ، الامامه والسیاسه ، ابن قتیبه ، ج ۱ ، ص ۱۸ ۱۹ .

[۲۰۰] سنن مسلم ، بیروت ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، ج ۴ ، ص ۱۸۵۶ ، ج ۵ ، ص ۲۳۸ .

[۲۰۱] الطبقات ، ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۱۹۸ .

[۲۰۲] سوره ق (۵۰) آیه ۱۱۹; مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، ج ۱۳ ، ص ۱۲۳ .

[۲۰۳] المعارف ، ابن قتیبه ، ص ۲۸۸ .

[۲۰۴] سیر اعلام النبلاء ، الذهبی ، ج ۳ ، ص ۱۲۰ .

[۲۰۵] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۷ ، ص ۵ .

[۲۰۶] همان .

[۲۰۷] مثالب العرب ، من الکلبی ، ص ۹۷ .

[۲۰۸] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۷ ، ص ۵ .

[۲۰۹] مثالب العرب ، هشام بن کلبی ، ص ۱۶۴ .

[۲۱۰] همان .

[۲۱۱] همان .

[۲۱۲] همان; سنن بیهقی ، ج ۸ ، ص ۲۳۵ ، الاغانی ، اصفهانی ، ج ۱۴ ، ص ۱۴۷; شرح نهج البلاغه ، ج ۳ ،

ص ۱۶۲ ، فتوح البلدان ، ۳۵۳ .

[۲۱۳] الاصابه ، ابن حجر ، ج ۱ ، ص ۵۸۰ .

[۲۱۴] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۱۶۸ ۱۶۹ .

[۲۱۵] النهایه ، ابن اثیر ، در ماده نصنص ، ص ۱۵۹ .

[۲۱۶] تاریخ الطبری ، ج ۲ ، ص ۴۶۰ ، الامامه السیاسه ، ج ۱ ، ص ۱۶ ، تاریخ الخلفاء ، السیوطی ، ص ۷۱ .

[۲۱۷] المغازی النبویه ، ابن شهاب الزهری ، چاپ دارالفکر سال ۱۴۰۱ هجری ، ۱۹۸۱ م ، ص ۱۳۳ .

[۲۱۸] الاصابه ، ابن حجر ، ج ۱ ، ص ۵۶ ، کنزالعمال ، ج ۱ ، ص ۲۹۰ .

[۲۱۹] شرح نهج البلاغه ، معتزلی ، ج ۲ ، ص ۳۱ ۳۲ .

[۲۲۰] الملل والنحل ، شهرستانی ، ج ۱ ، ص ۲۴ ، در عنوان اختلاف در امامت .

[۲۲۱] تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۱۰ .

[۲۲۲] تاریخ طبری ، بیروت ، چاپ اعلمی ، ج ۱۰ ، ص ۴۵۹ .

[۲۲۳] الامامه والسیاسه ، ابن قتیبه ، مصر ، چاپ الحلبی ، ج ۱ ، ص ۱۱ .

[۲۲۴] شذرات الذهب ، ج ۱ ، ص ۲۴۶ .

[۲۲۵] تاریخ ابن الوردی ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ .

[۲۲۶] تاریخ المدینه المنوره ، ابن شبه ، چاپ مکه ، ج ۳ ، ص ۱۰۳۳; تفسیر ابن کثیر ، ج ۱ ، ص ۳۲۱; مثالب العرب ، ابن کلبی ، ص ۱۸۲ .

[۲۲۷] السیره الحلبیه ، ج ۲ ، ص ۲۶۰ ، النزاع والتخاصم ، مقریزی ، ص ۲۰; انساب الاشراف ، بلاذری ، ۱/۳۳۷

.

[۲۲۸] فتوح البلدان ، بلاذری ، ص ۵۴; تاریخ ابی الفداء ، بیروت چاپ دارالکتب العلمیه ، ج ۱ ، ص ۲۰۶ .

[۲۲۹] الصراط المستقیم ، ج ۳ ، باب ۱۲ ، ص ۳۴ .

[۲۳۰] العثمانیه ، جاحظ ، ص ۷۹ .

[۲۳۱] همان .

[۲۳۲] تاریخ ابی الفداء ، عمادالدین ابی الفداء ، ج ۲ ، ص ۳۳۳ .

[۲۳۳] تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۰ .

[۲۳۴] بحار الانوار ، مجلسی ، ج ۲۸ ، ص ۲۹۶ .

[۲۳۵] تاریخ الیعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶۱ .

[۲۳۶] الامامه والسیاسه ، ابن قتیبه ، ج ۲ ، ص ۳۳ .

[۲۳۷] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۱۶۸ ۱۶۹ .

[۲۳۸] العقد الفرید ، بیروت ، دار احیاء التراث العربی ، ج ۴ ، ص ۲۷۷ .

[۲۳۹] انساب الاشراف ، ج ۵ ، ص ۶۸ .

[۲۴۰] تاریخ طبری ، ج ۵ ، ص ۱۷۲ ، حوادث سال ۳۶ .

[۲۴۱] تاریخ ابی الفداء ، ج ۲ ، ص ۳۳۳ ، العقد الفرید ، ج ۴ ، ص ۲۶۷ .

[۲۴۲] تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۳۲ ، تاریخ ابن اعثم ، ص ۱۵۵ .

[۲۴۳] تاریخ طبری ، شرح النهج ، ص ۷۷; الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۲۰۶ .

[۲۴۴] الصراط المستقیم ، ج ۳ ، باب ۱۲ ، ص ۳۰ .

[۲۴۵] طبقات ابن سعد ، ج ۳ ، ص ۷۸ ۷۹; العقد الفرید ، ج ۴ ، ص ۲۷ .

[۲۴۶] تفسیر ابن کثیر ، ج ۲ ، ص ۶۸ ، تفسیر الخازن ، ج ۱

، ص ۵۰۳ ، الدر المنثور ، ج ۲ ، ص۲۹۱ .

[۲۴۷] تاریخ طبری ، ج ۳، ص ۴۳۲ .

[۲۴۸] تاریخ طبری ، ج ۳، ص ۴۵۲ .

[۲۴۹] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۳، ص ۱۶۵ .

[۲۵۰] آنها راه را هموار کردند تا أبو لؤلؤ فارسی به مدینه برسد و عمر را به قتل برساند .

[۲۵۱] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، ج ۲ ، ص ۱۹۳ .

[۲۵۲] تاریخ طبری ، جنگ بدر ، ابن اثیر ، جنگ بدر .

[۲۵۳] تاریخ ابن اثیر ، حوادث سال ۵۶ هجری ، ج ۳ ، ص ۱۹۹; الاغانی ، ج ۱۶ ، ص ۹۰ ۹۱ ; البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، بیروت ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، ج ۸ ، ص ۹۶; التحفه اللطیفه ، السخاوی ، ج ۲ ، ص ۵۰۴ .

[۲۵۴] البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، ۸/۹۶ .

[۲۵۵] الاستیعاب ، ابن عبدالبر ، ج ۲ ، ص ۳۹۳; اسدالغابه ، ج ۳، ص ۳۰۶ .

[۲۵۶] تاریخ ابی زرعه دمشقی ، ص ۲۹۸ ، ح ۱۶۶۸; مروج الذهب ، مسعودی ، ج ۲ ، ص ۱۳۹ .

[۲۵۷] المستدرک علی الصحیحین ، حاکم ، ج ۳، ص ۴۷۶ .

[۲۵۸] البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، ج ۸، ص ۱۲۳ ، المستدرک الحاکم ، ج ۳ ، ص ۴۷۶ .

[۲۵۹] کتاب حبیب السیر ، غیاث الدین بن همام الدین حسینی ، ص ۴۲۵ .

[۲۶۰] البدایه والنهایه ، ابن کثیر ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، ج ۸،

ص ۹۶ .

[۲۶۱] همان ، ج ۸، ص ۱۰۱ .

[۲۶۲] مقصودش از بزرگان ابوبکر و عمر بود ، که برای فرزندانشان از مردم بیعت نگرفتند .

[۲۶۳] الصراط المستقیم ، ج ۳ / باب ۱۲ / ۴۵ .

[۲۶۴] همان ، ص ۴۶ .

معاویه مردم را از گریستن بر عایشه بازداشت

ابن خلکان می نویسد :

عـایشه در زمان پادشاهی معاویه ، در سال ۵۸ هجری و در سنّ ۶۷ سالگی مرد و در بقیع دفن شد . پس از مرگ عایشه ، پسر عمر بر او گریست و این خبر به معاویه که هنوز در مدینه بود رسید و به عبدالله بن عمر گفت : آیا برای مردن یک پیرزن گریه می کنی ؟ عبـدالله گفت : تمام فرزنـدانِ ام المؤمنین بر او می گرینـد; البته کسـی که فرزند او نباشد (یعنی مؤمن نباشد) نمی گرید . (۲۶۵)

با ملاحظه این حدیث در می یابیم که معاویه گریستن فرزند عمر بر عایشه را به مسخره گرفت ولی عبدالله پاسخی دندان شکن به او داد .

از طرفی این جوابِ عبـدالله بن عمر ، معاویه را به دلیل کشـتن عایشه که او را ام المؤمنین می خواندنـد بی دین و مرتـدّ معرفی کرد .

عایشه را شبانه دفن کردند!

عایشه بدون هیچ گونه مراسم تشـییع جنازه و گردهمایی اسـلامی ، شبانه هم چون پدرش ابوبکر به خاک سپردند! (۲۶۶) این ، یـک فـاجعه برای خانـدان ابوبکر بود که بزرگـانش را بـدون تشـییع جنازه و بـدون گردهامایی اسـلامی بلکه شـبانه به خاک سپردنـد; زیرا ابابکر و عایشه را شـبانه دفن کردنـد و عبدالرحمان بن ابی بکر را زنده بگور کردند (۲۶۷) و بدن مطهّر محمد بن ابی ابکر را در شکم الاغ مرده ای گذاشته و به آتش کشیدند (۲۶۸) !!

همچنین طلحه بن عبدالله را در وسط میدان جنگ با نیرنگ به قتل رساندند . (۲۶۹)

ترور طلحه بن عبدالله تیمی

طلحه شدت عمل بسـیاری نسبت به عثمان نشان می داد (۲۷۰) . وی از آب دادن به عثمان جلوگیری کرد و در سـر بریدن او

شرکت داشت .

مغیره می گوید : طلحه از همه مردم نسبت به عثمان سخت گیرتر بود . (۲۷۱)

از آنجا که طلحه در ترور عثمان بن عفان شرکت داشت ، بنی امیه تصمیم به انتقام از او گرفتند .

پس از آن که عایشه به بصره لشکر کشی کرد و خونخواهی عثمان را بهانه نمود ، سعید بن عاص اموی گفت : خون ما (عثمان) تنها بر گردن این سه تن یعنی عایشه ، طلحه و زبیر است .

عایشه و طلحه خونخواهی عثمان را بهانه کردند و به جنگ با امیرمؤمنان امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) پرداختند ولی از این کار بهره ای نیافتند; زیرا امویان تصمیم گرفته بودند انتقام عثمان را از عایشه و طلحه و زبیر بگیرند

.

و در جریان جنگ جمل فرصتی برای مروان بن حکم پیش آمد و طلحه بن عبدالله را کشت . (۲۷۲)

در حاشیه ترور ابا عبیده بن جرّاح

ابو عبیده بن جرّاح فهری از صحابه قدیمی بود که به مدینه هجرت کرده بود (۲۷۳) ; و یکی از ارکان سه گانه حزب قریشی به شمار می رفت; ابابکر ، عمر و ابا عبیده سه پایه اصلی این حزب بودند .

مسؤولان این حزب ، ابوعبیده را لقب «امین» داده بودند; زیرا اسرار و رازهای این تشکّل نزد او نگه داری می شد .

مشهور است که می گفتند : هر امتی امینی دارد و امین این امت نیز اباعبیده بن جرّاح فهری است . (۲۷۴)

اباعبیده همان کسی است که در سقیفه از عمر روی برتافت و زمینه ساز بیعت با ابا بکر شد و این جریان سبب شد تا عمر بر او خشم بگیرد .

براساس قرارهای حزب قریش ، بنا بود ابتدا ابابکر و پس از او عمر و پس از عمر اباعبیده به خلافت دست یابند ، و این واقعیت هولناک را می توان به آسانی از احادیثی که این حزب به نام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت دادند ، دریافت کرد :

. . . به عایشه گفتم : کدام یک از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در نزد او محبوب تر بودند ؟

عایشه گفت : ابوبکر ،

گفتم : پس از او چه کسی ؟

گفت : عمر;

گفتم : پس از او چه کسی ؟

گفت : ابوعبیده بن جراح; وبالاخره پرسیدم پس از او چه کسی ؟

و در این جا

عایشه سکوت کرد . (۲۷۵)

ابوهریره از زبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این حدیث را جعل کرده است :

ابوبکر مرد خوبی است ، عمر مرد خوبی است ، ابوعبیده بن جرّاح مرد خوبی است . (۲۷۶)

نکته قابل توجه آن است که از عثمان بن عفان در احادیثی که حزب قریشی جعل کرده بودند نامی به میان نیامده و در آغاز بنا نبوده که او نیز خلیفه شود;

از طرفی روشن است که بنی امیه این طرح حزب را نپذیرفته و دست به کار شدند تا سهمی نیز برای خود به وجود بیاورند;

بنی امیه دریافتند که ابوبکر اصرار دارد سومین خلیفه اباعبیده باشد و فرمانده سپاه اسلام در شام نیز او باشد و این یکی از اسباب ترور ابابکر بود; زیرا توافق کردند ابوبکر را بکشند و اباعبیده را نیز برکنار کنند و عثمان را به جایش بگمارند;

این پیمان به انجام رسید و ابوعبیده پس از مرگ ابابکر برکنار شد و عثمان به عنوان ولی عهد عمر معرفی شد;

امویان به مشکل مهمی برخورد کردند; زیرا احادیثی (ساختگی) را در بین مردم شایع دیدند که ابابکر ، عمر ، و اباعبیده را به ترتیب شایسته ترین افراد معرفی می کرد; در این حال نیز آستین ها را بالازده و حدیث های جدیدی جعل کردند که می گفت :

ابابکر و عمر و عثمان ، به ترتیب شایسته ترین افراد هستند . از جمله این احادیث جعلی که از زبان عایشه بیان شده است :

. . . عایشه می گوید : رسول خدا (صلی

الله علیه وآله وسلم) در خانه من در حال استراحت بود و ساق پایش نمایان بود; در این حال ابابکر اجازه ورود خواست و اجازه یافت و وارد شد و پیامبر نیز در همان حال بود; سپس عمر کسب اجازه کرد و اجازه یافت و وارد شد و باز هم پیامبر در همان حال بود;

آن گاه عثمان اجازه خواست و پیامبر برخاست و نشست و لباس خود را مرتب کرد و عثمان نیز اجازه یافت و وارد شد و مانند ابوبکر و عمر شروع به گفتگو با آن حضرت کرد .

پس از آن که عثمان رفت ، به آن حضرت گفتم : وقتی ابابکر و عمر آمدند باکی نداشتی ولی برای ورود عثمان نشستی و لباست را مرتب کردی ؟

گفت : آیا از کسی که فرشتگان از او حیاء می کنند ، حیاء نکنم ؟ (۲۷۷)

این حدیث جعلی ، سیاق گفتار بنی امیه را دارد و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) توهین کرده است و ابوبکر و عمر را نیز مورد اهانت قرار داده است .

ابوموسی اشعری می گوید : زمانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در یکی از بستان های مدینه نشسته بود و شاخه ای را که در دست داشت بین آب و گِل حرکت می داد که ناگهان مردی اجازه ورود خواست ، و او فرمود بگو داخل شود ، و او را به بهشت بشارت بده . من دیدم آن مرد ابابکر است و او را بشارت به بهشت دادم .

مرد دیگری اجازه ورود خواست و او همان کلام

را تکرار کرد . رفتم و دیدم عمر است و او را بشارت به بهشت دادم .

برای سومین بار کسی اجازه ورود خواست و حضرت فرمود : او را اجازه ورود بده و بگو اهل بهشت است . رفتم و دیدم عثمان است و او را بشارت به بهشت دادم . (۲۷۸)

هم چنین روایتی جعل کرده اند که می گوید :

ما با رسول خدا می گفتیم : زنده باد ابوبکر و عمر و عثمان! (۲۷۹)

پس از قتل ابابکر و رئیس شدن عمر ، اباعبیده از چشم دولت افتاد و مصیبت هایی برایش پیش آمد .

در آن روزها بود که اباعبیده نیز با تیرهایی ازسوی نظام سلطه هدف قرار گرفت و با عده ای دیگر از مخالفان نظام در شام به قتل رسیدن .

به خوبی روشن است که عمر با امویان پیمان بسته بود تا ابوعبیده را برکنار کند ، و سهم ریاست او را به عثمان و معاویه بدهد .

بدین ترتیب ، اباعبیده که در سقیفه کارها را برای ریاست ابابکر و عمر مرتب کرد ، خودش بهره ای از ریاست نبرد و دست خالی مرد .

معاویه در زمانی که از سوی عمر به زمامداری شام منصوب شده بود ، بلال و اباعبیده و یارانشان را به قتل رسانید .

واقدی ، و عمرو بن علی ، و برقی و محمد بن اسحاق می نویسند : بلال در سال ۲۰ هجری (۲۸۰) پس از شیوع طاعون عمواس در حلب از دنیا رفت و در همان سال نیز معاذ بن جبل در سن ۳۸ سالگی مرد (۲۸۱) . ابوعبیده

بن جرّاح نیز در فحل اردن از دنیا رفت . (۲۸۲)

پس از شدت یافتن درگیری بین عمر و ابا عبیده به سبب آنکه عمر او را از جانشینی خود برکنار کرد و خودداری عمر از ورود ابن عوف گفت : رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

وقتی شنیدید در شهری وبا و طاعون آمده به آن جا نروید و اگر داخل شهر بودید نیز از آن خارج مشوید و فرار مکنید . در این حال عمر با همراهانش به مدینه بازگشتند . این روایت را بخاری و مسلم نیز آورده اند .

عبدالرحمان بن عوف با این حدیث عمر را نجات داده و ابن جراح را سرکوب کرد .

از سوی دیگر ، برکناری ابوعبیده به نفع عثمان و عبدالرحمان بن عوف بود; زیرا اولین رقیبشان درحزب قریشی برای خلیفه شدن ، ابوعبیده بود . همچنین لازم به یادآوری است که اینان قرار گذاشته بودند پس از عثمان نیز ابن عوف به خلافت دست یابد!

عمر پس از بازگشت از شام ، ابوعبیده را از زمامداری آن منطقه برکنار کرد و معاویه را به جایش گمارد . (۲۸۳) در همان سال ، ابوعبیده نیز در فحل اردن مرد در حالی که از خلافت و ولایتعهدی برکنار شده بود .

بنی امیه ، ولیدبن عتبه بن ابی سفیان را نیز کشتند و سپس گفتند : در اثر طاعون مرده است .

و بیهقی روایت کرده که ابوعبیده در سفر حج به دلیل آن که عمر و همراهانش مجلس غنا به راه انداختند از آنها جدا شد .

او می گوید با عمر به حج

رفتیم و در کاروانی وارد شدیم که ابو عبیده و عبدالرحمان بن عوف نیز بودند . کاروانیان گفتند : ای خواست! برای ما آوازی بخوان و او نیز آوازی سرداد . آنگاه گفتند : از ترانه های ضرار برایمان بخوان . عمر گفت : ای خوات! با صدای بلند بخوان که صدایت ما را جادو کرد .

من با ابوعبیده برخاستیم و رفتیم . (۲۸۴)

به همین سبب برادر زاده ابوعبیده یعنی ابو یعلی بن عمر بن جرّاح با حزب قریشی مخالف شد .

وی از افراد خط مقدم سپاه امام علی (علیه السلام) در جنگ جمل بود . (۲۸۵)

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

پی نوشت ها

[۲۶۵] وفیات ابن خلکان ، ج ۳ ، ص ۱۶ .

[۲۶۶] الطبقات الکبری ، ابن سعد ، بیروت ، چاپ دار صادر ، ج ۸ ، ص ۷۷ .

[۲۶۷] المستدرک الحاکم ، ج ۳ ، ص ۲۰۷ .

[۲۶۸] مختصر تاریخ دمشق ، شرح حال محمد بن ابی بکر .

[۲۶۹] المعارف ، ابن قتیبه ، ص ۲۲۹ .

[۲۷۰] المعارف ، ص ۲۲۸ .

[۲۷۱] العقد الفرید ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، ج ۴ ، ص ۲۸۰ .

[۲۷۲] المعارف ، ابن قتیبه ، ص ۲۲۹ .

[۲۷۳] ابوعبیده شخصی قد بلند ولاغر که پشتش خمیده ، و رگهای صورتش باز بود ، صفوه الصفوه ، ابن جوزی ، ج ۱ ، ص ۱۹۲; دندانهای جلوی او افتاده بود ، یک پایش می لنگید ، المستدرک الحاکم ، ج ۳ ، ص ۳۰۸; الطبری ، ۲/۲۶۱; الاصابه ، ج ۶ ، ص ۳۱۳ ، و او گور کن مهاجرین بود ،

تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۴۵۱ .

[۲۷۴] سنن الترمذی ، ج ۳ ، ص ۲۲۱ ، چاپ دارالتربیه دول الخلیج .

[۲۷۵] سنن الترمذی ، ج ۳ ، ص ۲۲۲ ، ح ۲۹۸۵ ۴۰۲۷; سنن ابن ماجه ، ص ۱۰۲ ، چاپ دارالتربیه لدول الخلیج .

[۲۷۶] سنن الترمذی ، ج ۳ ، ص ۲۲۲ .

[۲۷۷] صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۶۶ ، ح ۲۴۰۱ ۲۴۰۲ ، چاپ دار احیاء التراث العربی ، تحقیق عبد الباقی .

[۲۷۸] صحیح مسلم ، ج ۴ ، ص ۱۸۶۷ ، ح ۲۴۰۳ ، چاپ دار احیاء التراث العربی; سنن الترمذی ، ج ۳ ، ص ۲۱۱ ، ح ۲۹۲۷ ۳۹۷۶ .

[۲۷۹] صحیح الترمذی ، ج ۳ ، ص ۲۱۰ ، ص ۲۹۲۴ ۳۹۷۲ ، چاپ دارالتربیه العربیه لدول الخلیج .

[۲۸۰] اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۲۴۵; ج ۱ ، ص ۱۹۷ .

[۲۸۱] اسدالغابه ، ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۱۹۷ ، بیروت چاپ داراحیاء التراث العربی .

[۲۸۲] تاریخ ابی زرعه ، ص ۳۰۱ .

[۲۸۳] تاریخ طبری ، ج ۳ ، ص ۱۶۵ ، بیروت ، چاپ اعلمی .

[۲۸۴] السنن الکبری ، بیهقی ، ج ۵ ، ص ۶۹ .

[۲۸۵] الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۲۰۴ .

فهرست منابع و مآخذ

۱ الکامل فی تاریخ ، ابن اثیر ، دار بیروت ، ۱۳۸۵ ه . ۱۹۶۵ م .

۲ تاریخ طبری ، موسسه اعلمی ، بیروت .

۳ تاریخ ابی الداء ، دارالکتب العلمیه ، بیروت .

۴ تفسیر قرآن عظیم ، ابن کثیر ،

دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۵ تاریخ مدینه منوّره ، چاپ سعودی .

۶ مروج الذهب ، علی بن حسین مسعودی ، دارالأندلس ، بیروت .

۷ انساب اشراف ، بلاذری ، موسسه اعلمی ، بیروت .

۸ فتوح البلدان ، بلاذری ، دارالکتب العلمیه ، بیروت .

۹ اخبار موفقیات ، زبیر بن بکار ، وزارت فرهنگ ، بغداد .

۱۰ معارف ، ابن قتیبه ، دار الثقافه ، مصر .

۱۱ تاریخ ابی زرعه دمشقی ، عبدالرحمان ، بن عمرو نصری ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۱۲ سیره حلبیه ، علی بن برهان الدین حلبی شافعی ، دار احیاء التارث العربی ، بیرت .

۱۳ مقاتل الطالبیین ، ابو الفرج اصفهانی ، مکتبه الحیدریه ، نجف .

۱۴ تاریخ الخلفاء ، جلال الدین سیوطی ، انتشارات متحده ، مصر .

۱۵ الایضاح ، فضل بن شاذان نیشابوری ، موسسه اعلمی ، بیروت .

۱۶ تاریخ یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر ، انتشارات صادر ، بیروت ، ۱۳۷۵ ه

۱۷ تاریخ خلیفه بن خیاط ، خلیفه بن خیاط عصفوری ، دار الکتب والارشاد القومی الاقلیمی الجنوبی .

۱۹ التنبیه والاشراف ، علی بن حسین مسعودی ، دار صادر ، قاهره .

۲۰ امامت و سیاست ، ابن قتیبه ، شرکت حلبی ، مصر .

۲۱ تاریخ مختصر الدول ، ابن عبری ،

۲۲ سیره ابن اسحاق ، محمد بن اسحاق بن یسار ، دارالفکر .

۲۳ اثبات الوصیه ، حسین بن علی مسعودی ، چاپ حیدریه ، نجف اشرف .

۲۴ سیره نبوی ، احمد زینی دحلان

، دار احیاء التراث العربی .

۲۵ سیره ابن هشام ، شرکت حلبی ، مصر ۱۳۵۵ ه ، ۱۹۳۶ م .

۲۶ صحیح بخاری ، محمد بن اسماعیل بخاری ، دارالقلم ، بیروت .

۲۷ اضواء علی السنه المحمدیه ، موسسه انصاریان ، ۱۴۱۶ ه ، ۱۹۹۵ م .

۲۸ صحیح مسلم ، مسلم بن حجاج نیشابوری ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۲۹ صحیح النسائی ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ، ۱۴۰۸ ه .

۳۰ صحیح ترمذی ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ، ۱۴۰۸ ه .

۳۱ صحیح ابی داود ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ، ۱۴۰۹ ه .

۳۲ صحیح ابن ماجه ، مکتب التربیه العربی لدول الخلیج ، ۱۴۰۸ ه .

۳۳ صحیح فخر رازی ، دار احیاء التراث العربی .

۳۴ العقد الفرید ، ابن عبد ربه ، دار احیاء التراث العربی .

۳۵ الفتوح ، ابن اعثم ، دار الکتب العلمیه .

۳۶ دلائل النبوه ، بیهقی ، دارالکتب العلمیه .

۳۷ البدایه و النهایه ، ابن کثیر ، موسسه تاریخ عربی .

۳۸ طبقات الکبری ، ابن سعد ، انتشارات صادر ، بیروت .

۳۹ اصابه ، ابن حجر عسقلانی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۴۰ اسدالغابه ، ابن اثیر ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۴۱ مختصر تاریخ دمشق ، ابن عساکر ، دارالفکر ، دمشق .

۴۲ لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، دارالفکر ، بیروت .

۴۳ میزان الاعتدال ، الذهبی ، دارالمعرفه ، بیروت .

۴۴ الجرح والتعدیل ، رازی ، داراحیاء التراث العربی

، بیروت .

۴۵ وقعه صفین ، نصر بن مزاحم منقری ، چاپخانه مرعشی نجفی ، قم ، ۱۴۱۸ ه .

۴۶ مغازی ، محمد بن عمر واقدی .

۴۷ تنبیه الخواطر و نزهه النواظر ، ورام بن ابی نؤاس مالکی ، دار التعارف ، بیروت .

۴۸ قصص العرب ، جادالحق والبجاوی و محمد ابوالفضل ، دار احیاء الکتب العربی .

۴۹ لسان العرب ، ابن منظور ، مطبعه ادب الحوزه ، ۱۴۰۵ ه .

۵۰ تفسیر کشاف ، زمخشری ، مکتب الاعلام الاسلامی ، ۱۴۱۴ ه .

۵۱ عمر بن خطاب فاروق القائد ، محمود شیت خطاب ، دار مکتبه الحیاه ، بیروت .

۵۲ عبقریه عمر ، عباس محمود عقاد ، دارالهلال .

۵۳ الفاروق عمر ، محمد حسنین هیکل ، دارالمعارف ، مصر ، ط ۵ .

۵۴ مناقب امیرالمؤمنین عمر ، محمد بن جوزی ، دارالکتب العلمیه ، بیروت .

۵۵ تاریخ اسلام ، محمد بن احمد ذهبی ، دار الکتاب العربی .

۵۶ المحلی ، ابن حزم اندلسی ، چاپ دارالفکر .

۵۷ تاریخ ابن الوردی ، دارلکتب العلمیه ، بیروت .

۵۹ الروض الانف ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۶۰ المنتظم ، ابوالفرج بن جوزی ، دارالکتب العلمیه ، بیروت .

۶۱ مثالب العرب ، هشام بن کلبی ، دارالهدی للتراث ، بیروت .

۶۲ جمل ، مفید ، انتشارات داوری ، تهران .

۶۳ المستدرک ، حاکم ، دارالکتب العلمیه ، بیروت .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

